۱

سایر الناس بی کاشته و حضرت محمد مصطفی صلعم را بجواب اعلم و اعدل و
و افضل و اکمل داشته اما بعد چنین گوید مولانای اعظم کامل بی همتا و
مفخر الاطبا سراج العلما راسخ العلم و الیقین قدس الله روحه که بعد از
معرفت طبی و قواعد و قانون او سعی و عمل بطریق متقدمان شرح و تجارب و
امتحان بتجربه پیوست و ترتیب و تحریر و تقریر یافت بنابر سهل کردن آن
این فنون به مطلوب زودتر و آسان تر حاصل آید ان شاء الله تعالی
و مولف را به عطایا و آورده و این کتاب را خلاصة الطب نام نهاده و آنرا
و ابواب و فصول مرتب گشت بدان ای عزیز که این وجود موجودات
وجود آدم را بمثال عالم آفرید و حکما گفته اند الانسان عالم صغیر مجتمع
والعالم انسان کبیر متفرق تن آدمی بمثال شهری بود منظم که در آن شهر
پادشاه و وزیر و کماشتگان و کوتوالان و قهوه حصن و قصر و خزینه
و انبار و درود خانه و کاریز و قسام و مطبخ و بیرز بانه و آسمان و زمین
و ستارگان و شجرات و حیوانات و کوه و دریا و نباتات باشد
و بانواع خلایق آراسته و شهری در وی دروازه ها و بازار و دکان ها

وهستادان و معامله‌گران و عاملان و مسجد و محراب و هر چیزی که شهر را
بکار آید تا آن شهر تمام شده باشد اما از آن درها که گفتیم کاروان و چیزهای
گوناگون و نوع نوع درمی‌آید و بیرون رود و آنچه صلاح آن شهر بود بیرون
می‌فرستند و چهار رود بزرگ در وی نهاده شده و از آن رودها به هر سوی جویها
روان گشته بود دوازده جوی بر بالای این شهر شش بجانب پس این
شهر و شش بجانب شمال و مجموع جویهای که درین شهر است سیصد و شصت
و شش باشد بدانکه مبدأ وجود انسان از نطفه بود که هر گاه چهار قطره
آب منی در رحم قرار گیرد و رحم زن از علل سالم باشد بفرمان حق تعالی
یک قطره مرکز دل گردد و یک قطره بجانب راست و یکی بجانب چپ و
یکی بجانب دماغ و سر قرار گرفته بر جمله محتوی گردد و منی زن نیز در جمله
مرد گردد در امتزاج می‌پذیرد اگر غالب منی مرد باشد نرینه صورت بسته
رو بجانب پشت می‌نشیند و اگر منی زن غالب باشد مادینه صورت بسته
رو بجانب شکم مادر می‌نشیند و رگها و پیها و استخوانها و مویها و ناخن
از پدر بود و گوشت و پوست و نرمی بدن و کم قوتی و شتاب زدگی

تمام شود و یکی را هاضمه گویند که طعام را هضم فرماید و یکی را دافعه
گویند که آنچه بکار نیاید دفع کند بعضی را به راه حلق و بعضی را به راه
بول و حکما گویند که مثال عالم آدمی را نیز چهار فصل است طفولیت
فصل بهار و شباب فصل تابستان و کهولت فصل خزان و شیخوخیت
فصل زمستان و وقتی که خدای تعالی آدم را بیافرید بهار بود و
آفتاب با اول درجه حمل بود و هوا گرم بود که مجموع جانوران و گیاهان
در اول بهار متحرک میگردد و خون در رگها روان می‌شود
و ما اطراف این مختصر میکرده‌ایم باقی ترکیب انسانی را در تشریح الابدان
ذکر کرده‌اند آنجا طلب باید کرد **فصل** در بیان آنکه علم طب
چه معنی دارد و مقصود از طب چیست بدانکه علم طب دانستن دو چیز است
یکی نگاه داشتن تن درستی بطریق تن درستان دوم دانستن بیماریها
در صحت طریق علم آدمی است که همچنانکه پیری و آهستگی خود را معلوم
میکند صحت و بیماری خود را نیز معلوم کند چنانکه بحالت پیری پیری
داند و پیوسته طلب آهستگی میکند و در حالت آهستگی طلب

صحت

پیری بیکند و مرض را نیز همچنین باید دانست که چون تغییر در نگاه
داشتن صحت دهند رنجور شود و چون رنجور شود صحت باز آرد
مثلا طعم دهن باید که نه شیرین و نه ترش و نه تلخ و نه شور باشد که
دلیل صحت است و چون یکی ازین علامات که یاد کرده آید بر رنجور
تواند بود **فصل** در تشخیص مزاج مردم بدانکه چون مردم از خواب
برخیزد اگر طعم دهن تلخ بود و بول زرد باشد دلیل طغیان صفرا
باشد بغذای سرد و ترش مشغول باید شد و سکنجبین و انار و غوره
زرشک و سماق و شراب خرمای هندی و مطبوخ هلیله زرد باید خورد و از
شیرینی و چربی و غذاهای گرم و خشک پرهیز باید کرد و اگر طعم دهن
ترش باشد دلیل سودا است و طعامهای چرب و شیرین و مغز بادام
و روغن بادام و کده و مرغ پخته باید خورد و مطبوخ افتیمون تا
ماده سودا براند و از گوشت گاو و بادنجان و غذاهای خشک
و از جماع و سعی در گرسنگی و از چیزهای شور پرهیز کردن و اگر
طعم دهن شور باشد دلیل بلغم بود غذای گرم و خشک و

داروهای

6

و داروهای گرم باید خورد تا بلغم را از فضل حب اصطمخیقون
و ایارج فیقرا و پلپل و بزرد جوز و در فلفل و گوشت کباب و از
پیاز و آش و دوغ و ماست و از جمله ترشها پرهیز باید کرد و
اگر طعم دهن شیرین بود دلیل خون بود رگ باید زدن چند بار
و غذای سرد و خشک خوردن که خون را کم کند و گشنیز در سرکه
کرده با طعام خوردن و مطبوخ خیارشنبر نوشیدن و در گرسنگی
کشیدن و میوهای خشک و ترش خوردن و از حلوا و عسل و
گوشت تابه و هریسه و همه آن پرهیز کردن و اگر دهن ناخوش
مزه بود دلیل کند که علتی چند بهم آمیخته بود و غرغره کند با سکنجبین و
چیزهای ترش و شیرین با هم خوردن و داروهای مسهل مرکب خوردن که
اخلاط را از بهر عقده مرض اخراج کند **فصل** در شناختن سبب
در سوب و قاروره بشنوید بول بر چهار گونه بود یا سفید بود یا زرد
یا سرخ یا سیاه اما اگر باعتدال باشد چنان باید که سرخی و
سفیدی و زردی و سیاهی مایه نباشد اما اطبا در شناختن آنکه رنجور آن

6

نگاه کنند اگر سفید و تیره بود دلالت بر زیادتی بلغم کند بغذاهای
گرم و خشک علاج کنند و اگر سرخ باشد مادهٔ خون غالب بود بغذاها و
شربتهای سرد و خشک علاج کنند و اگر زرد باشد دلالت کند که مادهٔ
صفرا غالب شده باشد بشربتها و غذاهای سرد و تر علاج کنند و اگر
آب سیاه باشد دلالت کند که مادهٔ سودا غالب بود بشربتهای
گرم و تر علاج باید کرد و رسوب چیزها را گویند که در میان شیشهٔ بول
باشد در رنگ اگر میان شیشهٔ گلاب چیزها نماید اگر چیزها که تمام
چیزهای در هم باشند پیوسته بهم نشان خوبی علت باشند و دلالت کنند که
علت زودتر زایل شود و اگر اجزای کشیده درد و در زیر و بالای شیشه
باشد دلالت کند که علت هنوز نپخته شده است و دیر خواهد کشید **فصل**
در تفصیل تشخیص مرض بدانکه واجب آمد بر اطبا که تا از جنس و نوع و
فصل و خاصه و سبب و مرض و عرض فرق نکنند شروع در معالجه نکنند تا
خطا در معالجه واقع نشود مثلا شخصی را تب آمد از آنکه تب است نام
جنس است اما تب بسیار است باید دانست که این کدام تب است خواه

باعجواز

7

با صفراوی یا سوداوی یا بلغمی چون بداند که خونی است نوع پیدا شدن
آید و نوبت خونی مطبقه است و تب اگر و تب محرقه است چون بداند که تب
مطبقه است فصل پیدا شدن آورده باشد و باز تامل کند اگر صفرا و بلغم
آمیخته نیست خاصه پیدا کرده باشد اگر تامل کند اگر این خلط گرم
عضو کرد آمده است سبب بود و باز تامل کند که آماس گرفته باشد چون
آماس گرفته باشد مرض بود اگر تامل کند که پوست عضو بار کهنه ریخته
باشد همان ریختن آن عضو عرض باشد و این هفت نوع است که
طبیب را از این علم ناگزیر است و ناچار بوقت دانستن این هفت نوع
با اصل مرض تواند برد **فصل** اندر شناختن کیفیت بحران بدانکه
بحران از حالی بحالی گردیدن باشد یعنی از جای بجای انتقال کردن و از
علتی بعلتی انتقال از علت سهل بعلت دشوار و این بحران بچند گونه است
گرانی دل و درد سر صعب و تب عظیم با سلیم و سرگردیدن و بیهوش شدن
و درد سر یا درد گردن و سرخی که بروی پدید آید و خیال پیش چشم و
روان شدن اشک از چشم و درد پشت و درد معده و درد شکم و گنگ شدن زبان

یا خون و نبض ضعیف و قوی شدن و خون مقعده و حبس افتادن و اسهال
و اطلاق شکم شدن و آماس اندرون پدید آمدن و عرق بر آوردن
و عطسه کردن و سرخی چشم در درد و سخن زیاده گفتن و نا رسته دادن
و این جمله از بحران است و در باقی فهم کنند تا معلوم شود اما بحران سلیم
شمرده آید درد سر را خون از بینی یا عطسه علتها را اگر از مغز بود زایل
کرده اند و درد چشم را و اسهال و خناق را رنگ روی تافتن
بودن و خشکی لب و جوی دهن و خارش چشم و درد معده را جوی
فرو رفتن و نرمی شکم و قولنج را اطلاق شکم تب سخت را عرق و قوی
تب محرقه را عرق و است نافتن سرخ و آرامش و درد پشت و درد کرد
درد مقعده و درد فرج و گرد و خارش و آماس پای و درد دمل را خارش
سخت زایل کند تب ایکه را بیرون آمدن آید و پخته شدن اسهال
دراز را او درد گوش و قی و دمل قوی را از پختن روی پوست
آماس گرم را سپیده رنگ پوست و آماس سرد را سرخی پوست بمعده
آمدن اطلاق بر سام مراد و کند داکی بول سرسام را زایل کند علتهای

الفصل اول

شدن

ورده را تب اگر بلغمی بود یا صفرای سوخته **فصل** در شناختن
هر علتی که تا چند روز غالب بود مثلا سرسام و صرع و مالیخولیا غلبه
آن تا چهارده روز باشد انگاه سکته کرد و آماس اسفنقانا دو هفته
اگر خوب شود و تا چهل روز کشد یا چهار ماه و غلبه درد چشم تا هفت
روز یا تا چهارده روز غلبه درد گوش تا سیزده روز و غلبه
درد دهن تا هفت روز و قوت خناق تا هفت روز تا چهارده
روز درد شکم تا هشت روزه قولنج قوی سه روز و غلبه ام معده هفت
روز کم اوده و مقعده چهل روز و درد دندان یک شبانه روز نقرس
هفت روز گرد و خارش چهل روز یا چهارده روز زکام تا سال
اسهال قوی هشت روز یا هفت روز یا شانزده روز تا چهل روز
اگر سبک باشد با سه روز حبس بول سه روز تا هفت روز ادرار بول
بسیار پخته جذام قوی چهل روز و برص بسیار بماند تب غب هفت روز
تا چهارده روز تب ربع قوی چهل روز و ده از ده تا غب شش یا بیست شود
ریش شانه از هفت روز تا چهارده روز تا چهل روز باد جنبه بسیار بماند سرسام

وسه بنام هفت روز تا چهل روز تا چهارده روز استسقی چهل روز
تا سالی یا بیشتر درد پشت شبانه روزی تا بیست شبانه روز و درد دل
صعب یکساعت یا بی اوراض را ابو رازی و گونا هی حکم کرده اند اما
این جمله که شمردیم بتجربها کرده اند و بیقین دانسته و الله اعلم
قال امام ابقراط علیه الرحمة در القوانین من القانون العلاج علی خمسة
اضرب ما فی الامعاء بالاسهال علاج الراس بالغرغرة و ما فی الجلد بالعرق
و ما فی المعدة بالقی و ما فی العروق بالفصد من بو علی اول
النبض النفس کرطالبی بر انگرده آمده دلیل نبض و بن ده دلیل
اگر شناسی ترا بس است مقدار انبساط و دوم قرع اصبع است و اگر
قوام آلت و احوال ملمس است و دیگر خلا و بس حرکت بعد از آن سکون
پس استوا مخالف او وزن هر کس است فصل در بیان امراض
بسم الله الرحمن الرحیم تمدد و تشنج عصب بود از هرد و جانب و
بگزار اطلاق کنند تشنج را که ابتدا از عضلات چنبر گردن کند و بجانب
پس کشد یا پس رعد ورم ملتحمه را گویند طرفه نقطه

تا هفت عشت

سرخی بود که بر سپیدی چشم ظاهر شود

سرخی بود که بر سپیدی چشم ظاهر شود بسبب کشادگی رگهای ملتحمه
بسبب لطمه یا ضربه سبل غشاوه بود که بر سطح ملتحمه متولد شود و
از اجسام عروق بیرون باشد بر رگها باشد در غشاء رقیق در سیم یافته شود
نزول آب رطوبتی غریب باشد که به ثقبه عنبیه و میان رطوبات بیضیه
و جلیدیه فرو ریخته باشد و مانع دیدن گردد غشاوة شب کوری را
گویند که از غلظت روح باصره بود جهر روز کوری را گویند مرض قمل
شپش بود که در مژگان پدید آید ذبحه ورم گرم باشد در عضلات
از هر جانب حلقوم در آن عضلاتی که فرو بردن آب و طعام بدو می
باشد خفقان طپیدن دل بود که بیرون از اعتدال باشد سوء القنیه
ضعف سوء المزاج جگر را گویند و مقدمه استسقا بود جدری سرخجه را گویند
ماشرا آماس سرخ بود در روی و پیشانی قوبا درشتی باشد که در جسم
ظاهر گردد داحس ورم گرم بود که نزدیک ناخن پدید آید جمره باد تنگ
بود خلع بیرون آمدن و زیادتی استخوان بود یا نیطس تب یونانی
دولا باشد و آن تشنگی دائمی باشد چنانکه هرچند آب آشامد تشنه تر گردد

و باندک زمانی آب دفع شود و سبب این ضعف کلیه یا گرفتگی مجاری
او باشد و ضعف مثانه **فتق** عبارت از آن باشد که بواسطه انشقاق
غشا یا ضعف و اتساع مجرای که بالای انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس
انثیین فرود آید یا بعانه محتبس گردد **اختناق رحم** علتی بود بشبیه بصرع و
غشی بواسطه بخارات منی ردیه یا ریاح **اوجاع** درد پشت شدید بود
عرق النسا وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب
وحشی ورک ابتدا نزول کند و بانگشت پای رسد **نقرس** وجع
انگشتان پا باشد **لیقه** تبی لازم بود که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد علامات او همچو علامات دایره باشد که در تب است
انقیالوس تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کنند در باطن و بر
ظاهر گرم باشد و با او تشنگی لهیب باشد و ماده این بلغم زجاجی بود
لیفوریا تبی باشد که در باطن حرارت شدید محسوس شود و ظاهر او سرد بود
و تشنگی عظیم لازم بود **جمره** آتشک را گویند علامات او
آنست که جراحت را بخورد و بسوزاند و گوشت فرو برد و چون خشک گردد

مرض

موضع او سیاه بماند **بحة صوت** گرفتگی آواز را گویند **ذات
العرض** ورمی بود در بین حجاب از فقرات حادث شود **شوصه**
ورمی بود در حجاب اضلاع **صدرجش** نفخی بود که بطرف فم معده بود
تثاوب دهن دره بود **شهوة کلبی** اشتهاء او اشتها طعام و حرص
بر ماکولات بود بحدی که سیری نداند **بولیموس** جوع البقر بود **سوء الهضم**
ناگواریدن طعام بود **تخمه** آن بود که معده قطعاً در غذا تصرف
نکند **هیضه** آن بود که طعام در معده بماند و هضم نشده قی و اسهال
گردد **دوسنطاریا** اسهال کبدی بود **ذرب** اسهال معدی
باشد **زلق الامعاء** اسهال معوی باشد درد و هر دو **برسام** ورم گرم
باشد که در نفس دماغ یا حجاب او داخل شود **لیثرغس** برسام بلغمی بود
شخوص علتی است که مردم ناگاه بر یک حال بمانند ایستاده یا نشسته
یا خفته **کزاز** تشنجی بود که در عضلات رقبه حادث شود **ورد
ینج** تشنج و ورم غلیظ بود یا رمدی که بر بیاض چشم حادث شود
و منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد **اغمش** آن بود که بروز بیند

۱۴

آن بود که بشب چند سیلان آن بود که جفن غلیظ و سرخ شود شرناق
شحمی زائد بود که در جفن اعلا حادث شود برده رطوبتی باشد که در باطن
جفن متحجر منقلب رطوبتی بود که در اشفار و اجفان چشم منعقد شود و
انتشار اشعار ریختن مژه بود بسبب کثرت رطوبت سرطان
ورم سوداوی بود و در اول کوچک بود و روز بروز بزرگ شود
نفخه ورمی بود مثل خیک پر باد باشد و همین بود دبیله ورم بزرگ بود
و درد کند و در مواد خبیثهٔ غریبه جمع کرده شرا بثورهای باشد
مائل بحمرت بود و با حکه باشد ثالیل بثورهای چند خورد باشد که در
شب حادث شود و با او خارش عظیم بود شکنج بثوری باشد شبیه بنکاورز
واصل او سرخی و تن او سفید بود حمره بثورهای چند همین باشد که غایت
سرخ و با سوزش عظیم و الیم باشد نار فارسی بثرهٔ چندی باشد که حادث
شود و خشک ریشه گردد و با حرقت و حکه باشد معاقات
آبله چند باشد که اندرون او خونی یا آب تنک باشد عرق مدنی
بثرهٔ باشد که حادث شود و شکافته گردد و از وی چون رکی چیزی

شود

بیرون

۱۵

بیرون آید و گاه باشد که همچون حرکت کرم حرکتی کند و بعضی
گفته اند که او خود کرم باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند و
بگسلانند بسیار رنج باشد و بیشتر در ساق و ساعد باشد و در مدینه
و مصر و حوالی آن بیشتر بود سعفه قرحها باشد که در روی حادث
شود و در ابتدا بثرات متفرق بود و خشک ریشه گردد و اگر صبیان
را واقع شود توثه بثرهٔ باشد که در اعضا ظاهر شود و بیش گردد
و رنگ او سیاه باشد و با رنج بود و بر روی او پوستی چون فلوس ماهی
باشد جوسه بثرهٔ باشد که از اخلاط منحرفه حادث شود و اکثر در روی
افتد وثی آنست که مفاصل از جای برود اما بیرون نیاید و
و مانع حرکات باشد بلکه بعضی حرکت تواند کرد داحس المی است
که عارض عظم شود سحج خراشیده شدن و برطرف شدن
پوست انگشتان و غیره بود انتفاخ مفاصل بزرگ شدن و خاربدن
انگشتان بود اکله تعفن و فسادی بود که در اعضای ظاهر
واقع شود جذام هیئات و شکل اعضا را متغیر کرده و باشد که فساد

صح

او بحدی فاسد بود که اعضا را از هم فرو ریزاند و ابتدای جذام
حمرة لون بدن باشد مایل بسیاهی علامة ضیق النفس و باریک شدن
و موی ریختن و سطبر شدن لبها و ترکیدن ناخن **خیلان** و **برش**
و **نمش** خالهای سیاه برش نقطهای سرخ و سیاه نمش نقطهای سیاه
و سپید رو گاه باشد که چون کلف پهن باشد والله اعلم بالصواب

فصل دیگر در بیان اسامی علل بسم الله الرحمن الرحیم **باد شنام**
حمرتی قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که بروی ظاهر شود بسبب بخارات
دموی که متصاعد شود و بران موضع محتبس گردد **صلع** زایل شدن موی
سر باشد بواسطه فساد و گشتن ماده **غرب** آن بود که گوشه
از جانب بینی ریش گردد و ناسور شود و هرگاه که دست بر پلک
زیرین نهند چرک بیرون آید **دمعه** بر آب گشتن چشم بود بسبب
طغیان رطوبت در حدقه **ظفره** ناخنه را گویند و او جرمی عصبانی
که از گوشه چشم بیرون آید **سلاق** غلیظی پلک چشم بود بسبب کثرت
بلغم و سودا **خناق** نارسیدن نفس بود به شش و دل و دشواری آن

بسبب اماس لوزتین است و عضلها که بگرد او گردیده از عضلات برون
ذبحه ورم گرم باشد در عضلات از هر دو جانب حلقوم آن عضلات که
فرو بردن آب و طعام بدو می باشد **ذات الریه** ورم گرم بود در
شش **ذات الصدر و ذات العرض** ورم حجابی باشد که سینه را
بدو بخش کند اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر
بجانب مهرهای پشت باشد ذات العرض خوانند **مغص** درد روده‌ها
را گویند **سحج** ریش روده را گویند و این چنان باشد که رطوبتی بر
سطح روده مثل اثار اندوده باشد تا حدت و مضرت اخلاط که
برو گذرد باز دارد و هرگاه که اخلاط برو گذرد و سطح روده
از ان رو برهنه گردد و حدت اخلاط برو تاثیر کند و ریش گردد و
علامتش اسهال با خون و یا درد روده بود و اگر در ناف و یا بالای
ناف بود درد روده‌ها بود که دقاق علیا گویند خون بار از مخلط
بود **زحیر** حرکت روده مستقیم مرفع بر از طریق اضطرار بیرون
آمدن آثار رطوبت اندک مختلط بخون و گاه باشد که خون باشد

اورا صادق گویند **بواسیر** جمع ناسور است این مرض در بینی و مقعد
و رحم می باشد وآنچه در بینی بود مانند ثولول است و سبب آن
فضلهٔ بود که از دماغ بدین موضع می آید اما آنچه در مقعد بود از خون
سودائی پیدا شود و ثولیل اگر در عصب و رحم بود و او مشابه ثولول است
و عنبه که شبیه دانهٔ انگور است و دیگر مثل دانهٔ توت بود **بواصیر**
خروج مقعد بود **سدر** آنست که وقت برخاستن چشم تاریک شود
دوار از دوران است چنان نماید که چیزها دور کنند و میگردد
سبات خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی **سهر** بیخوابی
مفرط است از سردی و خشکی ساده یا مادهٔ که صفرائی باشد **مالیخولیا**
یعنی خلط سیاه بود و از خون سودائی پیدا گردد یا از سودای مری
صرع در لغت بمعنی افتادن باشد آنچنانکه حس و حرکت بی نظام
و ناتمام شود **فالج** بطلان حس و حرکت نصف بدن باشد
و سبب آن فرو ریختن فضله رطوبت بود از بطون دماغ با عصاب
آنجانب **استرخا** در عرف حالتیست مثل فالج در عضوی از

اعضا

اعضا ازین جهت گفته اند که فالج استرخا عصب بدن است در
طول بیشتر فالج است و استرخا عموم و خصوص مطلق است در عرف
لغوی و سبب استرخا بر بدن عصب است در عرض و این علاج پذیر
نیست زیرا که ورم نخاع است **تشنج** انقباض عضو است
و در هم کشیده شدن چنانچه از کشادن و انبساط عاجز آید
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین در بیان اسماء علل و علامتها
و صفتها آن علی سبیل الایجاز **قلغمونی** اماس خونی را گویند
در کوهر دماغ افتد و مادهٔ آن از خون فاسد بود و صعبی آن
تا حدی بود که درزهای سرباز شود و بشکلهٔ دماغ از هم باز کشیده
شود **علاج** آن استفصاد کردن است خاصه از زیر زبان و
پیشانی و قیفال **قوباوجره** از مادهٔ صفرا بود که در کوهر دماغ
افتد علامت او آنست که اندرون سر درد و سوزش کند گاه
چشم و روی زرد و گاه سرخ گردد **علاج** اگر عمر و قوة قوی بود
رگ قیفال زنند و شربتی که مادهٔ را از سر فرود آرد بدهند

بیداری و خوابی دایم علامتهای ایشان دو نوع بود گرم و خشک و سرد
و تر و علامت از کام و بینی و چشم ظاهر بود و آنچه از گرمی و خشکی بود
از تفکر و حرکت نفس پرهیز کند و روغن بنفشه و نیلوفر و
مغز تخم کدوی شیرین بر سر نهند و در بینی کشند و آنچه از
تری بود تنقیه کند با ایارج فیقرا کابوس علتیست که مردم در
خواب پندارند که شخصی بر سینه ایشان نشسته و می فشارد و نفس
تنگ و گران می شود علاج پاک کردن دماغ بود با ایارج فیقرا
و از غذاهای غلیظ پرهیز کردن صرع علتی بود که افعال و انتصاب
حس و حرکت را بی نظام و ناتمام کند و اندامها بر هیات خویش ثابت
سکته علتی است که ناگاه حس و بحسب راه قوه حرکت که
از دماغ با اندامها می آید بسته شود اختلاج حرکتی است که در بعضی
اندامها بی خواهش مردم و سبب این حرکت باد غلیظ بود دلیل آنکه
باد است آنست که زود تحلیل پذیرد و دلیل بر غلیظی آنست که
اندر مزاج سرد و از سببها که سردی زاید تولد کند علاج او تلطیف و

گران

او

افیمون خوردن است و از غذاهای سرد و بادناک و شراب بسیار
پرهیز کردن لقوه علتی است که اندر عضلهای روی افتد و چشم و ابرو
و پیشانی کج کند و از نهاد طبیعی بگرداند علاج او آنست که اگر طبع
خشک بود تنقیه نرم کند با ایارج فیقرا یا حب حنظل مرکب کرده با مسهل قوی
دهند خدر باطل شدن حس را گویند و بیشتر حس لمس باطل
شود تشنج دو نوع است یکی آنکه عصبها و عضلها ممتلی شود
و دیگر آنکه عصبها از رطوبت خالی شود بسبب تحلیل و استفراغ بسیار
و ماده و سبب او غالب از رطوبت باشد در انواع صداع صداع
صفراوی را صفت علامتست زردی روی و تلخی دهان و تشنگی
و بیخوابی و خشکی چشم و نبض سریع و تخیلات زجری و خشمناک
علاج شراب بنفشه و انار رمانین و شراب آلو و غوره تسکین
دادن صداع خونی را پنج علامتست گرانی سر و چشم و ماندگی
بی سبب و علامت و شیرینی دهان و سرخی چشم و روی و برخاستن
رگها و دملها و بثرها علاج فصد و حجامت کردن و مسهل خوردن

صداع سودایی یا ماده علامت او آنست که در سر و چشم گرانی باشد
و بینی خشک بود و اندیشهای فاسد و ناخوردمی و بول سفید و رقیق
بود علاج بچیزی گرم و روغن سداب و مانند آن بر سر نهادن
نافع است صداع بلغمی را هفت علامت است گرانی سر و کسل
و دیرکاری و خواب گران و فراموش کاری و بسیاری آب دهن و
تشنه نابودن و بول غلیظ و سپید علاج استفراغ
کند بحب قوقیا و مانند آن و حقنه تیز کند صداع سودائی
علامت آنست که وسواس بود و بیخوابی و تیرگی رنگ و گرانی
سر گیرا از گرانی تلخی بود و تدبیر که گذشته از علاج مالیخولیا بود صداع
که از خشکی بود علامت او کم خوابی و خشکی چشم و بینی و کسلی و پندارد
که حاستها او را کارد فرو می زند علاج تدبیر تری باز آوردن
کند صداعی که از ضعف معده بود علامت او معده ممتلی بود
و اگر طعام از وقت بیشتر است طاقت ندارد و از بوی خوش
رنجور شود علاج زود چیزی باید چشیدن چون پست گندم و

با

ویا بسبب اناتبخرات علاج صداع ام

٢٣ علاج

ویا بسبب انار و بحران علاج صداع صفراوی کند صداعی که
از قوت حس دماغ خیزد او آزمای ضعف زود دارد اگر اندک
و افعال دماغ مساسبات بود علاج غذای غلیظ باید خوردن چون
سیر و پنیر و پاچه و هریسه صداعی که از پس خواب خیزد و
سبب آن خلطی بود اندر تن که بخار آن دماغ برآید و طریقه
علاج او آنست که تن را از آن خلط پاک کنند صداعی که
از جماع خیزد سبب آن یا از خشکی بود ویا از بخار فاسد که سبب جماع
از خلط در تن تولد کند و به دماغ برآید علاج بنگرند اگر سبب
آن خشکی بود ترطیب کند و گرده را قوی کند و اگر بخاری می آید
دماغ را قوت باید دادن بروغن گل و روغن بورد صداعی که از
بویها تولد کند بوی هر چیزی را بقصد آن علاج کند صداعی که از
باد سرد و گرم تولد کند اگر از باد سرد خیزد علاج روغن شبت و روغن
سداب بگوش اندر چکانند و اگر از باد گرم بود روغن بنفشه یا روغن
گل باید برد و بطبع نرم کردن مشغول شوند صداعی که از جراحت و زخم

تولد کند بروغن بورد و روغن آبی قوهٔ دماغ دهد و رگ قیفال
زنند **صداع** که از ضربانی خیزد آن صداع از حرکت شریان بود و شریان
مماس گوشت و عضو بود و تا زخمی حاصل نشود از حرکت شریان صداع
نخیزد علاج او و علاج سرسام بود **شقیقه** دردی نیم سر بود و بعضی
را بنوبت باز آید و مادهٔ او اندر عضلهای صداع بود **علاج** فصد
قیفال و نقوع صبر اندر همه انواع شقیقه را سود دارد **تحجر** آماسیست
خرد و سخت و مادهٔ او از فضلهٔ سوداویست که اندر پلک چشم
گرد آید **علاج** استفراغ کند بفصد پس مرهم داخلیون بر نهند و باز
مدتی پلک باز گردانند و بشکافند و بر دارند چنانکه رست **التصاق**
برهم رسته شدن هر دو پلک چشم را گویند علاج این دستکاریست
شتره کوتاهی پلک چشم است چنانکه اندر خواب و با غیر خواب حدقه
پوشیده نشود **علاج** آنکه مادرزاد بود یا از بریدن و باز
دوختن تولد کند علاج متعذرست و آنکه غیر ازین بود دستکاریست
شعیره آماسیست که بر رستنگاه موی مژه افتد **علاج** فصد و اسهال

خارش

خارش چشم و گر چشم خداوند این علت را از اندرون پلک
سنج باشد و چشم تیز اشک ریزد و باشد که از بسیاری خارش
پلک ریش گردد **علاج** گرمابه و توتیا بآب غوره و آب سماق
پرورده سود دارد **جساء الاجفان** علامت او آنست که پلک چشم
سخت شود چنانکه از خواب بیدار شود چشم نتواند گشادن **علاج**
آب گرم بر پوسته رسانیدن و از بنفشه ضماد کردن **سلعهٔ پلک چشم**
علاج عادت شام خوردن و از پس طعام خفتن نباید **قمل** سبب
این خلط سرد است تن را از خلط سرد پاک باید کردن و نمک برا
رشته طلا کردن **سعفه** سم در پلک چشم باشد علامت او
آنست که اندر بن مژگان سپوس پدید آید و باشد که ریش گردد
علاج نخست تن پاک کنند و اطلا لین احمر با شیاف زیره کنند
چشم بر باز زده را آب نیم گرم اندر چکانند و بخار شراب از
سنگ اسبا سودمند بود و زوفا و بابونه و اکلیل الملک اندر
آب بپزند و سر به بخار آن دارند **شبکوری و روزکوری** اسباب

شبکوری سه چیز است یکی غلیظی روح باصره دوم تری اجزای چشم
و غلیظی بیضیه سیوم نقصان بسیار اخذ آفتاب از بهر آنکه هوای روز
بقیاس با هوای شب گرم و لطیف کننده است لطافت هوای روز
و نور آفتاب رطوبت چشم را و غلیظی بیضیه را لطیف کند روز تواند
دید و شب لطافت هوای روز باطل گردد و روح باصره را
رطوبتها غلیظ گردد نتواند دید و باشد که سبب شبکوری از
بخار معده بود و هرگاه که معده پاک شود تواند دید و این علت
شبکوری چشم ازرق و سیاه را بیشتر بود و اسباب روزکوری ضد
اسباب شبکوری است و این علت ازرق و اشهل را بیشتر افتد
خوره که بر لب و بن دندان افتد علاج بر بین کردن حجامت
کنند یا رگ قیفال زنند یا دو رگ زیر زبان زنند پس استفراغ
کنند با قرص بنفشه و مطبوخ هلیله کم شدن گوشت
بن دندان بگیرند کندر و زراوند مدور و دم الاخوین و بیخ
سوسن را سائیده با عسل و سرکه سرشته طلی کنند آماس لب

علاج او علاج بثور لب بود آمدن آب از دهن سبب آن بسیاری
رطوبت بود علاج اگر معده گرم بود شراب انار و شراب غوره
ماننده آن کنند و غذا او نه معده سرد را قی فرمایند و ایارج
فیقرا دهند و هر بامداد و پاره‌ای نان خشک اندر آب کامه
بمالند و بخورند گنده‌ی دهان علاج آن فصد و حجامت و
پوسته بر سرکه و گلاب شستن و بسرکه عنصل مضمضه کردن
رو بالیدن گوشت بن دندان علاج همین بود که اگر مزاج شخص
و سطح دهان سرد بود پوست ترنج و قرنفل و قاقله و همچنین
خاییدن سود دارد ضفدع غده‌ای است اندر زیر زبان و این
علت را این نام برای آن خوانند که لون او آمیخته است از لون
زبان و سبزی رگها علاج نمک و سرکه و نوشادر بر وی نهند و
کودکان را استرابربی (؟) و نمک و انار پوست می‌مالند و بر وی نهند
ذات الریه آماس شش بود و اسباب آن نزله گرم بود
علاج آن اندر آماس خونی تامل باید کرد تا ماده آن از

از کدام طرف بود از آن طرف رگ صافن باید زدن یعنی
از پای راست و یا از پای چپ **ذات القدر** گرد آمدن ورم را
در فضای سینه ذات القدر گویند **علاج** این و علاج ذات الریه
یکنوع است تا ورم بکدام طرف میل کند **بیماری سل** سل ریش
شش بود **علاج** صواب آنست که در حال که خون برآید بیمار را
از همه حرکتها باز دارند و رگ باسلیق باید زد و اندک اندک
خون بیرون کرد تا شش را از خون فسرده پاک کند و غذا
اقراص کهربا با شراب مورد اندر آب باران یا آب خیار و گلاب
دهند و باچه و حب الآس و خوا از آرد باقلی و آرد جو و آب
نخود با روغن بادام با شکر موافق بود **ذات الجنب** آماس
گرم است و دردناک در پهلو و سینه رگ باسلیق باید زد از آن
جانب که علت بود **جوع البقر** این علتی است که گرسنگی اندر اعضا بود و معده
غذا نخواهد و این علت گاو را بود **علاج** این آن بود که غذاهای
خوشبوی که آرزو را بجنباند و میوه‌ها خوردن و استفراغ کردن و عطرها

دران وقت نفخ بود می بوید و آبی و مورد و عاد العجم و نان خانگی
اندر شراب ترید کردن **آرزوی تباه** مثلا آرزوی گل و تنک و انگشت
و مثل آن بود استفراغ کند با ایارج فیقرا و حب صبر معده را پاک باید
کردن و زیره و نانخواه با شستن خاییدن **آروغ** بادی است که
قوت طبیعت معده آن را تحلیل کند و بر بالا فرستد و این باد از خلط
غلیظ خیزد یا از ضعف معده **علاج** او پاک کردن معده را و حب الاغاذی
و حب صبر و لون پس معجون فلافلی و کندری معده را قوت دادن
شقاق کفتگی مقعد بود و سبب آن از خشکی مزاج بود یا مقعد
بواسیر بود اما بواسیر دو نوع است یکی خونی و بیهاست که از لب
مقعد بیرون آید و درون درد پدید آید و دیگر باد غلیظ است
که در تهی گاه و کمر پدید آید و بر تار و مقعد گرد آید و از آن باد
بواسیر گویند سبب این مرض خون سودائی بود **علاج** از هر چه
سودا افزاید پرهیز باید کرد و از هر چه خون را بسوزد و از مستی
و دوام خمر و شرابی که سودا افزاید و گذارد که کرم تولد کند

حب القرع سبب افتادن او آنست که آنچه زنده شود و حرکت
کند بر وقت یک یک از مردم جدا شود و بقیه علامت شهوة طعام
بود و قوت ضعیف گردد اگر غذا ندهد علت را در گرمابه برند تا
احتراق کرده و تشنه شود قطعه یخ بر شکم او نهند اگر ناف بلند
شود و حرکتی ظاهر گردد کرم دراز بود **علاج** شونیز و صبر و افسنتین و
شحم حنظل و زهره گاو و قطران کوفته بر شند و بر ناف طلی کنند
و شونیز در سرکه بر شند و ضماد کنند نیک است **حرقة البول** اول علاج
فرمایند پس رگ باسلیق زنند اگر کافی نباشد در قطن حجامت کنند
و از احم کاکنج با شراب بنفشه دهند **سلس البول علاج** اگر رکت که از
عضوی بنا نمی آید دفع باید کرد بگلاب و روغن گل با سبغول
بروغن گل چرب کرده با جلاب و اگر از سردی بود معاجین بزرگ
چون تریاق مثرودیطوس یا اطریفل بزرگ دهد علاج تقطیر البول
بزرهین باشد **اختیار وقت مجامعت** آن وقت است که طعام از
معده فرو گذشته باشد و هضم اول و ثانی تمام شده باشد که طعام

در معده نباشد و هضم همه شخص یکسان نبود بعضی را زود تر هضم شود
و بعضی را دیرتر و این را وقت معین نتوان کرد لیکن بتقریب
توان گفت کسی را اگر عادت طعام خوردن نماز پیشین باشد وقت
خفتن هضم او بود از بهر دو کار یکی آنکه در خواب قوة مدد و یار آید
و اگر طلب فرزند کند نطفه اندر رحم قرار گیرد و در گرسنگی نیز
نشاید کرد دیگر تا شهوت صادق و اوعیه منی پر و قوت تن قوی
نباشد نباید و پس ماندگی و ریاضت و غم و بیخوابی و شادی قوی
و پری تن از خلط خام ناطبیعی و در گرمای سخت و سرمای سخت
و از پس حمام گرم و شراب قوی نشاید کرد و هر کسی را که تن او
سرد شده باشد از بهر آنکه شراب تحلیل زیاده کند و از آنکه
حرارت غریزی ضعیف شده باشد شراب بسیار نشاید خورد هیچ
کس را از پس جماع آب سرد و شربت نشاید خورد از بهر آنکه تن
را سرد کند و استرخا و رعشه آرد و جگر را سرد کند و استسقا
اوا کند و بآب سرد غسل نشاید کرد و خویشتن را از هوای سرد نگاه باید داشتن

وقت

از بهر آنکه اگر سرما بشام اندر شود حرارت غریزی را ضعیف کند
مضرت آن بزرگ باشد بهترین شکل آنست که زن بر بستر بر پشت باز
خسپند و مرد بر بالای زن بود و سرین او بر داشته چندانکه تواند
و سر او بر بالین بلند باشد تا هم نطفه بجایگاه رسد و هم لذت جماع
بیشتر باشد و بدترین برضد این بود که زن بر بالای مرد باشد که
اگر آب زن بمجرای مرد رسد سنگ مثانه از آن تولد کند و بر پای
ایستاده مجامعت کردن درد زانو و درد سرین آرد و بر پهلو خفته
است مرد بر مراد او دفع نگردد و درد گرده و اماس بغوله
از آن تولد کند و مدت میان جماع کردن گفته اند که هر روز باید
از بهر آنکه غذا اکثر از آن مدت منی نگردد و احوال هر کس درین
باب یکسان نیست اعتماد بر شهوت صادق و بر امتلاء اوعیه
منی باید چنانکه حس با دغدغه منی باشد و آلوده باشد که خفتی بود
یا ساکن باشد احتیاط آنکسی است که در نگاهداشتن منی در تن درستی
و دوستی کوشد اما کسی که بر این کار حریص باشد و از بس مجامعت

طپیدن دل و سستی اندام و فوتها و دم زدن از حال طبیعی بگردد
و انزال او بر نیاید و از عادت هر باری نباشد **سرعت انزال**
یا از بسیاری منی بود یا از ضعف قوت ماسکه و تقریب عهد **علاج**
قی باید کردن و استفراغ بحب شبطرج یا بردفن قسط **قوت**
مجامعت بدانکه قوت مجامعت بقوت اعضاء رئیسه تمام شود
و اعضای رئیسه دماغ و دل و جگر است و اگر دماغ ضعیف بود
شهوت جماع بود و قضیب سست بود و حس و حرکت باطل بود
کوشیدن با غلام بعد از آنکه در شریعت حرام است و هم خلاف
طبیعت آفرینش است و هم سبب انقطاع نسل و زیان کار است
زیرا که غلام محل آن نگردد وقت جاذبه منی نیست و مر بین سبب
بر خویشتن الحاح باید کرد و هر جایی که از حرکت بسیار تمام شود
زیان دارد و اگر کسی را بر شهوت صادق و بسیاری منی و دغدغه و
حرکت آن اتفاق افتد حرکت بسیار حاجت نباشد زیان کمتر دارد
در شناختن آنکه بچه در شکم مادر نر است یا ماده معلوم شده است که اگر مرد

کرمتر و قوی‌تر از آب زن بود خاصه اگر جماع پس از پاکی حیض
اتفاق افتد در شهرهای سرد فصل زمستان و در وقتی که باد شمال آید
فرزند همه نرینه تولد کند زیرا که حرارت میل باندرون دارد و نطفه در
رحم بدان سبب گرم‌تر بود در شهوت و در شهرهای گرم برعکس این بود.
و گفته‌اند که اگر جماع آن روز اتفاق افتد که زن از حیض پاک
شود فرزند نرینه بود و تا پنج روز همچنین بود و از پس پنج روز
تا هشت روز ماده بود و از پس هشت روز تا پانزده روز
نرینه بود و از پس آن خنثی آید و زنی که حمل او نرینه بود نیکو
رنگ‌تر و نشاطی‌تر از آن بود که حمل او ماده بود و زه بر سوی
راست پدید آید و بقوام‌تر باشد و لون سر پستان به سرخی
گراید نه به سیاهی و نبض دست راست او ممتلی‌تر و متواتر بود و نبض دست
راست نیز قوی‌تر از نبض دست چپ بود و چون ایستاده بود
و حرکت خواهد کرد نخست پای راست جنباند و چون بر خواهد
خاست اعتماد بر دست راست کند و حرکت چشم راست او زود

تر بود و نرینه از پس سه ماه جنبد و ماده از پس چهار ماه لیکن اگر
نرینه ضعیف بود احوال او در همه احوال زنی بود که بار ماده است از پس آن
و مدت نفاس از پس فرزند نرینه سی و پنج روز است و از پس ماده
سی و پنج روز تا چهل روز بود **نشان بد حالی بچه در شکم مادر** هرگاه که
استفراغ افتد از خون حیض نشان بد حالی و ضعیفی بچه جنین بود و زن
باشد که در آبستنی حیض بیند سبب آن بسیاری خون بود و زنانی را که
این عادت نباشد و یا اگر باشد زیادت شود نشان ضعیفی و غذا
ناپذیرفتن جنین باشد و اگر در اول آبستنی با زودتر از آنکه عادت بود
شیر اندر پستان پدید آید هم نشان ضعیفی و ناپذیرفتن غذا بود و تا جنین
بچه در وقت عادت و چندین بلی وقت هم نشان ضعیفی بود و اگر از
مادر جدا شود و ناف او گشاده و عطسه بود و او آرزوی چیزها
زمانی بجنبد نشان بیماری بود و زود هلاک شود **دشوار زادن**
زنان انواع چند دارد اما علاج کلی از هر سبب که باشد آنست که حرمل جلیه
بکوبند و مقدار صد درم سنگ از آن مطبوخ با روغن بادام شیرین تخالیف

دهند و کندش و پلپل سوده عطسه آرند و حامل عطسه را باز دارد
تا قوت سوی زیر نشیند و یک مثقال جالب اندر شراب ریحانی دهند
تدبیر استفراغ یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت
شب دوم قوت سیم مزاج بیماری و سختی بیماری چهارم مادهٔ بیماری
پنجم خالی ماده ششم پختگی ماده هفتم جانب میل ماده هشتم عمر
بیماری نهم هوای شهر بیماری دهم فصل سال یازدهم عادت
بیماری **دق الشیخوخیه** علاج اندران باید کوشیدن که مزاج را اندر
گرمی و تری باعتدال باز آرند بگرمابه و آب و غذای موافق بوقت
آبله و حصبه هر دو از یک جنس اند از بهر آنکه بثرها بسیار پیدا شوند بظاهر
تن و هر دو از جوشیدن خون پدید آید و اندامها از آفت آبله نگاه
دارند بظاهر اندامها چون چشم و بینی و حلق **فصل** از بامداد
تا چاشتگاه سه ساعت پادشاهی خون را بود که اگر دران وقت
بیمار را بنگر ترتیبی خون برداری و یا از عدس خوردنی سازد و از
چاشتگاه تا نماز پیشین پادشاهی صفرا را بود و چون

دران

دران وقت حال بیمار را بتدبیری بدانکه سردی و تری علاج است
و خشکیها ازوی دور دارند و از نماز پیشین تا میان دو نماز
پادشاهی سودا را بود اگر دران وقت حال بیمار بتدبیری علاج
بگرمی و تربت و سردی و خشکی ازوی دور باید کرد و از میان
دو نماز تا شبانگاه پادشاهی بلغم را بود اگر حال بیمار را دران
وقت بتدبیری علاج گرمی و خشکی است و سردی و تری ازوی دور
باید کرد و هر علتی که بیمار را بشب رنجور گرداند از روی از سردی و
خشکی است بگرمی و تری علاج باید کردن چون سکنجبین و گلاب و
سپوس آب بارد و روغن کاو و علی حسنه العیاس چون مرد بامداد
برخیزد اگر دهان او شیرین بود علت خون را است و اگر شور بود
با آب دارد علت بلغم را بود و اگر خشک و ترش بود علت
سودا را بود و اگر تلخ بود صفرا است **فصل** هرچه اشتها تلخ است
که از صفرا است و خون شیرین است و طعم خاک ترش بود و دفع بعضی
چون طعم مازو و سودا ویست و بلغم شور بود و هر علتی که از دست ها

راست بود از گرمی بود علاج او بسردی و تربیت زیرا که جگر و زهره
از دست راست و هر علتی که سوی دست چپ بود از سردی بود علاج او
بگرمی باید کرد زیرا که سپرز و دهشش سوی چپ بود و هر علتی که در گرده
و زهار بود سوی دست چپ بود **فصل** هرچه خایه است آب از
سر خورده و گوشت از زهره و پی از شش و دست از جگر و چشم از
معده خورده **صفت شکر** گرم و تر بود شکم را نرم کند و سوزش
قضیب و سرفه را سود دارد و ادرار کند **فانید** هم گرم بود و جمله
علتهای عصبی را سود دارد و فضولی را ببرد و پراکنده کند و درد
معده و مثانه و باه را قوت دهد و شکم و مثانه را نرم کند و زهار را
گرم کند **سنجد** شکم را سخت کند و سنجد جیلان معتدل بود و خون
مثانه و معده را پالاید و شکم را ببندد **صفت منافع سبزها**
گندنا چون خام خوری بوی دهان ناخوش کند اگر بسیار خوری
دندان را تباه کند و قضیب را سخت کند و بروغن بریان کرده ناهور(?)
را ببرد و خون را باز دارد و هر زنی که بخورد هم آبستن کند با گندم عسل

بخورد

بخورد حیض بسته بگشاید و آب او و خون منی را باز دارد و چون جراحت
باز گردد و هر که یک برگ گندنا را با یک سیر روغن گل معجون کند و هر روز
حرارت یک سیر بخورد درد معده را و رفتن خون را باز دارد و هر کودکی که
در جامه خواب بول کند یک مثقال گشنیز با ده درم شکر بدهند آن علت
ازوی برود و هر که برگ سداب بخاید درد معده و مثانه بنشاند و اگر
برگ سداب بسوراخ زنبوران نهند جمله زنبوران بمیرند و آب سداب
با روغن جوشیده شپش جامه را ببرد و هر که آب سداب را با موی سیاه
بکوبد و شب دندان گیرد درد مثانه و اگر آب سداب در بینی چکانند
درد شقیقه را ببرد و اگر آب سداب بجوشانند و در کوئی
بوی زنگنه و بر سپرز نهند بجای باز برد و اگر برگ چغندر را بخورند
درد معده بنشاند و اگر بسوراخ موش کنند جمله بمیرند **باب**
خضابی که موی سیاه کند شکوفه گوز بجوشانند با روغن زیت
و پاره قیر بهم بیامیزند و بکار برند **نوعی دیگر** مرداسنگ و آهک و آب
ناودین و انار نارسیده از هر یکی جزوی و گل زرد به جزو خضاب کنند

نوعی دیگر برگ شفتالو و آمله و پوست بلیله از هر یکی جزوی
بکوبند و بسرکه تر کرده حل کنند و چند روز در آفتاب نهند و هر وقت
سرکه می فزایند و حل کنند و بکار دارند عرق النسا را و فرفیون و روغن
زیت بگدازند و در می مالند و بنفشه نیز در و کنند نوعی دیگر بگیرند
وردی سوخته دانک هندی از هر یک دو درم و نیم نوشادر
یک درم جمله را بکوبند و طلی کنند و مازو با آب گرم بهم ریزند
و بر موی مالند و برگ کوی از بالا بر نهند و آن شب بگذارند
و دیگر روز با آب گرم بشویند و هر دو او سنگ بکوبند و با آهک
بیامیزند چون سرشته شود بدانجا طلی کنند و هلیله پرورده و اطریفل
بزرگ بکار دارند سپید کردن موی اگر کسی خواهد که موی سپید کند
بگیرد آب سپستان و موی بدان تر کنند و گوگرد بر آتش نهند و موی
بر بالای او بدارد دراز کردن موی بگیرند بیخ نی و خشک کنند روغن
بکوبند و آب بستان افروز و موی را بدان بشویند و مورد
در روغن تازه بر سر می نهند و اگر بگیرند برگ مورد و آمله و روغن

چندان در آب بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند و آنگهی
بر سر بمالند اگر بگیرند برگ لاله کوهی و با آب بجوشانند و آن
آب در موی بمالند نوعی دیگر که موی را سیاه کند بگیرند مازو یک رطل
و در زیت بپزند تا خشک شود و بگیرند رودی سوخته و شب دیگر را
از هر یکی چند درم نمک اندرانی دو درم جمله را با آب سرد بسرشند
و معجون کنند و چهار ساعت بگذارند بعد از آن سر و ریش بشویند و
خشک کنند و بعد از آن خضاب بر نهند و شش ساعت بگذارند و باید که
برگ بر آن بنهند تا خشک شود و بعد از آن با آب فاتر بشویند
باب در بیان نسخها که در هر علتی فائده علی الخصوص منفعت
معجون طلادری از برای نسیان و بهق و برص و هلیله و بلیله و آمله
از هر یکی سه درم کندر و زعفران و دارچینی و عسل طلا در از هر یکی چند درم
و نیم سنگ همه را دوا باد و چند همه عسل مصفی بسرشند حب مجرب
از برای رعشه و فالج و تشنج و جند بیدستر و زرنباد از هر یکی درم
سکنج و تخم حنظل از هر یکی چهار درم انارده فرفیون پنج درم ترنج دو درم

ونیم حبی که درد سر و درد معده را ببرد صبر سه درم گل و مصطکی از هر
یکی یکدرم زیره سه درم و هلیله کابلی از هر یکی دو درم هیل نیم درم با آب
کرفس حب کنند شربتی سه درم در وقت سحر هر هفته یکبار حبی که بلغم را
نافع بود هلیله و آمله و سنا الشوره و تربد بجزیه و گل و بهمن و کثیرا
خشک راست راست و بر بشب حب کنند شربت سه درم دوای
رعاف آب با درو چلبه بگیرند و کافور برو بگذارند و به بینی
برو بمانند دوای قلاع سرخ که در دهان باشد قلاع سرخ یعنی جوشها
که در گوز زبان و اندرون لبها باشد گل سرخ و طباشیر و عدس
و جو بغشته و بزر نعنه مجمعا و کثیرا خشک و سماق و سنا همه را راست راست
کافور و پیل و عاقرقرحا و نار سنگ از هر یکی یکدرم و او و کوبند
و هم چند جلبه شکر در دهان بر اند چند بار چنین کنند و بعد از آن سرکه
و روغن گل در دهان گیرند و بعد از آن حجامت کنند علاج علاج
علق که بعلق مردم فرو رود بینی زالو باید که چند نوبت سرکه و خردل
غرغره کنند تا بیفتد و اگر در شکم فرو رفته باشد علاج او علاج

حب القوع

حب القوع کنند حب میوه که سعال مزمن که خواب را منع کند باز دارد
بگیرند قرد میوه و افیون سپید با نقل حب کنند و به شب دهند ولی باید که از
جمیع حموضات و قابضات پرهیز کنند حب دیگر از برای سعال
بزر القطونا و بنفشه از هر یکی پنج درم و پرسیاوشان ده درم بیسه رطل
آب بپزند تا یک رطل آب بماند و در شب شربت با خمیر بنفشه ده درم
حب کنند و شربت سه درم بخورند معجونی که سعال را با نفث خلط
و خرخره باشد سود دارد پرسیاوشان ده درم بادام تلخ پنج درم
تخم خربزه مقشر دو درم و ابرسا سه درم تخم کرفس و رازیانه دو درم
خبطیان و زراوند از هر یکی پنج درم بعسل معجون کنند و بکار دارند
قرص خشخاش که سعال خشک را و نزله را و نفث دم و درد
باریک را و سل را سود دارد بگیرند خشخاش سفید و دانه کدو و دانه
خیار و خربزه از هر یکی سی درم نشاسته و کثیرا و صمغ از هر یکی
یازده درم بلعاب بزر قطونا بسرشند و اقراص کنند شربت
سه درم بشراب خشخاش یا با آب جو حب سعال تمام که سعال شب را

و زکام را ببرد بگیرند افیون و نشاسته و صمغ و رب السوس بآب
راست حب کنند چون نخود و شربت سه درم تا چهار درم **قرصی که نفث**
دم را که با سعال باشد ببرد بگیرند دم الاخوین از هر یکی سه درم کهربا
چهار درم طین مختوم دو درم شب یمانی سوخته دو درم و نیم گلنار سه درم
افیون و دارچینی از هر یکی دو درم بآب بادروج قرص کنند هر قرصی
چهار درم و هر روز یک بار بخورند شربت یک قرص **اقراص مسک که**
خفقان سرد را ببرد بگیرند مصطکی و عود و دارچینی و سنبل و جوزبوا
و کبابه و قاقله و پوست ترنج از هر یکی یک مثقال و مشک و عنبر از هر یکی دانگی
بشراب ریحانی قرص کنند و از برای خفقان و غشی بکار دارند **رب**
رمان که صفرا را ببرد و قی باز دارد بگیرند آب انار ترش و یک
شب بگذارند و بپزند تا قوام گیرد و شاخ چند نعناع در وی افکنند
بکار دارند و رب سیب و به نیز همچنین کنند **قرص الورد** بزرگ
که جمله علل معده را و استسقا را و سوء الهضم را و حمیات مزمن
بلغمی را ببرد بگیرند گل سه درم و عود و سنبل و مصطکی و سلیخه و

فقاع

۴۵

فقاع الاذخر و دارچینی و افسنتین از هر یکی یک درم بشراب کهن قرص
کنند **قرص از برای کسی که طعام بقی باز آرد** بگیرند گل و طباشیر از هر یکی
یک درم سماق سه درم و در سرکه نافع بود **دوای قی الدم** بگیرند گل ارمنی
و صمغ عربی و گلنار و دم الاخوین و کندر و نشاسته راست شربتی سه درم
برب به **اقراص سنبل** که ورم معده و جگر و خلط کهن را ببرد بگیرند
فقاع الاذخر و ریوند و سلیخه و دارچینی و سنبل و قصب الذریره از
هر یکی سه درم زعفران و مر و افیون و فلفل و قاقله و قسط از هر یکی یک درم
مقل ازرق و مصطکی از هر یکی دو درم اشق نیم درم قرص کنند هر
یک یک مثقال و هر روز یک قرص بدهند **قرص عود** که قی و غشی و صفرا را
ببرد بگیرند سه درم گل و عود هندی و قرفه و نعناع و مشک و
سنبل و طین خراسانی از هر یکی دو درم و گل مختوم یک درم شربت
سه درم سکنجبین یا ماء العسل و یا گلاب بدهند **حب که** جمله دردهای
معده را ببرد بگیرند عود هندی و قرنفل و نشا و سنبل و طین خراسانی
و طباشیر از هر یکی یک درم کبابه دو درم قرص کنند شربت یک مثقال

ربت ماربا بسب **معجون** که گل خوردن را منع کند بگیرند هلیله و
بلیله و املج و جوز بویا و مصطکی و قاقله و زنجبیل و کبابه بعسل
معجون کنند و پیش از طعام بخورند بقدر جوزی **قرص ملک**
از برای استسقاء لحمی و سده جگر و ادرار بول بگیرند ملک یا ریوند
از هر یکی سه درم گل و سنبل و تخم کرفس و نانخواه و مصطکی و زعفران
و اذخر و اهل و جوز و قرد و قسط و فوفل و عصاره غافث
و اسارون و سنبل و جعفطانا و زراوند از هر یکی پنج درم زنجبیل
و فلفل از هر یکی یک درم قرص کنند شربتی یک مثقال در ماء الاصول
قرص مازریون مسهل از برای استسقاء زقی بگیرند بزر کاسنی
ده درم و بزر خیارین از هر یکی دو درم و نیم و عصاره غافث
یک درم جمله را دق کنند و هر روز یک قرص بدهند **حب دیگر** از برای
استسقای که از حرارت باشد مازریون نیم درم سکبینج نیم درم نمک
هندی و ورق خاتم از هر یکی دانگی کوبند و حب کنند جمله یک شربت
بود **حب که** علت را خوش بود هلیله زرد و سکبینج از هر یکی پنج درم

حب کنند شربتی دو درم تا سه درم بود و این حب در استسقاء زقی
نافع بود **قرص مقل** از برای ورم صلب که در جگر باشد بگیرند زعفران
و قرد و قسط از هر یکی یک درم و نیم مصطکی دو درم و نیم بادام تلخ یک درم
و نیم مقل سه درم مقل را بشراب حل کنند و جمله را قرص کنند شربتی دو درم
بآب کاسنی یا بآب بادیان یا بآب کرفس **دوائی که** قرح امعاء را
خوش کند بگیرند مصطکی یک درم دکندر دو درم و دم الاخوین و گل
طباشیر از هر یکی دو درم و گل مختوم یک درم خرنوب سه درم بماء العسل
بجلاب دهند **حب که** اوجاع سخت را و جمله دردها را ساکن کند بگیرند
زنجبیل و زعفران و بیخ خشک و بزر البنج از هر یکی یک جزو و افیون
جند بیدستر از هر یکی نیم جزو حب کنند چون نخود شربتی یک مثقال **حقنه که**
جمله بادهای امعاء را ببرد بگیرند کمون و برگ سداب تر از هر یکی یک کف
بخور مریم و عرطنیثا دو درم و بوره یک درم بعسل حب کنند و برسم فتیل
سازند اگر خواهند که مادها را از شب بدر کنند و آب بخورند **سفوفی که**
شکم را اطلاق کند ترنجبین بیست درم زنجبیل ده درم سقمونیا دو درم

سعوف کنند و بهر سه روز یکبار بکار برند **صفت گوارش** که جلا دهد رگهای
نهانی را و رطوبت فاسد را و ثقل معده را سود دارد بگیرند جوز بویا
یکدرم دارشنگ و دارچینی از هر یکی سه درم زنجبیل شش درم و پلپل
چهار درم و دار پلپل نیم درم جمله را بکوبند و بروغن بادام چرب کنند
و بهر درمی دو درم شکر بگدازند تا قوام گیرد و دو درم زنند و این
دارو ها را در وی بسرشند شربتی نیم درم **صفت گوارش خولنجان**
که همه بادهای مختلف را و درد ها را سود دارد بگیرند خولنجان و
سورنجان و خشخاش و شقاقل و تخم بادروج و تخم سپندان سپید و سعد و
لسان العصافیر از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی دو
درم **صفت گوارش بقراط کبیر** خداوند صرع و لقوه و فالج و ضعف
دماغ را سود دارد و بادهای خام و درد پشت را ببرد و معده را قوت
دهد و بوی دهان خوش کند و بن دندان را سخت کند بگیرند سنبل و قرنفل
و دار فلفل و فلفل گرد از هر یکی نیم درم زنجبیل و خولنجان و عاقرقرحا
و زراوند و زرنباد و جوز بویا از هر یکی سه درم قرفه و سلیخه و

بسباسه

و بسباسه و شیطرج هندی از هر یکی دو درم زربد و کبابه از هر یکی یکدرم
دارشنگ و ناگخواه و برگ سداب خشک از هر یکی یکدرم اسارون و
شقاقل و بهمن سرخ و سفید و قاقله از هر یکی دو درم و نیم عود
هندی یکدرم مشک و عنبر از هر یکی دانگی و نیم نعنع و تخم بالنگ از هر
یکی نیم درم جمله را بکوبند و بروغن تازه معجون کنند و بمالند و آنگاه
بصد درم شکر و صد درم عسل بسرشند شربتی دو مثقال **اطریفل بزرگ**
که سودا و بلغم و فسادهای مزاج و رطوبت فاسد را که در دماغ بود
و قوت معده و دماغ و صفرا و آب پشت را و علتهای مثانه را
علت گلیتین را که از سردی بود و درد معده و موی سفید شدن را
و کوری را سود دارد بگیرند هلیله سیاه شش درم و هلیله کابلی
و بلیله و املج از هر یکی چهار درم و دار فلفل و سعد از هر یکی چهار درم قرنفل
ده درم ناگخواه و سعتر از هر یکی سه درم بهمن و نودری از هر یکی دو درم
حب الفلفل دو درم ناگخواه و سعتر از هر یکی سه درم سنبل و حماما و وج و هیل
از هر یکی دو درم دارچینی و ملک هندی و دارشنگ از هر یکی نیم درم

سنبل طیب هندی دو درم

آهن صافی دو درم توش و نیم درم کنجد و سپندان بوشا از هر یکی
پنج درم جمله را کوبند و بروغن گاو چرب کنند و به سه وزن درم عسل
برشنند شربتی پنج درم **معجون شهریاران** درد بادها و قولنج و ستها و طعام را گوارنده
و قوت معده و دماغ پاک کردن را و بادهای مخالف جمله را سود دارد
بگیرند زنجبیل و زیره و خولنجان و سداب خشک و بوره ارمنی و
فوفل از هر یکی ده درم سقمونیا دو درم جمله را کوبند و بسرشند به عسل
برشنند شربتی دو درم **معجون نانخواه** این معجون را محمد زکریا ستوده است
تا بحدی که میگوید که عجب دارم که کسی که این معجون را بکار دارد او را
بطبیب حاجت باشد و این معجون دماغ و معده را قوت دهد و دفع
پشت بفزاید و گونه روی را نیکو کند و طعام گوارد و بوی دهان
خوش کند و بن دندان را سخت کند و آب رفتن از دهان
باز دارد و کرم شکم را بکشد و بادهای مخالف را بشکند و کرده را
قوت دهد و مثانه را گرم کند و درد بواسیر و مقعد را سود دارد و
سنگ و ریگ مثانه را براند و قضیب را سخت کند بگیرند تخم کرفس و

و نانخواه و تخم شبت و تخم گزر از هر یکی دو درم علک رومی و فوفل
و فرفیون و عاقرقرحا و اسارون و بسباسه از هر یکی یک درم عود خام درم
سنگ نیم دانگ زعفران نیم مثقال جمله را کوبند و صد درم مویز
شکری در دیگ کنند و آب بجوشانند تا قوام گیرد و بعد از آن
پنجاه درم عسل با وی بیامیزند و دیگر باره قوام دهند و داروها در وی
برشنند شربتی بامداد یک مثقال و شبانگاه یک درم **معجونی که حفظ را زیاده کند**
آنانکه وی حفظ مردم از دو چیز بود یا از سردی بود یا از خشکی اگر از
خشکی بود دماغ خشک بود و خواب اندک بود و تب دارد و اگر از
سردی بود نشان آن بود که رنگ سپید بود و بیخوابی بود و فواق دارد
چون چنین بود کوزبند سعد پرورده و زنجبیل پرورده و علک
و پلپل کوبند با شکر سپید و بادیان پرورده بدهند و اگر از تری
زیاده بود قی کنند و روغن قسط بمالند و این معجون بوقت بدهند بگیرند
سعد و هلیله کابلی و پلپل و علک و زنجبیل و انگر و مغز جوز بریان کرده
از هر یکی دو درم بکوبند و اگر تری دارد روغن قسط بدماغ کنند

و اگر خشکی دارد روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو هر شب
در بینی چکانند **صفت کوارش** که خون بلغم را که از رطوبت طعام
ناگوار پدید آورده و چون در بلغم باشد از روغ ترش بود جگر را سود دارد
و طعام بگوارد و معده را قوی کند و بجای جوارش کند و بادهای لطیف را
بشکند بگیرند سنبل و قرنفل و حب البان و قسط بحری و زیره از هر یکی ده درم
جوزبوا و قرنفل و اکلیل الملک و دارشیشعان و شیطرج هندی از هر یکی چهار
درم ریوند چینی و زراوند دراز و بسباسه از هر یکی یک درم سنبل و نخل فی
عصاره هلیله کابلی و بلیله از هر یکی سه درم و دانه مویز نیم من جمله را کوفته
و بیخته و به چندان عسل کف گرفته سرشته شربتی چهار درم **ترکیبی که** اسهال آرد
سنا مکی و تربد سفید از هر یک دو مثقال تخم حنظل یک مثقال ریوند چینی
نیم مثقال و محموده دانگی با هم حل کنند و با عسل کف گرفته سرشته شربتی نیم مثقال
تا دو مثقال **اطریفل** که مرد را و ناسور را و قوت معده را
و درد بواسیر را و درد مقعد را و سستی شانه را و فساد مزاج را
جگر را سود دارد بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و شاهتره هندی و تخم

کرفس و نانخواه و صعتر از هر یکی ده درم سنبل و حماما و مال
و وج از هر یکی سه درم دارچینی چهار درم فلفل و دار فلفل و
نمک هندی از هر یکی چند درم سپیدان پانزده درم نوشادر نیم درم
ریم آهن صافی سه درم جمله را بکوبند و به روغن گاو چرب کنند
و به هر یک درم اخلاط سه درم شکر برنهند و به عسل بجوشانند و چون
دم زند اخلاط را بدان برسرشند شربتی سه درم **صفت اطریفل صغیر**
که درد ماء سخت را ساکن کند بگیرند زنجبیل و دار فلفل و میعه
خشک و زعفران و بزر البنج از هر یک یک نخود و افیون و چند بیدستر
نیم جزو مثل نخود حب کنند شربتی نیم مثقال **باب**
اندر شناختن رگها و شریانها که بگشایند و بزنند و داغ کنند و
موضع هر یک و منفعت آن رگها و شریانها که بزنند چهل و پنج است
و این جمله دوازده رگ است اندر هر دو دست و اصل این جمله دوازده
رگ دو رگ است یکی قیفال و دیگر باسلیق و ده رگ باقی فروعست
از شاخهای این دو اصل و از آن ده چهار باسلیق است اندر هر دستی

دو یکی را باسلیق مادبان گویند و دیگر را باسلیق ابطی و آن دو رگ
بزرگ که از جگر بر آمده است یکی باسلیق است و دوم حبل قیفال
یکی قیفال بر کران زراست و از دل دورتر و باسلیق در میان زراست
و بدل نزدیکتر است و از جگر تا بجگر آمدن بر آمده است و از آنجا
بدو بخش شده یک بخش کوچکتر و دیگر بزرگتر بخش کوچکتر بر آمده
و بدماغ فرو رفته و چون درشتی شده و باز جمع شده است و از دماغ
فرود آمده و اندر سینه و کتف اندر آمده است و پراگنده شده و
بخش بزرگ بدست اندر آمده است و اندر بغل دوست بدو بخش
شده است یکی باسلیق مادبان است و دیگر باسلیق ابطی و از هر
یکی شاخی بسینه و شکم و دل و حوالی آن اندر آمده است
و بشکم و معده و حجاب نیز اندر آمده تا رگ و یک بپای و ساق و تا
بقدم فرود آمده و از این است که رگ باسلیق جگر و سپرز و شش
و علتهای حجاب چون ذات الجنب و سوء مزاج و درد معده
سرین و زانو و ساق و قدم را سود دارد و او را باسلیق

و دفع مضرت او به سپید بیا و یا بکمین کند و کشکاب که از جو
پزند بیک شوینده باشد و اگر اندکی نمک اندر افکنند گوارنده
باشد **باقلی تر** سرد و باد ناک باشد و خشک و سرد باشد فرو
معده را زیان دارد و خواب بد نماید و تر چون بپزند باد او کمتر
شود و بهترین آن باشد که پوست باز کنند و بپرکه بپزند و با
روغن سقر و زیره خورند و نان برکه با یاد است و آب باقلی
سینه را نرم کند و نان او به باشد کسی را که از باد و رنج باشد
از پی کوفتن قولنج باید خورد و او را با سپید بیا و چرب باید خورد
و از پی باقلی تر و آن نان خشک باید خورد یا انار ترش و شیرین
نخود گرم و تر است یکدرجه مزه او آمیخته است از شوری و شیرینی
طبع را نرم کند بقوت شیرینی و ادرار کند بقوت شوری و غذای
او بیش از باقلی باشد و البته دل را زیان دارد و بدین
سبب او را با روغن بسیار باید خورد و نمک اندک باید کرد
از بهر باد او را باشت و زیره بپزند و با روغن گاو و سقر و زیره

بخورند سیاه دارو میشت ورنج کمتر از سپید است **کاورس وارزن**
سرد است بیکدرجه وخشک است بدرجهٔ سیم و دیرگوارد و طبع خشک کند
پوست باید کند و بشیر تازه بپزند و با شکر و روغن بادام خورند
عدس اندر گرمی و سردی معتدل است و اندر خشکی بدرجهٔ دوم است
و بادناکست و سودا فزاید و ازوی خون غلیظ تولد کند و معده را
بد باشد و چشم را تاریک کند با پوست بپزند و آب او بخورند
طبع را نرم کند و او را با بوره و سداب و اندکی پلپل باید خورد اگر
از برای علت باشد **لوبیا** گرم و تر است از وی خون غلیظ خیزد
و بادناکست و دیرگوارد و معده را زیان دارد و ادرار کند و کسی را
بد باشد و او را با سداب و سرکه و خردل باید پخت و لوبیا زرد را
بپزند و بس پوست باز کنند **ماش** سرد و خشک است و باعتدال باقلی
نزدیکست و غذا کمتر از باقلی دهد و باد کمتر از وی کند باد را که
در وجود پدید آید ماش بپزند و پخته بخورند و خود را بدان آب
بشویند نیک شود و دیگر دیر از وی گوارد و مر طبان را

باید که با زیره و کرویه خورند و محرور با روغن بادام و شکر **برنج** گرم
و خشک است بدرجهٔ دوم معده را دباغت کند تخم صفراوی بازدارد و ریش
روده‌ها را نیک کند و گونه روی را صافی کند و بدن را نیک کند و
غذا کمتر از گندم و بیشتر از دیگر حبوب دهد و دیرگوارد و طبع را خشک
کند و برا بشیر تازه بپزند و با روغن بادام و شکر خورند و یا با
گوشت تازه فربه بپزند و اگر با سبوس آب بپزند هم نیک باشد
با شکر و روغن گاو خورند و نان برنج اندر غذا دادن نزدیکست
بنان گندم لیکن دیرتر گوارد و او را با نمک و چیزهای شور و چرب
باید خورد و با هیچ ترشی نشاید خورد **نان کلک** غلیظ بود و بسیار
لزج باشد و برا با نمک و انگدان و لوزینه خورند و دفع مضرت او
همچون دفع مضرت نان سیده باشد **کنجد** گرم و تر است بدرجهٔ اول
و دیرگوارست معده را بیالاید و ضعیف کند و از وی خلط غلیظ
فراخ تولد کند و بوی دهن ناخوش کند و تن را غذا بسیار و چرب
دهد و پوست کنده دیرگوارتر باشد و غذا بیش دهد و بریان کرده

کم زیان دارد و خام را بالکین باید خورد **سنداب** گرم و خشک و
خشکی او فزون از گرمیست دردسر آرد و دیر گوارد و معده را زیان کند
دارد و درد فن او بگوشش اندر چکانند درد گوش کهن را سود دارد
و بریان کرده معده را زیان کمتر دارد دفع مضرت او بسکنجبین کنند **تخم**
خشخاش سرد است و بزرگ او افیون است اما بیخواب آرد و اگر
با عسل خورند منی را زیادت کند **تخم کتان** گرم است و بریان کرده
طبع را خشک کند دفع مضرت او زرده یک باشد بر دفع مضرت کنجد و
آوازه او بالکین بخورند سرفه که از رطوبت باشد سود دارد و درد سینه
پاک کند و اگر کسی را ناخنها سپید شود او را بسیر بکوبند و بالکین نیک
شود **باب در طبع و مزاج و منفعت و مضرت گوشتها** و باز
داشتن مضرتهاء آن و بصلاح آوردن جمله باید دانست که گوشت
طعام قویست و از وی خون قوی خیزد و پیوسته گوشت خوردن چه
مردم تن درست و قوی را و کسانی را که حرکت و ریاضت بسیار کنند
شاید از بهر آنکه این مردم از وی غذا بسیار یابد و کسی را که ریاضت

کم کنند نشاید از بهر آنکه بیماریهاء امتلائی از آن تولد کند و حال گوشت
هر جانوری و حال جانوران هر موضعی چون دشتی و وحشی و اهلی بگردد
و حال گوشت هر اندامی همچنین دیگر باشد و گوشت جانوران دشتی
و وحشی در جمله خشکتر باشد از گوشت جانوران اهلی و گوشت جانوران
کوهی خشکتر از گوشت جانوران دشتی باشد و گوشت جانوران جوان
نر بهتر از آن ده که گوشت جانوران روزگار یافته خاصه آنچه
بزادن نزدیک باشد چون بزغاله و بره و مرغ و جوزه و گوساله
و هر گوشتی که نری بیش بود و گوشت مرغی که بسرخی و سپیدی بهم باشد
معتدل باشد و هر گوشتی را که استخوان نزدیکتر باشد خوشتر و گوارنده
تر باشد و هر اندامی که حرکت وی بیشتر باشد بهتر و گوشت او غذا کمتر
دهد چون پاچه **گوشت گاو** از وی غذای تمام خیزد و کسی که گوارد
خون غلیظ سودائی تولد کند نشاید کسانی را که کار سخت کنند و اگر
کسی پیوسته گوشت گاو خورد بیماریهای که از خون سودائی خیزد آید
دفع مضرت او باسهال سودا و تدبیرها که مردم سوداوی را نیک بود

٦٠ کنند

گاو و سرخ بهتر باشد و گوساله سخت نیک بود او را فربه
و ماده کنند پیش از کشتن روزی چند آب دهند و از ماهها پیش او
بزرگ و بپزند و مردم مرطوب را بسیار و سداب نیک بود **گوشت**
گوسفند گوشت او غذای تمام دهد و تن مردم را گرم دارد از بهر
آنکه از وی خون قوی خیزد و غذا دهد مزاج معتدل را شاید و اندر
شهرهای سرد و فصل سرما موافقتر باشد و اصلاح آن از بهر مردم محرور
بسرکه و غوره و سماق و دوغ و مثل آن کند و اندر تابستان
مردم گوشت خوار را ریاضت باید داشت **گوشت بز ماده** ستوده
است و گوشت بز کشن سخت بد باشد و هر که گوشت او بسیار خورد چند
هم باشد که صرع تولد کند و حرارت گوشت بز از گوشت گوسفند
کمتر باشد و غذا او مزاج گرم را در شهرهای گرم بد باشد اما
بشرطی بپزند و اندر زمستان مردم سرد مزاج را موافق
است و اصلاح او بشلغم و نخود و پیاز و گزر کنند و محرور را با گوشت
گوسفند و شراب ریحانی و میوه و انار دان نیک بود **گوشت**

بز

٦١

اشتر گرم باشد و غلیظ و خون را گرم کند و کسانی را که بیماریهای
سرد باشد چون درد پشت و درد سرین و عرق النسا موافق باشد
و او را با نخود و شبت بپزند و با خردل خورند و مردم محرور او را
بسرکه و کزبره و بسرکه و اشترغاز خورند و ساعتی بعد از جوشیدن بیاویزند
تا لطیف شود و دفع مضرت او چون گوشت گاو گفته اند **گوشت**
آهو از صیدها او بهتر است و گوشت او خشکتر و زودگوار
و سبکتر است و بقیاس با گوشت گوسفند و بز گوشت آهو خشکتر است
و مرطوب را شاید و مردم خشک مزاج و لاغر را بدان مداومت
نشاید و اصلاح او آنست که بروغن بادام یا بروغن شیرخشت تازه
بریان کنند و گشنیز خشک بر او کنند و بریان کرده طبع را خشک کند و قولنجی
را نشاید و بسرکه نشاید پخت زیرا که هرچه بسرکه بپزند غذا اگر چه
گوشت خرگوش بد است و سودائی اصلاح او اصلاح گوشت آهوست
و بپختن با روغن و نمک بسیار تا مهرا شود و بعد از آنکه جوشیده
بیاویزند چنانکه گوشت گاو را گفته ام است نیک باشد و اگر

تو ر بریان ... ک بود و مغز خرگوش را که با پیه و خردل
خورند از بدین اندامها سودا دارد **گوشت گورخر** گرم باشد
و غلیظ خون را گرم کند شوربای او که نخود و شبت پخته باشند و
دارچینی و زنجبیل اندر کرده درد مفاصل و ریح بادها را نافع بود
و مردم محرور را زیان دارد و از پس خوردن او باید که غذای
سرد و تر بکار دارند **گوشت اسپ** گرم باشد و غلیظ خون را گرم
کند و ازوی خون سودائی خیزد و مردم لطیف را شاید اصلاح او
همچو اصلاح گوشتهای غلیظ باشد همچو گاو و اشتر **گوشت گاو کوهی**
غلیظ باشد و ازو خلط بد تولد کند و آنچه اندر تابستان صید کرده باشند
و آب بسیار با فره و نو صید کرده باشند و مدتی بر نیامده باشد با روغن
بسیار صید او نشاید خورد که او مردم را بکشد و اصلاح او آنست که
بپزند چنانکه مهرا شود و با روغن بسیار بپزند و اگر قلیه خواهند او
بپزند پس بروغن شیر بخت تازه بریان کنند و گوشت بز کوهی و
میش کوهی بدو نزدیک باشد **گوشت بط و مرغابی** غلیظ و بسیار

فضول و زهومت ناک باشد اصلاح او آنست که او را با سرکه بپزند
و سداب و کرفس و پودینه خشک کنند و دارچینی و رودی کنند و اگر
بریان کنند به بخار آب بریان کنند و زمانی به بخار آب باید و نرم
به بخار آب دیگر بریان کنند و پیه جدا او به انزو باشد و پیه او بس
لطیف باشد و گوشت بال و بیک باشد **گوشت کلنگ** همچو گوشت
بط باشد لیکن کم فضول تر باشد و نخست او همچو نخست بط باشد
گوشت کبوتر بچه گرم باشد و خون را گرم کند و محرور را شاید لیکن اگر
معده و روده او از مرغ خانگی زودتر بیرون آید و شوربای او نخود
و شبت پخته باشند طبع را نرم کند و مردم قولنجی و سبر و درد پشت
کهن را سود دارد و گرده را فربه کند و دماغ را زیان دارد و چشم را
خاصه که بریان کرده باشند و محرور را با سرکه یا سماق یا با غوره
باید خورد **گوشت کبوتر و فاخته و کبوتر دشتی و مرغابی که از**
جنس ایشان باشد گرم و خشک باشند و گوشت ایشان سخت و دیر گوار باشد
و این مرغان اندر زمستان موافقتر باشند اصلاح ایشان

مر اصلاح کبوتر بچه باشد **گوشت گنجشک** دشتی و کوهی و خانگی
همه خشک باشد و غذا اندک دهد و تن را گرم کند خاصه مغز ایشان
و بچهٔ ایشان مبرود را سود دارد و طبع را نرم کند از خایهٔ ایشان
اگر کسی خاگینه کند مبرود را نافع بود **گوشت چکاوک** گویند گوشت او
خشکتر از گوشت گنجشک است و گنجشکان را مردمانی که خوردن
ایشان عادت ندارند نشاید خورد که زهومت ناخوش دارد و زیانکار
باشد **گوشت تیهو و دراج و کبک و تذرو** همه نیک باشند و در
خریف فربه باشند و نازکتر باشند بهترین و سبکترین همه تیهو است
و همه نیک اند اما مردم تن درست را اعتماد برین گوشتها نشاید کرد
و محرور را البته نباید خورد و مرطوب را با روغن زیتون بریان کرده
و مردم قولنجی را شوربا کرده با روغن بادام و از پس او چیزی بپزند خورد
گوشت چرز که بتازی الحبارا گویند گرم و خشک بود و بغایت مبرود را
شوربای او با روغن گوز و دارچینی سود دارد و باد را بشکند
گوشت قطا این مرغ دو نوع است یکی نوع بزرگتر است و دیگر خردتر

و گوشت سرد و سخت باشد و سخت گرم نباشد و از وی سودا تولد
کند سبب خشکی استسقا را سود دارد و اصلاح او اصلاح کبوتر دشتی و
[illegible] باشد **گوشت سمانه** از بسیار خوردن سمانه عضو تشنج باشد
از بهر دو چیز یکی آنکه سمانه خربق خورده و دیگر آنکه در تن او دو گوهرات
کرند دارد و بدان می ماند که خربق خورده و او را از بهر خواندگی
مزاج که با او است **گوشت مرغ خانگی** مردم را غذا نیک دهد
و فربه کند و رتبی معتدل فزاید و مزاج را معتدل راست سازنده باشد
و رنگ و روی نیکو کند از بهر آنکه از وی خون پاکیزه و لطیف
خیزد و آب پشت زیادت کند و مغز او مردم را غذای تمام دهد
چنانکه عقل را بیفزاید و مبرود را پیوسته نشاید خورد و بر اعتماد بر آن
نشاید کرد که بسیار باشد که قولنج آرد از برای این گفته اند که مرغ
خانگی را بدوغ و جزرات نشاید پخت و شوربای او طبع را گرم کند
خاصه که فربه باشد و با روغن بادام خورند و نخود بپزند و نمک تمام
کنند شوربای خروس مر قولنج را نیک بود گوشت خروس که در بانگ

بنامده باشد و گوشت ماکیان که خایه نکرده باشد لطیف باشد
و قوت و دماغ را زیادت کند و آواز صافی کند و منی بیفزاید و گوشت
ماکیان جوزه حرارت را نشاید بجایت **خایه مرغ خانگی و تذرو**
و دراج [illegible] یک یکدیگر باشند و خایه بط و مرغابی زهومت ناک باشد
و خایگینه از خایه گنجشک با روغن گاو باه را قوت زیادت کند و خایه
دیگر مرغان شهرها را عادت نیست خوردن از سپیده خایه مرغ چون نیم
برشت خورد و از زرده وی خون نیک خیزد و غذا کرده و نیم برشت زود بگوارد
و از معده فرود آید اگر خایه را محکم بریان کنند از و خلط و خون دخانی
پیدا شود و بیاض او سرد است و زرده او گرم و بیاض او را برودتی
کند تا بر آفتاب [illegible] از وی باز دارد و بر آتش سوختگی کند سود دارد
و در چشم را برد و سعال و خشونت حلق را و مجوبه صورت را و سل را
و شوصه را و ضیق النفس را و نفث الدم را فایده کند نیم برشت را قوی
سازند و زرده او که مغز باشد سود مند بود و زود هضم شود و لطیف
باشد و سپیده را با نگاه و نمک باید خورد و زرده را بار که باید خورد

باشد و بسیار جماع باشند و فرزند نرینه بیشتر آید **خصیه سرد** احوال او
برخلاف این باشد **خصیه تر** بسیار منی باشد **خصیه خشک** را منی سخت
غلیظ باشد و زود خواب بیند و بر جماع حریص باشد و بسیار فرزند
بود و بر زنان و حوالی آن موی بسیار دارد لیکن زود از کار باز ماند
و اگر بر خویشتن الحاح کند سخت زیان دارد **خصیه گرم و تر** را منی بسیار
باشد و قوام آن نیک باشد و اندر شهوت جماع میل از حد افزون
گرم و خشک نشود لیکن از بسیار کردن وی را اگر زیان دارد و موی بر
حوالی زهار باندازه باشد **خصیه سرد و تر** دیر بالغ شود و دیر اندر کار آید
و بر جماع حریص باشد و منی رقیق باشد و حوالی زهار از موی خالی
باشد و فرزند کم زاید و دختر زاید **خصیه سرد و خشک** این را حالها
با مزاج خشک برابر باشد مگر اگر منی غلیظ باشد و اندک **باب**
اندر شناختن نبض و اندر آنکه نبض چیست نبض حرکت شریانها را
گویند و هر نبضی را دو حرکت و دو سکون یکی حرکت حرکت انبساط و
دیگر سکون سکون پس از انبساط باشد و حرکت دوم حرکت انقباض و

سکون دوم سکونی که پس حرکت انقباض باشد از بهر آنکه ممکن نیست که
چیزی حرکت کند بجانبی و بنهایت آن جانب برسد و باز از آن جانب بجانب
مخالف بازگردد و اندر میان دو حرکت سکونی نباشد چه یکدیگر پیوستن
دو حرکت مخالف یکدیگر محال باشد و چاره نباشد از آنکه میان گسستن
حرکت اول و آغاز حرکت دوم سکونی افتد اگر چه محسوس نباشد و حرکت
انبساط باز شدن شریان ها را گویند و حرکت انقباض فراهم آمدن آن را
گویند و حرکت انبساط را همیشه بانگشت اندر توان یافت مگر وقتی که مردم
بغایت ضعیف و بد حال باشند و حرکت انقباض را بدشواری اندر توان
یافت و از طبیبان چنانست که اندر توان یافت لیکن درست آنست که
اندر تن لاغر گوشت و تنک پوست اندر توان یافت خاصه اگر نبض
قوی باشد یا صلب یا بطی اگر چه غالب آنست که دشوار اندر توان یافت خاصه
از اندر نبض هیچ گونه سرعت یا تواتر نباشد اما اندر نبض قوی بسبب صلابت فرق
توان کرد میان مصادمت رگ بانگشت و میان باز گشتن او و اندر نبض بطی
نیز بسبب دیر جنبیدن و دیر باز گشتن او فرق توان کرد و بباید دانست که

حرکت همه شریانها با حرکت دل برابر باشد هیچ دو حرکت یعنی حرکت
شریان حرکت و حرکت دل از یکدیگر پیشتر و پستر نباشد لیکن همچنانکه چون
اصل درخت بجنبد شاخها نیز با وی بجنبد حرکت شریان با حرکت دل
همچنان برابر باشد از بهر آنکه شریانها شاخهاست که از دل رسته است
لیکن هرگاه که اندر عضوی بسبب جراحتی یا دملی حرارتی زیاده باشد
شریانها یکی که چون جراحت یا دمل زده یکی باشد حرکت پیشتر و زودتر
از حرکت دل و دیگر شریانها کند بسبب آن عارض و شریان عضوهای که
دیگر که حال ایشان با حال دل برابر باشد حرکت ایشان با حرکت دل
برابر بود و دیگر دیدن حرکت شریان این عضو که این عارض اندر وی است
دلیلست بر آنکه همه شریانها بطبع خویش حرکت کنند اگر چه حرکت
ایشان با حرکت دل برابر است و طبع او است اگر حرکت شریانها
بطبع خویش نبودی حرکت شریان عضوی که اندر وی عارض افتد مخالف
حرکت دیگر شریانها نگشتی و چون حرکت این شریان بطبع زود و بقدر
بیشتر می شود دانیم که حرکت این شریان بطبع او است گروهی

پیدا شده که حرکت شریانها بر سبیل قصد و عزم است یعنی هرگاه که دل خون
و روح را سوی دیگر شریانها فرستد شریان برخیزد و بجنبد و هرگاه که خون و روح
بجوشش باز آید شریان تهی شود و ساکن گردد و گفته‌اند که حرکت
شریان بسبب این قوت است که بدو همی آید و سکون بسبب چیزی که از وی
باز میگردد و نه بطبع خویش است و چنان نیست که ایشان پنداشته‌اند
لیکن بطبع خویش است و دلیل بر وی آنست که الحف یاد کرده ام که
حرکت شریان یک عضوی بسبب عارضی مخالف حرکت شریانهای دیگر اعضا
میشود **باب** اندر شناختن آنکه چرا حالهای شریان از ساعد جویند
و آنکه حالهای نبض از شریان ساعد برای پنج چیز جویند یکی آنکه ساعد زود
توان نمود **دوم** آنکه مردم از برهنه داشتن ساعد و از نمودن آن شرم
ندارند **سیم** آنکه این شریان برابر دل و اندر راستا و اوست **چهارم**
آنکه این شریان چنان بگوشت اندر نشسته نیست که دیگر شریانها **پنجم** آنکه
این شریان از نگاهها ممتلی نشود چنانکه شریان صدغ … بدین سببها این شریان
اختیار کردند و حالها که مردم از این شریان جویند درست نماید **باب**

اندر

باید

اندر شناختن آنکه نبض را چگونه باید جست نبض را بچهار انگشت باید
جست سبابه و وسطی و بنصر و خنصر و ساعد را بر پهلوی … داشت از بهر آنکه
اگر ساعد را بروی اندر کرده نهند حرکت شریان عرض نبض و ارتفاع نبض
نماید و طولش کمتر نماید خاصه اگر تن لاغر باشد و اگر به پشت باز گردانند
درازتر و بلندتر نماید و عرضش کمتر باشد و دستی که نبض خواهند جست باید که
آسوده باشد و بکارهای بارنج و چیزی استوار کرده نباشند و بدست چیزی
ندارند و نبض قوی را بر انگشتان باید جست و سرهای انگشتان بر شریان
بقوت باید نهاد و نبض ضعیف را انگشتان سبک باید داشت چنانکه
هیچ گرانی انگشت بر شریان نباشد و برفق باید جست از بهر آنکه قوت
ضعیف از جنبانیدن شریان و پوستی که بر وی شریان است و از دفع
کردن انگشت که بر پوست نهاده است عاجز آید و نبض پدید نیاید جمله
نبض ضعیف را جز برفق نتوان یافت و انگشتان طبیب لطیف باید
بر انگشتان کاری نشاید کرد که پوست سر انگشتان را سخت و درشت کند
و هرگاه که انگشت بر شریان نهند یک لحظه نگاه کند و اندیشه …

وانگشت را بر شریان نهاده می باید داشت و یک نوع از انواع نبض اندر
دهم صورت شده باشد چون بتحقیق نبض آن شخص اندر توان یافت
وانگشت بر شریان وقتی باید نهاد که مرد از خشم و شادی و اندوه و غم
آن خالی باشد و از پس رنج و ریاضت و گرمابه و خواب و طعام و افراط از پس بری
و گرسنگی حال نبض جستن درست نیاید و باید دانست که همچنانکه مزاج مردمان
متفاوتست نبضها نیز متفاوت است زیرا که نبض هر شخصی در خورد مزاج او
باشد و حرکتهای بدنی و نفسانی حرکتهای شریان را بگرداند پس نبض اندر حال
باید جست که مردم از این حرکتها و حالها خالی باشند و باید که طبیب نبض
آن شخص که دست بر شریان او خواهد نهاد بسیار بار دست بر او نهاده باشد
و نبضهای او از پس این حرکتها و حالها آزموده باشد و عادت نبض او اندر
هر حالی شناخته تا اگر وقتی عارضی باشد و نبض او از عادت بگردد از نبض
او حکم توان کرد و حال او درست توان دانست و هر نوعی از انواع نبض را
قیاس با نبض معتدل باید کرد تا سریع و بطی و طویل و قصیر و غیر آن
پدید آید

باب اندر حرکت نبض

حرکت نبض

حکاییست که دل شریان را بجنباند تا انبساط و انقباض از جهت حفظ
حرارت غریزی زیادت کردن و روح نفسانی و بیرون کردن بخار
دخانی و استنشاق هوای خنک و اجناس نبض هشت جنس است اول
آن ماخوذ است از مقدار انبساط و آن سه نوع است عظیم و صغیر و معتدل
عظیم نبضی باشد که حرکت او در درازا و پهنا و رگ تمام راست باشد
و صغیر ضد عظیم باشد و معتدل میان هر دو جنس است دوم حرکت
ماخوذ است از زمان یعنی حرکت و آن سه نوع است سریع و بطی و معتدل
سریع نبضی باشد که زمان حرکت انبساط او سخت کوتاه باشد و بطی ضد او
باشد و معتدل میان هر دو جنس است سیم ماخوذ است از زمان
سکون که در میان دو حرکت انبساطی افتاده باشد و آن سه قسمت
متواتر و متفاوت و معتدل و متواتر نبضی باشد چهارم ماخوذ است از
مقدار قوت و آن سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل قوی
نبضی است که قرع انامل کند و بر انگشت کوبد بقوت و ضعیف ضد
قوی باشد و معتدل متوسط پنجم ماخوذ است از نرمی و صلابت

جرم رگ و نرمی و آن سه نوع است صلب و لین و معتدل صلب آن
نبضی باشد که قوه انگشت با عتماد قوی حرکت انبساط او فرو نشاند
و لین ضد او است و معتدل متوسط **ششم** ماخوذ است از مقدار آنچه
در میان رگست از روح و خون که مرکب او است و آن سه نوع است
ممتلی و خالی و معتدل و ممتلی حرارت رطوبت است که در میان
رگست از روح و خون و جرم رگ و خالی برعکس بود و معتدل متوسط
هفتم ماخوذ است از وزن حرکات و آن دو نوع است حسن الوزن
و ردی الوزن و حسن الوزن نبضی باشد که زمان حرکت انبساط
و زمان حرکت انقباض و زمان هر دو سکون که از پس هر دو حرکت
بهم متناسب باشد و ردی الوزن آنچنان باشد که وزن نبض کودک
چون وزن نبض جوان باشد و یا وزن نبض جوان چون وزن نبض کودک
باشد **باب اندر اجناس نبضها** نبض پیر ضعیف و متفاوت
باشد بسبب رطوبت غریب که در تن پیران جمع باشد این نبض کهول
صغیر و قصیر و بطی باشد و اندر عظمی میانه نبض جوان قوی و عظیم باشد

نبض کودک سریع باشد یا متواتر و اندر عظمی میانه باشد نبض مزاج گرم
قوی و عظیم باشد نبض مزاج سرد صغیر و با متفاوت باشد و یا بطی و نبض
مزاج تر موج و یا عریض و نبض مزاج خشک قصیر و صلب باشد نبض ذکور
قیاس با نبض اناث قوی و عظیم باشد نبض مردم لاغر قیاس با نبض
مردم فربه صغیر باشد و سریع و ضعیف و نبض مردم فربه قیاس با مردم
لاغر عظیم و بطی باشد و نبض در فصل ربیع معتدل باشد و در دو وقت
زیاده بسبب اعتدال نبض در زمستان سریع باشد و نبض مردم در شهرهای
که گرم باشد متواتر و صغیر و ضعیف باشد **باب اندر شناختن**
انگه حرکت نبض از چند جنس است حرکت نبض را آنجا که ظاهر اقوال
طبیبان است **یکی** مقدار حرکت **دوم** سرعت **سیم** تواتر و
تفاوت **چهارم** قوت و ضعف **پنجم** نرمی و سختی رگ **ششم** گرمی و سردی
رگ **هفتم** پری و تهی رگ **هشتم** استوا و اختلاف حرکت **نهم**
نظم حرکتها و سکونها اندر استوا و اختلاف و نظمی
آن **دهم** وزن زمان حرکت و سکون اگرچه بظاهر قول

اجناس نبض این ده جنس است که یاد کرده آمد اما نخستین آنست که
نه جنس بیش نیست از بهر آنکه نهم که جنس نظام و بی نظامی است هم نوعیست
اندر زیر نوع هشتم که جنس استوا و اختلاف است و اجناس بر وجهی
دیگر قسمت کرده اند چنین گویند که گفته اند اجناس نبض نخست یک
جنس را از حرکت نبض جویند و آن ده نوع است و اندر زیر هر
نوعی نوعها بسیار است اما یک نوع را از مقدار حرکت جویند یعنی از
اندازه و چند حرکت رگ و نبض طویل و عریض و قصیر و رقیق و عظیم
و صغیر و معتدل و آنچه از ترکیب این انواع تولد کند از این جمله باشند
نوع دوم از چگونگی حرکت رگ جویند و نبض سریع و بطی و معتدل
و نبض متشابه و مختلف و منتظم و نامنتظم و نبض موزون از این جمله
باشد جنس دوم را از سکون رگ جویند و این سکونی باشد که اندر
میان دو حرکت باشد و آن اندر نبض متواتر و متفاوت پدید
آید و جنس سیم از قوت حیوانی جویند و این اندر نبض قوی و
ضعیف پدید آید و جنس چهارم از چگونگی آلت جویند یعنی از

چگونگی شریان و این دو نوع باشد یکی نخستین نرمی شریان
دوم گرمی و سردی شریان و جنس پنجم از آنچه اندر نخستین شریان
است که جویند و این از پری و تهی رگ پدید آید

باب اندر شناختن بحران و آنکه بحران چیست و چند نوع است

بداند که بحران اندر زبان اهل یونان لفظی است گشاده از جزره گشتن
خصمی که به داوری پیش قاضی شود و یک خصم بر دیگری چیره گردد و همچنانکه
هر دو خصم مدتی در مجلس حکم روزگار برند و هر یک بر درست کردن
دعوی خویش کوشند تا پس از مدتی چون درست گشت در وی حکم
کنند ماده بیماری و طبیعت همچنین اندر تن بیمار هر دو یکسان مدتی
با یکدیگر میکوشند تا اندر آن مدت ماده پخته گردد و طبیعت چیره
شود و در حال نشان چیرگی طبیعت پیدا شود یا طبیعت عاجز شود
و ماده مستولی گردد و اندر حال نشان ضعف پیدا گردد و بحران
گردد بدین حال بیمار باشد از حالی بحالی تا از آن حال که باشد
بحالی بهتر گردد یا بدتر و گردد بدین حال بیمارش کرده است یکی آنکه

بیکبار طبیعت قوت یابد و مادهٔ بیماری را دفع کند دوم اگر بیکبار
طبیعت عاجز گردد و مادهٔ مستولی شود و حال بگردد گوینی که بیکبار
هلاک شود و این را بحران گویند و این هر دو اندر بیماریهای حادّ باشد سیم
اگر طبیعت اندک اندک قوت بیش گردد و مادهٔ بیماری را می گزاند و دفع
میکند و مدتی باید تا تمام قوت یابد و ماده را بتمامی دفع کند و بیمار
سلامت یابد و این را تحلیل گویند چهارم اگر مادهٔ بیماری پخته نگردد و
طبیعت عاجز باشد و بتدریج ضعیف می شود و ماده مستولی میگردد
تا پس از مدتی تمامی عاجزی طبیعت ظاهر گردد و این را ذبول گویند
و کاهش گویند از بهر آنکه اندامها میکاهد و رطوبتها بتحلیل خرج
می شود و حرارت غریزی اندک اندک کمتر می شود تا سپری گردد و این
نیز اندر بیماریهای دراز باشد که طبیبان آنرا بیماری مزمن گویند
پنجم اگر حال بیماری بگردد و گردیدن آمیخته یعنی بحران مرکب باشد
و آخر سلامت باشد و این چنان باشد که نخست بحرانی کند
بشی لیکن نه تمام و باقی اندر مدتی تمام شود و سلامت انجامد

و این

و این هم از جملهٔ بحرانها نیک باشد ششم بحران مرکب باشد لیکن نخست
بحرانی کند نه تمام و از پس این قوت اندک ضعیف میشود تا تمام ساقط
شود و مرگ انجامد و این از جملهٔ بحرانها بد باشد تا این هر دو نوع
اندر بیماریها باشد که نه از جملهٔ بیماری ماده باشد و نه از جملهٔ بیماریهای
مزمن و بحران قوی و تمام بیکبار باشد و هرگاه که بحران تمام خواهد بود
اندر بیمار اضطراب عظیم و حالهای بیمناک پدید آید و هرگاه که بحران
ناقص خواهد بود اضطراب کمتر شود و سبب اضطراب کوشیدن
طبیعت باشد تا مادهٔ بیماری را دفع کند و گفته اند که مثال کوشیدن
طبیعت با مادهٔ بیماری و اضطراب که از آن پدید آید همچو کوشیدن دو
لشکر مخالف با یکدیگر از بهر آنکه بیماری اندر تن همچو لشکر دشمن بیگانه
است و طبیعت همچو پادشاه ولایت و هرگاه که میان دو لشکر مخالف
جنگ شود نشانهای سختی جنگ اندر ولایت پدید آید چون نعرهٔ
مبارزان و غبار و خون چکیدن و مانند این و هرگاه که نشانها
پدید آید و جنگ سخت شود اندر حال ظفر گروهی و هزیمت دیگر

کروهی خاسر گردد واز دو بیرون نباشد یا پادشاه یکبار بر دشمن
ظفر یابد و دشمن را یکبار دور کند یا چنان باشد که پادشاه ولایت
یکبار دست یابد و دشمن را لختی دور کند و ممکن باشد که دشمن بار دوم
و سیم رجوع کند و با آخر منهزم شود و یا چنان باشد که دشمن بر پادشاه
ولایت یکبار دست یابد و لختی ولایت را بگیرد و بار دوم و سیم
جهد کند و با آخر منهزم کند و ولایت به دشمن باز گذارد و طبیعت نیز
با مادهٔ بیماری هم برین سان بکوشد و حال از دو بیرون نباشد یا طبیعت قوی
باشد و بیمار بیماری را یکبار از اعضاء رییسه و از همه تن دفع کند و این را
بحران تام گویند یا سخت قوی نباشد و بیماری را اول از اعضاء رییسه
دور کند و از اعضاء دیگر دور شوانده کردن و این بحران انتقال
گویند و مثال این چنان باشد که پادشاه شهر نگاه دارد و نواحی به دشمن
باز گذارد و بحران انتقال بسیار گونه باشد و بیشترین آن روی نیز باشد
و بسیار باشد که بحران انتقال بدل طاعون و یرقان و اماس و قراح
و خناق و دو بیله و بیرون و بهق و برص و نمله و نار فارسی و آکله

جوره و خلط و سرطان و دوالی و داء الفیل و لقوه و تشنج و درد
پشت و درد سرین و درد زانو باید و بیماری بدان زایل شود و بسیار
باشد که نشانی پدید آید که معلوم گردد که ماده بعضوی میل خواهد کرد
و اندران عضو مضرتی بزرگ خواهد بود وقت آن عضو نگاه باید داشت
و ماده را بجانب دیگر باز باید گردانید اما ماده را معلوم باید داشتن
و توقع بحران تام از قوت قوی باید داشت و اگر قوت قوی باشد
و خلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع باید کرد و هرگاه که ماده
رقیق باشد بحران بعرق باشد و اگر بدان مستفرغ نباشد لیکن کم باشد
برعاف کند یا بادرار بول یا باسهال یا بقی و بحران بیماریها بر عجایب
باشد و بر مرض و بواسیر اندر بسیاری بیماریها بحران نیک باشد

باب اندر شناختن

وقت بیگی و مدی آن بدانکه همه بیماریها
بر چهار حال است و هر حال را وقتی است معلوم اول حال ابتداء
بیماریست و اطبا وقت ابتدا گویند دوم حال فزودن بیماری است
و اطبا وقت تزید گویند سیم حال بنهایت رسیدن بیماری است و اطبا وقت

٨٢

انتها گویند چهارم حال نقصان بیماریست و ابتدا وقت انحطاط گویند
و بحران تمام جز اندر وقت انتها نباشد اما مرگ هم اندر وقت ابتدا
و هم اندر وقت تزاید و هم اندر وقت انتها باشد و هرگز اندر وقت
انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و هر بحرانی که پیش از وقت انحطاط
انتها باشد یا ناقص باشد یا بد باشد اما آنچه اندر ابتدا بیماری باشد که کند
و اما آنچه اندر وقت تزاید باشد ناقص باشد و اگر باشد بیمار اندر آن حال
سخت بد حال و بی آرام باشد و آنچه اندر وقت انتها باشد تمام باشد
و از دو بیرون نباشد یا ماده علت سخت به پختگی رسیده باشد و طبیعت
بروی دست یافته باشد و اندر حرکت آمده و بیکبار دفع کند
یا ماده بیماری بغایت قوت یافته باشد و طبیعت را زبون یافته و
بیکبار بر طبیعت قهر کند و بیمار هلاک شود و باید دانست که هرگاه که
حرکت بحران اندر روزها باشد که عادت رفته است که طبیعت اندر آن
روزها اندر حرکت آید آن بحران امیدوار باشد و اگر پیش از آن در
حرکت آید حرکت ضروری بود و نشان آن باشد که ماده بیماری

سخت



٨٣

سخت بد است و یا سخت بسیار است و طبیعت را گران بار کرده است
تا او را باضطراب آورده است و از بهر اینست که هرگاه که نشانهای
بحران نشانی دهد با آنکه نشان بحران روز چهاردهم خواهد بود پیش از
آن زودتر پدید آید و اگر این روز که حرکت آن پدید آید از روزهای
اندر روزها بحران باشد چون روز یازدهم نشان آن باشد که بحران
اگر نزدیک خواهد بود ناقص خواهد بود از بهر آنکه ماده بیماری طبیعت را
باضطراب آورده باشد و هم برین سبب است که اندر بیماریهای
با سلامت بحران دیرتر باشد و بوقت خویش باشد از بهر آنکه طبیعت
آرامیده باشد و ماده بیماری او را باضطراب نمی آرد لاجرم شکیبا
تواند بود و صبر تواند کرد تا ماده تمام پخته شود و اندر بیماریهای بد
زودتر حرکت کند علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها
یا سبب قوت بیماری باشد یا سببی که بیرون طبیعت را بی هنگام
بجنباند چون خوردن طعامی یا شرابی نه بوقت و نه باندازه
حاجت و نه اندر خور حال و مزاج بیماری یا عرضی از اعراض نفسانی

از بهر اگر اعراض نفس بی راهم آن قوت هست که بحران انجامد
وهم آن که جهنده حرکت آغاز کرده اند چنانکه بیمار از کاری تیز رسد بحران بکند
خواهد بود با سهال باز کرد و یا قی یا بادرار بول و اگر بحرانی بنا دارد
بحران بعرق باز کرد و باید دانست که نه اندر وقت گشادن تب
بحران باشد و نه اندر وقت تنگ سینه شش بکر باد و اندر روز
هشتم بحران نیک کمتر باشد پس اگر اتفاق افتد که در وی بحران نیک
باشد غلط آن از آنجا باشد که ابتدای بیماری نگاه داشته نبوده
پوشیده شده باشد و این روز بحساب درست هفتم بوده باشد و این
روز بحساب چشم و اندرو علامتی بدید آید سخت بد باشد و نشان مرگ
باشد و بسیار باشد که بیمار اندر اول سخت مضطرب باشد پس سبک گردد
و بسیار باشد که اندر اول سبک باشد پس مضطرب گردد باب
اندر شناختن روزهای بحران روزگار بیماری بعضی روزها بحران
باشد و آنرا ایام الباحوریه گویند و بعضی روزها باشد که خبر دهند که
بحران خواهد بود و آنرا ایام الانذار یا ایام المنذره گویند و بعضی

روزها باشد که اندر میان این روزها گذرد و آنرا ایام واقعه
فیما بینها گویند فاما روزهای بحران بعضی باشد که اندر وی بحرانها بد باشد
و ایام الانذار نیز بعضی خبر از روزهای بحران نیک دهد و بعضی خبر از
بد و روزها که اندر وی بحرانها باشد نیک یا بد تمام یا ناقص جمله
بیست روز است روز سیم و چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم
و پانزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و بیست و نهم و سی یکم و سی و سیم و سی و چهارم و سی
و نهم و گروهی روز نخستین را و روز دوم را از جمله روزهای بحران
شمرده اند زیرا که تغیر حالهای بیمار بسیار را بحران نام کرده اند
و از آنکه حال تب بگردد که حمی گویند اندر نخست یا اندر روز دوم
بگردد و بیماری بگذرد که گذشتن آنرا بحران گفته اند و بیشتر این
دو روز را بحران گفته اند و از پس چهل روز بیماری را بحران نباشد
لیکن تحلیل گذرد و گفته اند که هفت ماه چشم باید داشت و بیشتر
هفت سال چشم باید داشت و اگر سخت مزمن باشد از پس چهارده سال

بحران کند زیرا که اندر چهارده سال حال مردم گردد و آنچه اندرین
وقت بحران کند از آن بیماری خلاص کمتر باشد و باید دانست که بهترین
روزها از روزها بحران روز هفتم است زیرا که چیزهای بحرانها که اندرین
روز باشد بی خطر باشد و با استفراغ باشد و همیشه روزهای چهارم آن هفتم
خبر دهد بتغیر حالی ظاهر که اندر آن پدید آید یا اندر نفث یا اندر اجابت
طبع یا اندر حس نباضی و هرگاه که این حالها که در روز چهارم پدید
آید نیک باشد بحران روز هفتم نیک باشد و اگر بد باشد هم بد باشد
و این خاصیت روز هفتم است از روزها بحران و چنین باشد که
اگر روز چهارم حالی تازه گردد بیمار روز هفتم بمیرد و هر استفراغی که
روز هفتم باشد بیمار از آن راحت یابد و بسیار باشد که روز چهارم
حالها خوب ظاهر گردد و بحران زودتر حرکت کند از بهر آنکه
بحرانیکه روز ششم آید بحرانی باشد با خطر عظیم و اگر استفراغ کند یا غشی
سقوط قوت باشد و اگر اندر خواب شود خوابی بود که با سکته ماند و حس او
باطل شود و هر بحران که اندر روز ششم باشد ناقص باشد و عکس کند و از

وجهی دیگر مدت بحران روز ششم را سببی دیگر هست و آن آنست که
اندر بیماریها صعب بیمار اندر روز دوم سخت تر شود که آن تر از روز
نخست باشد و روز چهارم گرانتر از روز دوم باشد و نوبتهای
تب روز قوی تر باشد و این بیماریها از جمله بیماریهای حاد مزمنه
باشد لیکن بسبب رحمت بیماری و بدی ماده بیماری ماده
نماید و حرکتهای آن زود زود باشد و بسیار باشد که بیمار اندر روز
دوم یا اندر روز چهارم بمیرد لیکن بیشتر اندر روز ششم بمیرد
و روز هفتم و روز هشتم و روز نهم و روز دهم بروز ششم نزدیکست
و اندرین هر دو روز بحران نادر باشد و آنچه باشد ظاهر باشد
و لیکن بد و ناقص و بدان اعتماد نتوان کرد و هیچ روزی از بحران این
دو روز خبر ندهد چنانکه روز چهارم از بحران روز هفتم خبر دهد و روز
دوازدهم و سیزدهم و پانزدهم و نوزدهم میان هر دو روز نزدیکست و روز
چهاردهم از ضعف روز نهم است و قوت روز هفتم نزدیکست و روز
چهارم اندر روز ضعف روز نهم است لیکن یازدهم بیستم و روز

ازین سه روز که یاد کرده آمد روز هفدهم است و روز بیستم فروتر از آن
روز چهارم و روز بیستم از آن فروتر بود لیکن وقت بحران این روز کمتر
بود از بحران روز بیستم و هفتم بجایگه وقت بحران روز بیست و هشتم
کمتر از بحران روز بیست و هفتم بود و روز سی و چهارم از روزهای
بحران است و بحران او را قوی باشد لیکن بحران روز چهلم قوی تر از
بحران روز سی و چهارم باشد و روزها که بدرجه بسیار فرودن تر ازین
روزهاست که یاد کرده آمد روز بیست و چهارم و سی و یکم و فرودن
تر ازین هر دو روز سی و هفتم است و این روز نیز دیگر است بروزهای که
بحران باشد و آن روز بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و ششم
و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سیم و سی و ششم
و سی و هشتم و سی و نهم باشد و بباید دانست که بحرانها از روز
صعب تا روز چهاردهم باشد و تا روز بیستم پس ازین وقت هر
روز کمتر میشود تا چهل روز باب اندر شناختن منفعت و
مضرت داروهای مسهل و ملین از آنچه معروفست و اوراستر نگاشته ام

وتعدا

وتعداد از شربت هر یکی افسنتین بچ گونه است طرسوسی و سوسی و
نبطی و خراسانی و رومی اما نبطی خشتر است و تلخ تر است و برگ و تخم
او خرد تر است و حرارت او کمتر است اندر اسهال نبطی فعل بیشتر از
تر سوسی و طرسوسی است برگ او چون برگ سعتر است و پاره پاره و گرد
گرد است و تلخ تر است و اندروی قبضی است و تیز است و نبطی
قابض تر از همه است و اورا شیح رومی گویند و از انواع شیح است و
کرسوس رومی نیز گویند طبع او گرم است بدرجه اول و خشک است بدرجه
سیم و قوت عصاره او کمتر از نبات او است لاکن معده را بد است و فرود
سر آرد اما از منفعتهای افسنتین یکی آنست که اگر مردم از شراب خوردن
پیش از شراب لختی از طبیخ او بخورند خمار باز دارد و ادمان کنند و طبیخ
او با سنبل خورند ابسابلیوس نفخ بشکند و درد معده و درد شکم را
سود دارد و علتهای جگر و گرده و یرقان را سود دارد و طعام بگوارد و
دردها و بادها که اندر سر و پهلو باشد سود دارد و کرمهای دراز که در شکم بود
بکشد و حیض بجنباند و رگها را از صفرا و از آب پاک کند من بیست تقاو بیمارا

تنقیح کند و سوء المزاج را و داء الثعلب را سود دارد و با عسل بر نهند خفیف
بگشاید بخار طبیخ او درد گوش را سود دارد و با آب انگور جوشیده بر سر نهند و بر رو
چشم نهند قرمان بنشاند و ورم را تحلیل کند و با عسل بر نهند اثرهای کبودی
خون مرده را که از قرمان و ضربتها که بر حوالی چشم رسد ببرد و با موم و روغن
بر نهند در معده و جگر و بیگاه ضماد کند درد مهار ا بنشاند و با عسل بر زخم
بخورند کرم شکم را بکشد و با انجیر و نطرون برکه بر زنند و بر سر ضماد
کنند سود دارد نزی از دی که می زنند بجذم نشک و اکر جرم او خورند
دو درم شک بدل او از بهر تقویت معده اسارون و نیم وزن او
هلیله پرورده بخورند و از بهر جگر سنبل و از بهر درد شکم شیح ارمنی
افسنتیمون تخمها و شاخهای او باریک و کشکر است و طعم او تیز است
و گفته اند زیره رومی است و گفته اند که شکوفه نباتیست که بعضی
مانده و شاخ او و تخم او از شاخ سعتر است و سر شاخهای او باریکست
چون موی و بهترین او آنست که تیز بوی تر باشد و او را از
جزیره قرقطیا از بیت المقدس آورند جالینوس حکیم گوید که

گرم و خشک است به درجه و با سه درجه نخستین اسهال را سود دارد و صداع و
مالیخولیا و صرع و تشنج را سود دارد و مردم صفراوی را زیان دارد
و باد بهار را بشکند و درد کمر و پهلو را سود دارد و تب و تشنگی آرد
و خود تشنگی آرنده است اصلاح او آنست که او را با روغن بادام شیرین
چرب کنند و یا روغن پسته سخت نرم کوبند و اندر پختن نیز بسیار زنند
نخست او را بخرقه فرا بندند و هرگاه که مطبوخ با جز پختن رسد در آ
در افکنند و دو سه جوش دهند و از آتش برآرند پس خرقه را باهستگی
بمالند و بفشارند بدل او قوه ماما است شربت از وی که درم **اسطوخودوس**
نباتیست که بر سر او شاخهای دراز است چنانکه بر سر او نه جو بشه و برگ او
از برگ جو دراز تر باشد و اندروی شاخهای اغبر بود همچنانکه اندر قیصوری
و رنگ او بسرخی میل دارد و گفته اند که او را تخمی است که چون بسد
بمالند بوی کافور دهد طعم او تلخ و تیز است و گرم است به درجه
اول و خشک است بدرجه دوم و مرکب است از دو گوهر ارضی و ناری و بقوت
ناری سده بگشاید و زود این است و تلطیف کننده است عفونتها

بازدارد و اندامها را قوت دهد و عصبها را سود دارد و درد پهلوها
و عصبها را نافع بود و مصروع را با عاقرقرحا و سکنجبین سود دارد و مسهل است
شربت از وی سه درم و بدل او فرسیون است **آمله** معروفست آنچه اندر نیز
شیر خشک کرده باشد آنرا انبرآمله گویند و شاه آمله گویند و شاه ملوط نیز گویند
و آن را اندر موضع خویش بشیر آغازند تا قبض او کمتر شود و گفته اند که
سرد است و بعضی گویند که خشک است عصبها را سود کند و چشم را قوت
دهد و معده را نیک بود و رطوبتها که در روده‌ها فرود آید ببرد و قی و
تشنگی بنشاند و دل را قوی کند و فهم و حفظ را زیاده کند و جذام و
بواسیر را سود دارد و پرورده طبع را نرم کند و اندر بیشتر حبها با هلیلهٔ کابلی
و هلیلهٔ سیاه است شربت از وی سه درم و بدل او هلیله است **اشق** صمغ
اشترغاز است و او را لزاق الذهب گویند از بهر آنکه زرگر بطاقها و دیوارها
زرکاری بیشتر روی کنند و گرمست تا بسر درجه و خشکست در درجهٔ اول و بهترین
آن باشد که گنده باشد بوی و هیچ بوی جندبیدستر باشد و قطعها باشد سپید گشاید
تا بدان حد که از رگها خون بیرون آرد و نرم گشته است اماسهای

سخت را و خوکک و غددها را بدو ضماد کنند جراحتهای بد را سود
دارد و گوشت پلید را بخورد و گوشت نیک برویاند و دردهای بیکاره
و درد بندگاه و عرق النسا بلغمی را خوردن و ضماد کردن سود دارد
بعسل و قطران رومی که رفن گویند ضماد کنند خلطها که اندر بندگاهها
سنگ شده باشد بگشاید بعسل با گلاب خنوق خناق را سود دارد
بسرکه حل کنند و بر جگر و سپرز سخت ضماد کنند و بخورند سود دارد و استسقا را
سود دارد و ادرار کند تا حدی که خون با بول بیاید و گفته اند که ازو دارو
مسهل است بلغم مزاج را و زرد آب را ببارد بخوردن یا بحقنه با آب حل کنند
و بچشم اندر کشند تیزی را سود دارد شربتی از وی نیم مثقال است
انزروت اندر بعضی کتابها عنزروت گویند و بپارسی کنجده گویند صمغ
درختی خارناکست و اندر ناحیت پارس روید و اندر روم نیز روید
بهترین آن باشد که بازردی زند و بسرخی صمغها از آفتاب سرخ گویند سود
گرم است بدرجهٔ دوم و خشکست بدرجهٔ اول گوشت پوسیده را از جراحتها
بخورد و درد چشم را سود دارد خاصه اگر چیزی در چشم افتاده باشد و

وضماده که اورا بانشاسته وشکر بیامیزند وبشیر خرّه پرورده ودر چشم
که بااو آید درد فرود می آید وحقنه را سود دارد وبریان با طبع نرم کند وتخم
خام را بپزاند وتحلیل کند واندر مرهمها بکار آید وجراحتها وریشها
خشک کند بی آنکه بشوراند وزود درست کند واگر پلیته بازیت
سائیده وبعسل آلوده بگوش اندر چکانند ریش گوش را زود پاک
کند شربت یکدرم بدل او سه وزن کندر است **بسفایج** چوبست اغبر کم
سیاه وسرخی گراید وشاخها دارد برسان کرمی که اورا پایهای بسیار
باشد وبسفایج بدین سبب گویند یعنی بسیار پای باشد که کرم بسیار پا
ماند که اورا بتازی دخان الاذان گویند یعنی انگه بگوش اندر شود ودرون
بسطری الخشن گیمن باشد وسرخی گراید چون بشکنند اندرون او
بزردی گراید تازه تلخ باشد پیدا او از کویه است عذب با شیرینی اندک اما
ولختی طعم وتفل دارد گرم است بدرجه دوم وخشک است بدرجه سیم خاصیت
او آنست که بلغم را بشکند واسهال کند واندر شوربا با ماهی
بپزند قولنج را سود دارد واگر عیبی پیچیده باشد ویرا گویند

وضماد کنند سود دارد شربت وی دو درم سنگ اندر مطبوخ چهار درم
داء الکلبی او را بی دارو ها دیگر خورد او را شربت عسل با آب گرم باید
کرد شربت پنجدرم ودربدل او افتیمون است ونیم وزن او ونمک هندی
بلسان درختیست بناحیت یمانه وجهینه واین درخت را دانه ایست
بزرگتر از نخود واورا بربانی سنبقی گویند از بهر آنکه مانند پسته است
لیکن پسته را دو پهلوست واورا سه پهلو ومغز او بزرگ سه پهلو دارد
ویک پاره است وسپید وتلخ است وگرم است بدرجه سیوم وخشک است
بدرجه دوم ومغز وروغن او در زدا نیز است کلف را وآثارها
را که بروی پدید آید ونشان ریشها را ببرد واگر اندر مرهمها کنند
اماسهای سخت را وگنده را سود دارد وهرگاه با سرکه کار دارند
کرا وشیر ها را وریشها سر و را ببرد وروغن او با بط اندر گوش
در چکانند درد گوش را وآواز ها گوش را سود دارد وبیخ او
با سیکی بجوشانند وبا آن آب مضمضه کنند درد دندان را ببرد واگر
او را بکوبند وبا نان وبا آرد وسپوس بسرشند وضماد کنند برزر را ببرد

و گمیفال مغز او با انگبین بخورند بلغم خام را با سهال بیارد و گفته‌اند
او را اندر علاج جذام و برص سبز با برگ بباید خورد و اگر ضماد کنند هم با برگ باید
کرد و مغز او گوشت بن دندان را سخت کند و خون منی را باز دارد
و در پیشاب ار رو باند **بوره** بوره ارمنی را گویند و خوبتر از نمک لیکن
اندر وی قبضی هست و ارمنی بهتر باشد بادهای بهمن و نزود شکن
بود و سپید یا گلگون بود و پانس او زبق باد و دیگر بورها همچو قیاس آن
با نمک بوره را بریان کند و اگر بوره سوخته گویند و قوت
او به لقوت او زبق نزدیک شود و کمک بوره لطیفتر از بوره است
گرم و خشک است با تو درجه دوم و خاصیت او زدودن و بریدن و
تحلیل کردن است و باد او را تا سهل دارد و بگزود و از معده فرو
گذارد و باسهال یاری دهد و بوره را با سداب و نمک یا اجزای مطبوخ
سداب و نمک خوردن بپیچیدن شکم را ببرد و بر شکم و ناف مالند و پیش
آتش بنشانند کرم را بکشد و هم بوره خام از بیخ خناق را که اندر
خوردن شمارو غ تولد کند بگشاید و معده را بد باشد و تن را کرد خام

از بیخ

از بیخ با انگبین بر سر شند موی جای بر شنه سپوسه را ببرد و موی سطبر را
باریک کند با شراب انگوری یا با شراب زوفا خارش گوش را پاک کند
و گرانی را ببرد و اگر با برگ با میزند و طلی کنند اگر کهن را ببرد و رنگ
روی سرخ کند و مردم لاغر را فربه کند زیرا که طعام بگوارد و بسیار خوردن
او رنگ روی را سیاه کند **بلیله** طبع او با آمله نزدیک است و گفته‌اند که
فعل او همچو فعل هلیله زرد است و فعل آمله همچو فعل هلیله کابلی است
سرد است بدرجه اول و خشک است بدرجه دوم تری و سستی معده را ببرد و
طبع را نرم کند و بیش بعضی مثل او هلیله است شربت از و سه درم است
برنگ کابلی دو نوع است یکی خردتر است و در میان او زرد رنگ بر است
توان مالیدن و دیگری بزرگتر است و پخته خورد نیز بهتر باشد گرم و خشک است
رطوبتها را از مفاصل بکشد و کرمهای شکم را با سهال بیارد و اندر او بادی هست
کرده و کوفته خورند شربت دو درم طعم تر در آرا بند و درد مفاصل را
سود دارد **بخور مریم** گرم و خشک است و زداینده است برگ‌ها که
اندر معده است بگشاید و بچه از شکم بکشد و کرم را نیز بکشد و اگر

نباشد مانند اسهال آرد و کلف و بهق را ببرد و بزر را اگر ازو
بزرقطونا سرد و تر است بدرجهٔ دوم و از غایت سردی زهر زند و
با سرکه و روغن گل ضماد کنند اما سهام و وجع المفاصل و درد سر گرم
را سود دارد و لعاب او با روغن گل تشنگی صفرا بنشاند و درشتی
سینه را سود دارد و بریان کرده و روغن گل چرب کرده
اسهال صفراوی باز دارد و خام اندر جلاب بزنند تا لعاب
کند و روغن بنفشه بر چکانند طبع نرم کند از برگ او قلیه بازد
اسهال خون باز دارد و بر اماسها ضماد کنند تحلیل کند و
زهر است در خوردن شربت ازو یک درم است **بنفشه** سرد و تر است
بدرجهٔ اول و گفته اند تر است بدرجهٔ دوم اما سهای گرم را
تحلیل کند و مجرور را سود دارد و صداع گرم را بنشاند و برگ
او تنها یا با آرد جو بر اماسهای گرم نهند سود دارد و سینه را نرم کند
و درد چشم بنشاند و با شکر پرورده سعال گرم و خشک را
سود دارد و شراب او ذات الجنب و درد گرده را سود دارد

وطبع

و طبع را نرم کند بنفشهٔ خشک اسهال صفراوی کند شربت او سه درم تا
چهار درم است **پرسیاوشان** نباتیست بر لب جویها و اندرون
چاه روید برگ او مانند گشنیز است ساقهای او از سرخی بسیاهی زند
او را شعر الخنازیر گویند زیرا که شاخ او مانند موی خوک است و سنگ
او زود ببرد و او را تخمی است گفته اند که اندر سردی و گرمی معتدل است
و گفته اند که اندکی گرمی و خشکی گراید زیرا که تحلیل کننده و لطیف کننده است
و سده بگشاید و خاکستر او با روغن زیت داء الثعلب و داء الحیه
را ببرد و آب خاکستر او سبوسه را ببرد و طبیخ او شش را پاک کند و
ضیق النفس و درد سپرز را سود دارد و حیض و نفاس بیارد و ریشها
جراحت و ضماد کنند سود دارد و خنازیر را اگر ازو شربت ازو دو
درم است **تربد** چوبیست بهترین او سپید و میان تهی و صمغ دارد
و اندر سطبری و باریکی معتدل باشد و زود سوده شود و طعم او
تیز باشد و زبان را بسوزاند و آنچه خورد و شده باشند ضعیف
باشد گرم و خشک است بدرجهٔ سیم و گفته اند که مزاج او همچو مزاج انغوزه است

از بهر آنکه او اسهال بلغم کند جرم او بلغم بسیار و اندکی خلط سوخته
بیارد و مطبوخ او خلطهای صفراوی بیشتر آرد و اسهال بلغم کند
اما کمتر و در بهر و ازو بر بجنبس او را باری همی دهد که مضرت او بسیار
کرده اصلاح او آنست که ظاهر او را بتراشند تا پوست سیاه از وی برخیزد و
هر گاه که اندر معجون بکار دارند نیکو بکوبند و نرم ببیزند و از برای
داروی مطبوخ درشت تر بشکنند و بروغن بادام چرب باید کردن
تا معده را نیازارد و گفته اند که بهترین داروها مسهل او است و
او را در حیض و در شرابها میخورند **ترانگبین** معتدل است اندکی بگرمی آید
و زود ارین ورم کند و سرفه را سود دارد و تشنگی را بنشاند و اسهال
صفراوی کند بجامعت **جاوشیر** گرم و خشکست در درجه سیم بادها را
تحلیل کند و عرق النسا و اوجاع المفاصل و نقرس را سود دارد و
قولنج بگشاید و رطوبت خام با سهال باز دارد و خداوند خناق
رحم و صلابت رحم را سود دارد و صلابت طحال را خوردن و
ضماد کردن سود دارد **حب النیل** کا کیان هندیست سرد و خشک

بدرجه اول گفته اند که خشکست بدرجه دوم بهق و برص سپید را
سود کند از وجود و منش گشتن و تا سر آرد و اسهال خلط غلیظ
و سوداوی کند و کرم شکم و کدو دانه را بیارد بدل او دیگر الحجرات
شربت از و نیم درم **حب الرشاد** سپندانست و تخم سپندان چند
نوعست بعضی خرد است آنرا حرف گویند و اندر خوردنیها بیشتر
بکار دارند و بعضی سپید است و گرد آنرا خردل گویند اندر طلاها
گرم بیشتر بکار دارند و بعضی دراز است بر شکل شاه شپرم و حب الرشاد
آنرا گویند گرم و خشکست در درجه سیم معده و جگر را گرم کند و اما بس
سپرز ببرد خاصه که با انگبین ضماد کنند و اندکی از وی اشتها طعام آورد
بسبب تری معده را اینک بود چهار درم سنگ پنج درم سنگ گرم
بخورند اسهال بیارد و عرق النسا را سود دارد و سوده و ناسوده مقدار
دو درم سنگ بادها را بشکند و قولنج را سود دارد و بریان کرده و ناکوفته
مقدار دو درم سنگ اسهال باز دارد و گروهی گفته اند که حیض بیارد و
بچه را بکشد از شکم و بانگ با سرکه و ترکند و ملها را به پزاند و

وبا برگ و پوست جوز ضماد کند عرق النسا را سود دارد و سستی عصبها را
اندر طلا بکار دارند سود دارد و خوردن و طلا کردن وی مار گزیده را
نیز بکار دارند و گزیدن جنبندگان را زیان دارد و هر از دو داد
گر زند **حنظل** نر و ماده باشد ماده سپید و بی لیف باشد و نر لیف
ناک باشد بهترین وی سپید باشد و نرم و تازه و زرد و خشک شود و نیز
او نرود و باز باید کردن زیرا که هرچه خامی دارد زیان کار باشد ریش
روده ها و ناسور و نیش کشتن آرد و ضیق النفس آرد و عرق سرد آرد و باشد که
هلاک کند و گفته اند که هرگاه که ریزه ای از وی بشب بر آید در ابار توان کرد
و تخم او اول زیان دارد اصلاح حاجت آید بکثیرا و در نشاسته و صمغ کنند و
بپیچیدن شکم و ناف تولد کند و اندر هوای سرد اسهال از زیان دارد و از مقعد
خون آرد و طبع او گرم و خشک کنند و گویند سرد و تر است و ابو علی در این
قول از حق دور است و او است دماغ را پاک کند و بلغم غلیظ را از عصبها
بند ها بیرون آرد و اسهال کند و استسقاء او سینه را پاک کند
و قولنج را که از بادها باشد سود دارد و باشد که از اسهال او خون

الد

تولد کند و نقرس و عرق النسا را سود دارد و بیخ او را اندر سرکه بجوشانند
و دندان بر سرکه مضمضه کنند درد دندان را سود دارد و اندر روغن زیت
بجوشانند و اندر گوش چکانند آوازها که اندر گوش افتاده باشد
سود دارد و آن آوازها را بتازی طنین گویند محمد زکریا گوید بیخ حنظل دارو
المنفعت تر از برگ او بود در مالیخولیا و صرع و وسواس و دا الثعلب
و دا الحیه و جذام راسخ سود دارد و برگ تر او اما اسهال را به برانگیزد
و قی نیز آرد و بر جمله جذام و دا الثعلب و داء الفیل مالیدن سود
دارد **حلتیت** دارویی هندیست مانند سورنجان سپید است و گرم
و خشک است بدرجه دوم نقرس و درد دندانها را سود دارد و
بلغم خام و گرم کند و اندر اسهال باید **حلبه** اندر زرها یاد کرده آمده است
حرمل هزار اسپند است جالینوس گوید گرم است بدرجه سیم و
لطیف کننده است اخلاط را گدازد و بادها را بیرون آرد و
و طبع کردن او قولنج را سود دارد و حیض بگشاید و ادرار کند
اندک از وی مسهل را یاری دهد اندر روغن کتان بجوشانند

وآن روغن را گرم کنند و اندر قضیب و زهار و کرده و حوالی آن
می‌مالند قوت باه را زیادت کند و اگر در روغن یاسمین و یا در روغن
سوسن یا روغن چیزی بجوشانند قوت بیشتر باشد **جوز ارمنی** مکی است
نزدیک لاژورد لکن از لاژورد صفا دارتر و رنگین تر است و رنگ آن
ابیض است معده را بد باشد و اوراثو بیند بکار دارند زیرا که ناشتا
قی آرد و اسهال سودا کند طبیبان استفراغ صفرا بن اخصاص کنند و دست
از حرف سیاه دارند از بهر آنکه بی مضرت باشد **خیار شنبر** بهتر
آن باشد که تازه از قضب بیرون آید تر است و اندر گرمی و سردی
معتدل است تحلیل کند و ملین است معده را و روده‌ها را از صفرا
و رطوبت پاک کند و ثفل خشک را دفع کند استفراغ از صفرا و خدّه
تب را سود دارد و با آب کشنیز و آب عنب الثعلب درد مفاصل که
از گرمی بود و یرقان زرد و آماس جگر گرم را سود دارد و
خناق بگشاید در مضمضه کردن و بر نقرس طلی کنند سود دارد
و ضرورت باد استفراغ نوان کرد **خرما هندی** سرد و خشک است

به درجه سیم خشکی که از تبها تولد کند بنشاند و قی باز دارد و معده
گرم را قوت دهد و اندر تبها که با ضعف و غشی باشد سود دارد
خاصه اگر با اطلاق طبع حاجت باشد و گفته اند که خرما هندی غذا است
جاروها نه خوردنی از وی با دانه بشستند و کودکان را بعوض آنکه
باید داد و زنان را و مردم عشقی را نشاید داد و هر که را درد معده
باشد و قولنج ریح بود نشاید داد و مردی را که درد مثانه باشد
و زنی را که درد رحم باشد و خداوند علتهای دماغ را چون صرع
و فالج و تشنج و لقوه و برسام سرد و خداوند مالیخولیا را و
کسانی را که طعام در معده ترش گردد و کسی را که عصبها ضعیف دارد
و کسی را که شکم بطبع نرم باشد یا زود اجابت کند خرما هندی نشاید
داد و مردم سپید پوست را و اندک سود را نشاید داد **خروع** بیدانجیر
الخبز معروف گرم و تر است و گفته اند که از تخم او پنج دانه پاک کنند
و بیند و بخورند استفراغ نفس بلغم را پاک کند و باشد که قی آرد
معده را ضعیف و نرم کند و گروهی گفته اند که اسهال بلغم کند و قولنج را

بگشاید و اوجاع المفاصل را سود دارد و مقدار خوردن او دو درم
[illegible] باید و از باشد تخم او را اگر بکوبند و بر [illegible] نهند و بر کلف طلی کنند
هر دو را ببرد و خلطها را که اندر اندامها او [illegible] هر دو [illegible]
او مارسرا سود دارد و روغن او اندر مرهمها بکار آید و روغن او محلل است
دفع و قوت مرهم زیادت کند و [illegible] و انقلاب رحم را
و اماسهای مقعد را و [illegible] او را سود دارد و خوردن او کرم را بکشد و دل
او زیت تازه و کهن را بکار برند خربق سیاه برگ نبات او ماننده
برگ خیار است و ساق او کوتاه است چون [illegible] است و آنچه از
وی بکار آید بیخ او است و اصل بیخ همچو سیر و پیاز است بیخها
باریک از و شاخ زده رنگ بیرون او سیاه است و درون او
اغبر است و میان تهی است و اندروی پنهند خانهٔ عنکبوت
چیزی است و هرگاه که بشکنند مانند گرد [illegible] که سخت [illegible]
و سخت کهن نباشد و زود بشکن باشد و طعم او تیز باشد و زبان را
بگزد و شاخهای او را به آب تر کنند و بنهند تا نم گیرد پس پوست او را

تراشند و آن پوستها اندر سایه خشک کنند و بیابند و به بزند و
اندر داروها بکار برند گرم و خشک است در درجهٔ سیم و محلل است
و لطیف کننده است و خاصیت او آنست که مزاج بگرداند و مزاج
جوانی بدل کند و بسیار کس باشد که خربق سپید خورد و از بهر قی کردن او
از قی رنج باشد و از اسهال لیکن فایدهٔ قی از اسهال بیاید و [illegible] ضعیف
را نشاید که وقت خوردن او و ماه نیسان بشد پیش از خوردن او یک
هفته از طعامهای غلیظ پرهیز باید کردن و نشاط و شادی باید جست
و آن روز که خواهد خربق خورد شبانگاه قی باید کرد و بامداد
خورد و استفراغ او صرع و شقیقه و مالیخولیا را و مرض فالج را و درد
مفاصل را سود دارد و سودا و خلطهای بد را که با خون آمیخته باشد از
خون جدا کند و هم تن را پاک کند تا حیثیتی که پوست را نیز پاک کند
و وقت بهق و برص را زایل کند و اندر سرکه بجوشانند و دندان
را که مضطرب کنند درد دندان را سود دارد و طبیخ او درد گوش [illegible]
درد گوش را نافع بود و اصلاح او آنست که او را اندر شراب

انکوری یا سکنجبین یا با آب کشکاب که از جو و عدس پخته باشند بیامیزند
و بخورند و یا با شوربا و یا با مرغ فربه و یا بچیزی خورند که او را زودتر
بگدازد و آنچه او را زود زنگار آرد سقمونیا باشد **خبازی ز**
نباتیست دشتی و او را ساق بلند بود سر شاخها پیداست از یکدیگر جدا
بر سر شاخها برگیست همچو برگ خطمی گرد لیکن خردتر از و نوعی از ملوخیاست
گویند خبازی دشتی است و ملوخیا بوستانی نوعی از ملوخیاست که آنرا
ملوخیای صخره گویند و آن خطمی است و اگر [illegible] الیهود را گویند نوعی
از ملوخیاست دور نباشد اما دشتی معتدل است و بوستانی بسبب
آنکه آب بیشتر یابد ضعیف تر باشد و تخم هر دو قوی تر از برگ
باشد و ملوخیای الصخره از هر دو تحلیل کننده تر است کوبنده
خبازی دشتی را اگر با آفتاب بسپرد و قوی و خشک ورم و پاک کننده
است و بدین قوتست که هرگاه که او را بپزند و بخورند اسهال کند
و شاخهای او تحلیل کننده بود و خشکی کند بی آنکه او را بسوزاند
طبیخ او را بر سوختگی آتش نهند و همی چکانند سود دارد آماسهای

گرم را نیز سود دارد و ریشهای بن دندان را بخایند سود دارد و خبازی
سرد و تر است بدرجه اول خاصه بوستانی معده را زیان باشد و مثانه و ریشهای
گرده را سود دارد و برگ او را با زیت بکوبند و بر سوختگی آتش و بر قرحه
ضماد کنند سود دارد و بر طبیخ او نشستن صلابت رحم را سود دارد و شاخهای
برگ او با بیخ او بپزند مضرت داروها و زیان کار و قاتل را دور دارد
و زهرها بی باز آرد برگ او نیکو بکوبند و با زیتون بیامیزند خایه
گژدم شود و بر زخم زنبور ضماد کنند درد زخم بنشاند و بیخ اندر تن
پراکنده شود گفته اند که بوستانی معده را بد است و دهنده جلا کجا باید
دنه حب السلاطین و آن سه نوعست چینی و هندی و سکری اما
چینی بزرگتر است همچو پسته است و سکری کوچکتر است همچو تخم بید
انجیر است نقطهای سیاه ماند و هندی از سکری بزرگتر است
و مغز او زردتر است و بزردی گراید خاصیت او آنست که مغز او
بروزگار همی کاهد و نابسته شود و اندر موضع خویش دیر تر
اما بهترین او چینی است و پس هندی و دیر در کار آید

هم جو

تا مر و پیچیدن روده ها تولد کند پوست او باز باید کرد اگر لب باز کند
رنگ لب بستانه و سپید کند همچو جو چون پوست او باز کند مغز او
شکافته از میان او چیزی چون زبان باریک بیرون آید آن را باید
انداخت و طبع او بغایت گرم است اسهال افراط کند و سودا و بلغم
از مفاصل بیارد و سیاهی موی نگاه دارد و او را با داروهای تلخ خورند
خوردنی ازوی یک جو و نیم اصلاح او آنست که او را با نشاسته و اندک
زعفران بکوبند و بسرشند و اگر با داروهای مسهل دهند باز بدو افسنتین
و حب النیل باید داد و آنچه بدین ماند افیون نشاید خورد البته
مزاج سرد **ذی الذیب** ذیب گرگ باشد سرگین او را اندر گشادن
قولنج فعل عجب است هر که خداوند قولنج را بدو علاج کند خلاص یابد
خاصیت او آنست که در خرقه کنند و بریسمان پشم تهی گاه ببندند
و اگر دوالی از پوست گاو کرده کند نیک بود و سرگین سپید باید
زرد تو قنه فندق هندیست گرم و خشکست برگ او بکوبند و بر خنازیر
طلی کنند و خوردن او با داروهای که اندر تب و بیگاه باشند سودا را

و خوردنی ازو مقدار یک نخود و سستی جصبهار را سود دارد و آنچه در
خزینه سیاه گفته اند آن است این باید دانست **زراوند** سه گونه است
طویل است و مدحرج است و سیم همچو شاخ رز است طویل را نر گویند و
مدحرج را ماده گویند گرمست در درجه سیم و خشک در درجه دوم طویل و
مدحرج بقوت برابرند و مدحرج بقوت لطیف کردن قوی تر است و
طویل بقوت گرم کردن و منفعت طویل که اخلاط بادها را منفعت خلط غلیظ
قوی تر است ریشها و رحم را موافق تر است و گوشت بر ریشها او رویاند
بن دندان را برگ بیابند و بر ریشها کهن کنند سود دارد و اگر با مر و فلفل
بخورند سستی بول و حیض بگشاید و ولد مرده را از شکم بگشاید و نقرس را
سود دارد و سده بگشاید و مدحرج همه دردها را که اندر عضلها بود سود دارد
و گوزه را صافی کند و سینه را پاک کند و چرک اندر گوش کنند شوخ گوش
پاک کند و بگدازد سنگ اسهال صفرا و بلغم کند و گزیدن کژدم باز دارد خاصه
طویل هر دو اندر داروها بکار آید بدل طویل دو وزن او زراوند
و نیم وزن او فلفل بود **زوفا خشک** نباتست او را بجبل خیزد غلفلی

۱۱۲

بلغم را اسهال کند و حب القرع پاک کند با انجیر بخورند طبع را نرم کند
سقمونیا او را محموده گویند و انطاکی نیز گویند نبات وی که اصل آن
از و شاخهای بسیار برزده است طبندی او سه گز یا چهار گز برگ او
نیز است و دو رسنده و برگ او سه سر است و شکوفه او سپید است و گرد
سپیدی او چون خاکی آلوده است و بوی گران دارد و سطبری ساق او
چون ساعد مردی است و شایسته اصلاح سقمونیا بریان کردن چنین که
سیبی درو نیم کند یک نیمه بزرگتر و یک نیمه کوچکتر و میان پاک کند و
سقمونیا اندر میان نیم بزرگتر کنند و هر دو نیم بهم باز نهند و بخمیر گیرند
و اندر آتش نهند و نگاه دارند تا نیم کوچکتر بالا باشد و بگذارند تا خمیر
پخته شود و از آتش بیرون کنند و رب آبی اصلاح اوست و گفته اند
با آب ملیله زرد بکار دارند اصلاح او باشد و باید دانست که قوت
قسوی زود باطل شود و قوت خام سی سال تا چهل سال بماند پارها
سپید و بزرگ باید که چون پارهای صدف و نازک و ریزه ریزه
اندر آب زود حل شود و اما آنچه چون شیر گردد گرم و خشک است در درجه

۱۱۲

سیم و گرمی از خشکی بیش است او دو درم سنگ اسهال کند بیخ او
برگ او بکوبند و بسایند و با زرده چوبه بسرشند و بر عرق النسا ضماد
کنند سود دارد و با سرکه و روغن گل بر سر نهند درد سر کهن را ببرد و
سقمونیا معده و جگر را بد است اگر فزون از مقدار واجب خورند
تخت طبع باز گردد و عرق سرد و غش گشتن آرد پس اسهال بافراط
کند و حال سقمونیا بحسب حال هر شهر بگردد سکبینج پارسی
سکبینه گویند صمغ است که وی گفته اند که بازردک سنجبیل شود
سکبینج دوا او را بشکند اندرون او سرخی گراید و اندر آب
حل شود گرم است در درجه سیوم و خشک در درجه دوم تحلیل و تلطیف
کننده است بادها را بشکند و فالج را و تشنج و عصبی را سود دارد
و درد سر را که از سردی بود زایل کند و درد سینه و پهلو و سعال
کهن را سود دارد و خلطهای غلیظ را که اندر سینه باشد پاک کند
مقدار چهار دانگ و نیم اندر آب سداب فشرده ضیق النفس را
سود دارد و فالجی را که گردن از سوی پشت باز می کشد سود دارد

وخفتن دست و پای را بر کرباسینه سود دارد و بادها بشکند و سنگ
گرده را بگدازد و قولنج بگشاید و بلغم غلیظ را از مفاصل بکند و اسهال
بیارد و سردی رحم و معده و روده ها را سود دارد و حیض بگشاید
سنا مکی نباتیست در بادیه گرم و خشک بدرجه اول اسهال صفرا
و سودا بکند و گر و خارش ببرد و مقدار هفت درم سنگ با سی درم
آب مویز خراسانی و چهار درم سنگ روغن بادام گرم کنند و بخورند
خداوندان صفرا و بلغم را سود دارد و اگر پنج درم سنگ افتیمون با او
یار کنند خداوند سودا را سود دارد **سورنجان** بیخ نباتیست و او را
نکو ذابست از بیخت کی شکوفها پدید آید اندر برابر آفتاب بر روی
تلها و کوهها بشکفد و برگ بر زمین نهاده باشد و بهترین آنست که
از اندرون و بیرون سپید باشد و سرخ و سیاه بد باشد و زهر قاتل است
و گفته اند که گرم و خشک بدرجه سیم و تریاق همه دردها و بندها است
و معده را بد است و بسیار خوردن او نیک نیست زیرا اگر چون بسیار به
خورند قوت مردی زیادت کند زیرا اگر اندروی رطوبتی زبون است

فام

خاصه اگر با زنجبیل و زیره و پودنه خورند جراحتها خشک کند و ترست
ازو بشکرد و باد ارد ها بدیگر نیم مثقال است بدل او اندر اوجاع مفاصل
هم وزن او برگ خیار است و نیم وزن او مقل ازرق است **سپستان**
معتدل است طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند و طبع را زود آرد **تخم حنظل**
یاد کرده آمده است **شاه تره** نباتیست بهتر از وی سبزه تازه و تلخ
باشد و سرد است بدرجه اول و خشک بدرجه دوم خون را صافی
کند و خلطهای بد را از تن پاک کند و عفونت تن بگشاید و خوردنی از
آب او که تری بفشارند نیم رطل بغدادی با ده درم سنگ شکر
و اندر مطبوخ خشک او از پنج درم سنگ و خشک او بسودگی یکی ونیم
کنند از سه درم سنگ و با هفت درم سنگ **شبرم** نباتیست اندر
بوستانها بار وید و او را ساقی است درشت و بر ساق او برگها است
و اندر وی شیر است بهترین او آنست که از بصره آرند و رنگ او سرخی
گراید و بوزن سبک باشد و قشر تنک و نازک باشد با شاخهای پوست او رگ
همچون ماند و آنچه کرفته باشد و سرخی گراید و در بستانها از وی بار آید

سخت بد باشد تا سر و پیچیدن روده ها و عرق سرد پدید آید و اگر از
پارسی آرند هم باشد و طبع او گرم و خشک است بدرجه دوم و خشک
بدرجه سیم شیر او اندر گرمی و خشکی گراید بدرجه چهارم برگها و رگهای او
و این بزر گرم معتدل است و گفته اند که اندر شیر او هیچ حرفی فایده اندر
و جرم او آب زرد و صفرا و رطوبتهای غلیظ و خلط سودائی را اسهال
بیارد و قولنج بگشاید اصلاح او آنست که او را نا کوفته اندر شیر گاو
نهند یک شبانه روز و هر وقت شیر تازه میکنند شیر او در ضعیف میکند
اگر چاره نباشد جرم او را با مویز منقی و تخم بادیان و زیره و هلیله
خورد او بیشتر آنست که بخوردن او دلیری نکنند و دو درم سنگ از وی
زهر قاتل است صبر افشرده نباتیست و سه نوع است اسقوطری
اعرابی و سمجانی زهره سقوطری بهتر است آب او بیجوی زعفران
و بوی او بیجو بوی مورد و روغن گاو باشد و نازک و بزند و روشن باشد
و کلی سیاه بود و بپارسی آلو گویند نبات او را شکوفه است مثل سوسن لیکن
برگ او بزرگتر است او نازکتر و غلیظتر از برگ سوسن است که بیکدیگر

طعام چه پدید آمده باشد و رنج در یافت قوی پیش از دارو خوردن
زیان دارد و پس از دارو نیز خویشتن را از خشم و یافت و رنج نگاه
دارد و بباید دانست که از پس رنج و غم و پس خشم و از پس شادی بزرگ
و از پس بیخوابی و از پس جماع دارو نشاید خوردن و از پس دارو
گرم خوردن دارو ضعیف کند و از پس حب قوی اگر تقصیر کند
مگر گرم کرده با شوربا خوردن یاری دهد و مصطکی با
دارو را دفع کند و در کار آرد و اگر دارو کار نکند و بیقراری پدید آید
شتابی با خوردن نباید داشت و اگر بیرون خواستن گیرد رگ باید زدن
و هر گاه که دارو کار نکند اگر چه این اشیا پدید نیاید رگ باید زدن و اگر از
پس دو روز یا سه روز رگ زنند هم صواب بود و پس از دارو چند روز
پرهیز کرده باید و دارو تا تقصیری که از دارو مانده باشد به عرق زایل
شود هر طرف پس از دارو و پیش از غذا باید که خورد
جلاب خورد و اسبغول خورد یا تخم و غذا مزاج معتدل
کنان خورد و شراب خورد لیکن دارو هم باشد که

تپی و اگر دارو پیش از اندازه کار کند شیر تازه دهند یا تخم لسان الحمل
یا حب الآس اشتاد اندر شیر تازه بجوشانند و بدهند اما مرد و در آب حب الآس
و مجور و را تخم لسان الحمل مسکه و روغن گاو سود دارد و قوت دارو
از روده باز دارد و علوفنا اسهال باز دارد و کمابه نیز باز دارد و
داروخوار باید که چندان جامه پوشد که از هوای خنک رنج نیابد و جامه
بخود بستن بگردد و حرکت آرام کند که عرق آمدن بگیرد دارو کار بکند اگر
کودک را و الثغ را که بجای حرف سین ث خواند گوید وکی را اگر بلغم گوشت
نباشد و از فرود ناف تا خایه لاغر بود دارو نشاید خورد چون این
دانسته آمد صفت نسخه چند از شیاف و حقنه و مسهل یاد کرده آید
ان شاء الله تعالی **اما ضعف پشیان** اندر درد پشت و کمرگاه و سرین
و حوالی آن بیشتر بود و از جمله درد و خداوند تب بگیرند نخست خشک و دو
درم سقمونیا از دو دانگ تا چهار دانگ تربد دو درم شکر بکنند
اهین بر آتش نهند تا نرم شود و بخفته و تربد و سقمونیا کوفته ریزی و اگر
در برشنند و شیاف کنند و از جمله مبرود و مرطوب بگیرند بسکنج و جاوشیر

و مقل و اشق و نمک نفطی و تخم حنظل و زنجبیل و سوهانجان و تخم افتی
و افسنتین و تخم دیان و جند بیدستر و زرنباد و عنزروت و شقاقل و
برگ سداب خشک و ماهی زهره و بیه بستارات صمغها را باب گرم
حل کنند و داروها را بکوبند و بیزند و بهم برشند و شیاف کنند هر دو
مثقال یا دو مثقال و نیم یا سه مثقال و از بوره و نمک و دارچینی بریان
شیاف توان ساخت و از صابون شیاف تراشند و از زرنیخ سرخ نیز
فرود آرد **صفت شیاف تیز** بگیرند تخم حنظل و مقل و فلفل و اسپست را
در آب سداب حل کنند و تخم حنظل بر آن برشند و شیاف کنند **اما در باب**
حقنه باید دانست که خداوند معده ضعیف را و کسی را که بر او حمی بسیار
باشد یا درد دماغ آفتی بود حقنه سخت نافع بود و خلط از بالا فرود آرد و
بخار او برفتن حقنه نشاید کردن بلکه نخست شربتی باید که معده را قوت
دهد چون کلنگر و مصطکی و اگر حقنه از جهت درد کرده و پشت و کمرگاه و سرین
و حوالی آن کنند می باید بیمار بقفا باز خسپد و سر بر بالش نهد و میان پشت
بر زمین باشد و اگر از جهت درد ناف و قولنج بود می باید بیمار بر پهلو خسپد چنانکه

شکم او آگنده باشد و بیمار باید که خویشتن نگاه دارد تا بر زبده و عطش
و فواق نیفتد و حقنه پنجاه مثقال یا کم و بیش باید و سخت سرد نباید تا باد
نکند و زود در کار آید و سخت گرم نباید تا بزودی باز نگردد و غلیظ نباید
تا روده آلوده نکند و تنگ نباید تا فعل خویش تواند کرد صفت حقنهٔ
قولنج سکبینج و اشق و جندبیدستر و سورنجان از هر یکی سه درم تربد و نمک
سیاه و حنظل بیشتر از هر یکی نیم درم محموده یک درم این حقنه که خزانه
درد بیرون آرد قبض بهتر از مسهل دادن است زیرا که در حقنه هیچ خوف نیست که
ماده در دل و جگر ریخته شود و در مسهل هست صفت انواع [illegible]
پخته نطرون در وی حل کرده بپوشانیده پنجاه مثقال از طبیخ ... و دو
درم روغن زیت همین عمل کنند و اندر حقنه حدا و زیت را ... بوده
شاید لیکن از طبیخ بنفشه و کشک جو چهل درم آب در من نیم بپزند تا
بقدر استار باز آید و پنجاه مثقال ازین کشک بکار برند و اگر داخل
محموده در وی حل کنند روا بود و اندر شبرم جوت درم روغن گل
با آب نیم گرم بکار برند صفت حقنهٔ معتدل که قولنج بگشاید بزرگی و زشت

و بابونه

و بابونه و خطمی حقنه کنند صفت حقنهٔ نرم بگیرند بنفشه ده درم عناب
دانه بیرون کرده پانزده عدد سپستان سی عدد نیلوفر پنج درم بابونه
ده درم ازین طبیخ باده درم روغن بنفشه و ده درم شکر [illegible]
بکار برند و گلاب ساده یا روغن گل نافع بود حقنهٔ تیز که خلط از
دماغ فرود آرد و اندر سرسام و سکته و مانند آن نافع بود بگیرند تخم
حنظل یک مثقال بسفایج نیم کوفته درشت بود و ... دشتی یکی ... فیحون
بکوبند بپزند و بپالایند و ازین آب پالوده باده درم روغن بابونه
بکار برند و اگر درین حقنه ده درم بوره اندر هفت درم انگام حل کرده
زیاد کنند سخت قوی بود صفت حقنهٔ نرم که قولنج را که از آماس روده
بود بگشاید بگیرند تخم خطمی و تخم آب بزرباز از هر یکی یک ... بجوشانند
و لعاب بگیرند و ازین لعاب سی درم شکر و الب و ... ده درم
در وی حل کنند و ده درم روغن بنفشه با آن جمع کنند و گلاب و
روغن گل نیز نافع بود صفت حقنهٔ که قولنج بادی را و بلغمی را بگشاید
بگیرند تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم شبت و هر ... بنفشه از هر یکی

پنج درم در یک من و نیم آب بپزند تا به نیم باز آید و بپالایند و هفت
درم بوره و به مقدار پنجاه درم ازین آب حل کنند صواب بود و اگر ده
درم روغن بابونه یا روغن تخم معصفر با وی بیامیزند روا بود و اگر
ده درم شکر و قالب بیامیزند در وی حل کنند صواب بود **صفت آب**
رمد که مثانه را حقنه کنند و عسر البول را بکشد بگیرند خاکستر بلوط باز رنگ
خشک و نمک و بوره و چندان آب بر وی ریزند که بپوشد و سه روز بگذارند
و بعد از آن صافی کنند و آنچه اندک در آن حل کرده باشند حقنه کردن سود
دارد **صفت حقنهٔ دیگر** از جهت ریش مثانه بگیرند کاورس مقشر و برنج
مقشر از هر یکی یک مشت بی زماورد بیست درم برگ گل سرخ خشک ده درم
و کشک جو یک مشت بپزند و بدان مقدار که بکار برند یک درم گل ارمنی و
یک درم اسفیداج ارزیز و یک درم دم الاخوین و یک درم خاکستر روی و یک درم
زردهٔ خایهٔ مرغ بریان کرده در وی حل کنند و ده درم روغن گل
در وی افکنند و بکار برند **صفت حقنهٔ دیگر** از جهت آماس سرد اندر گرده
بگیرند یک مشت برگ خشک برگ کرنب و برگ چغندر و برگ خطمی از هر

یکی مشت سبوس گندم یک مشت بزرگ از صنوبر و فرخ بسته الحجر یسی یک عدد
پرسیاوشان یک مشت تخم خیار بادرنگ و تخم خربزه از هر یکی یک مشت
نیم کوفته اندر دو من آب بپزند تا به نیم باز آید و بپالایند و مقدار پنجاه
درم در باطن کنند و سه عدد زردهٔ خایهٔ مرغ در وی افکنند و بیامیزند و بیست
درم روغن شیرخشت با وی یار کنند و بکار برند چند کرت نافع بود
صفت حقنهٔ که بادها و ثقل را دفع کند بگیرند بنفشه و اکلیل و فوه سداب
و خطمی و بابونه و قرطم و اکلیل الملک و کف دریا و غاریقون سه درم
جمله به مقدار صد درم آب چغندر بپزند تا به نیم باز آید و صافی کنند و آنگاه
ده درم روغن زیت و یک مثقال و ربع مثقال محموده در وی حل کنند
و دو نوبت بکار برند **حقنهٔ دیگر** که ورم صلب اندر گرده و مثانه
باشد سود دارد و تحلیل کند بگیرند بابونه و کرنب و سبوس و اکلیل الملک
و خطمی و یطبخ و یصفی و یصب علیه من الزیت و یستعمل و این حقنه
تمام است **باب یازدهم** اندر انواع مسهلات و اندر
داروها که بخته اندر تبها و بیماریها بکار آید آب انار ترش و شیرین با مغز هفت

موافق بود یا بگیرند بیست عدد آلوی سیاه و پانزده درم عناب
دانه بیرون کرده و بیست درم خرمای هندی و پنج درم تخم کشنیز
اندر یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهره برود و پالایند و چهل درم
ترنجبین اندر پنجاه درم ازین مطبوخ بگدازند و پالایند و بدهند
یا بگیرند تخم بادیان و تخم کشنی از هریکی پنج درم و تخم کشوث پنج درم
اندر دویست درم آب بجوشانند تا بمقدار ده استار باز آید و پالایند
و بیست درم فلوس خیارشنبر دروی حل کنند و کسی را اگر حرارت در آن ضعیفی
باشد سود دارد و اگر حرارت بسته تر بود شراب هلیله که اندر شرابها
یاد کرده آمده است موافق بود با شراب زرشک یا تنها چنانکه مصلحت
بینند و کسی را که از دارو ترسد و حرارتی قوی باشد و تب نباشد دو مرغ خانگی
کرده و از جوز بویا سوده و سرد کرده و دانگی تقویت در میان کنند
مناسب بود و پاره ای مرو نیم کنند و میان او پاک کنند و تقوینا در میان
او کنند و بهم باز نهند و اندر خمیر گیرند و در آتش آهسته نهند تا خمیر
پخته شود پس بیرون گیرند و بنهند تا سرد شود و بخشانند و تقوینا باز دارند

صفت تنقیع هلیله که خداوند صرع کرم را سود دارد بگیرند هلیله زرد
کوفته و بیخته پانزده درم در آب آلوی سیاه یا آب خرمای هندی چهل
درم اندر هاون کنند و بسایند و بنهند صفت مطبوخی که گر و خارش را ببرد
بگیرند هلیله زرد پانزده درم مامیران چینی و تخم کشنیز از هریکی ده درم
بنفشه و گل سرخ از هریکی سه درم جمله را با آب سه رطل آب بپزند تا
ثلث او بماند و بعد از ان پاک کنند و پنج درم افتیمون دروی بگدازند
تا تر شود و بعد از ان نیک بمالند و باز صافی کنند و بعد از ان ده درم
ترنجبین درو نهند باز صافی کنند و بدهند بوقت شفا کرده صفت مطبوخ
خیارشنبر که اخلاط سوخته را از تن پاک کرداند بگیرند هلیله زرد پاک کرده
و مویز منقی دانه بیرون کرده ده درم گل سرخ پنج درم بنفشه ده درم مویز اندر
یکمن و نیم آب بپزند تا مهرا شود و دو بهره برود و پالایند و بیست درم
فلوس خیارشنبر در صد درم ازین مطبوخ حل کنند و بدهند و اگر بیماری از سودا
بود غذای لطیف باید داد و آب آش و اگر مایه دار آب زنان سرخ پخته
کرت باید کرد و ماء جبن باید دادن بدین ترتیب که زرنج

بشرود بدو واز وقت زادن او دو ماه گذشته باشد بیشتر و کمتر نه
چهل روز علف آن بز از برگ بید دهند و کوکب و گشنیز و برگ خرفه و
کشنیز و بستان افروز [illegible] اندک که جو تر که ده هر بامداد شیر او بدوشند و در
حال در پاتیله سکنجبین کنند و بر آتش نهند و بجوشانند و در جوشانیدن
مقدار یازده درم سکنجبین افتیمونی بروی پاشند و بگذارند تا جوش
با سکنجبین بگردد و بریزد و از آتش بردارند و بر نان نهند تا آب
صافی زردفام از بر او بچکد و آن آب از وی بپالایند و بخرقه دو تو
بفشارند لیکن بگدازند و اگر حرارت عظیم بود بجای سکنجبین آب غوره کنند
و با آب زردآلو [illegible] شربت روز اول پنج درم و اندکی [illegible]
افزایند تا بیست درم یا چهل درم و یک هفته بر این قرار دهند و اندر این مدت
دو [illegible] این سفوف دهند بگیرند هلیله زرد ده درم تخم کشنیز چهار درم
چینی یک درم [illegible] نیم درم شربت دو درم یا دو درم و نیم خداوند
سودا را در میان هفته بعوض این سفوف معجون نجاح دهند و آنرا
همین [illegible] دهند **صفت سکنجبین افتیمونی** افتیمون و بسفایج از هر یکی یازده درم

[illegible] سیاه دو درم افتیمون جداگانه در صره کنند و نیم من سرکه و یکمن آب
[illegible] دارو ها در وی بپزند تا به نیم باز آید و بپالایند و یکمن شکر
برافکنند و بقوام آرند **صفت حب افتیمون** که خداوند [illegible] را [illegible]
جرب و بهق سیاه را سود دارد هلیله کابلی ده درم بسفایج پنج درم [illegible]
هفت درم [illegible] کوفته چهار درم اسطوخودوس
دو درم [illegible] ده درم افتیمون در صره بسته ده درم اندر
دو من آب بپزند و بپالایند و بیفشارند و لیکن بگدازند و صره افتیمون
وقتی در وی افکنند که از سر آتش بر خواهند گرفت و در وی بگذارند و بدست
بمالند و بیفشارند از بهر آنکه افتیمون را [illegible] آب گرم که اندر وی افکنده باشد تمام
بود پس چون صره افتیمون بمالیده باشند بپالایند و اگر خواهند سی درم
[illegible] در وی بگذارند صواب بود شربت هفتاد درم [illegible]
با هشتاد درم و اگر [illegible] این حب دهند تا [illegible]
بود بگیرند [illegible] چهار دانگ [illegible] پاره [illegible]
[illegible] سیاه دانگی حب کنند چنانکه [illegible] این حب کسی را دهند که طبع او را

دارو و پرورده کار آید **صفت مطبوخ هلیله** بگیرند هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه
از هر یکی هفت درم شاهتره و بسفایج و گل سرخ از هر یکی پنج درم عناب و
آلوی سیاه بیست عدد و سپستان چهل عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم
گل سرخ و فلوس خیارشنبر از هر یکی پانزده درم ترنجبین سی درم جمله اندر
یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهره برود و نیم من بماند و پالایند و خیارشنبر
و ترنجبین جداگانه اندر وی ازین مطبوخ حل و غاز کنند و گلقند بالای
و دست بمالند و پالایند پس با هشتاد درم ازین مطبوخ بیامیزند جمله
شربتی بود و اگر کسی را زود گرفتن ترد و رگ لعاب و برگ غب الثعلب بافزون
شود از هر یکی ده سیر کو حل درین مطبوخ بپزند صواب بود و اگر هر
خداوند او دو خارش باشد شاهتره از هر یکی هفت درم زیادت
کند و از بسفایج و حجر الفاصل ده درم تربد و ده درم سرنجان زیادت
کند و این مطبوخ مردم ضعیف ترکیب و خشک اندام را شاید **صفت**
مطبوخ هلیله از جهت خداوند صفرا بگیرند هلیلهٔ زرد مقشر نیم کوفته ده
ده درم خرمای هندی بیست درم آلوی سیاه و عناب دانه بیرون کرده

ازهر

از بهر آن گویند که اصل او که از جگر بر آمده است رگی سخت
و بزرگ است و مانند لهای شریف پیوسته چون دل و دماغ و شش
و اندر لغت یونان باسلیق پادشاه بزرگ را گویند و باسلیق ابطی
را بدین نام از بهر آن گفته اند که نزدیک بغل است پیه آید و
دو رگ دیگر قیفال است اندر هر دستی یکی و این قیفال رگی
دوم است که از جگر بسوی بالا بر آمده است تا بچنبر گردن و آنجا بدو
بخش شده است و باز هر بخشی دو بخش شده است یکی کوچکتر و دیگر
بزرگتر و آنچه بزرگتر است از هر یکی بجانبی از گردن اندر آمده است
و بر اندر آمده و بدماغ اندر آمده و از زیر دماغ چون رشتی
گسترده شده است و اندر جایها بدماغ پراگنده شده است و غذا
بدو می رساند و دماغ را قفدت نام بگیند و باز جمع شده است
و هم رسان اگر باسلیق فصد آمده است و اندر بعضی مردمان
فصد آمدن او پوشیده تر باشد زیرا که اندر زیر عضلی است ده
بود و اندر بعضی ظاهرتر باشد زیرا که بر روی عضله بود و گفته اند که جان

هردو شاخ باسلیق است و قیفال که از سر فرود آید پوشیده آید
و قیفال اسیلم چو باسلیق از هردو جانب کردن هر دو دست بوده آید
و اندر لغت یونان که این جز ما را قیفال گویند و این نیز رگ
ذراع نهاده است و فصد قیفال علتها سر و چشم و بینی و کام و دهان
و دندان و لب را سود دارد و دو رگ دیگر اکحل است اندر هر
دستی یکی و این اکحل رگیست مرکب از قیفال و باسلیق ایشان که هر دو
اندر فرود آمدن از سر بکجز کردن می رسند از هردو شاخ بر خاسته است
از هر یکی یکی و اندر هم پیوسته شده است و یکی گشته است اکحل این است
و از هردو هم بن گونه ترکیب کرده است و هست اندرین است و اندر
میان قیفال و باسلیق که گذشته ... زده دست و انگشتان رسیدست
و اندر لغت یونان جزهای امیخته را اکحل گویند و این نیز از قیفال و
باسلیق امیخته شده است و فصد اکحل علتهای مزمن را سود دارد
و امتلا از سر تا پای کم کند و دو رگ اسیلم است و اسیلم دنبال باسلیق
مادیان است و گفته اند که دنبال باسلیق ابطی است علی الجمله شاخ از اسیلم

به پشت دست پیوسته است و گفته اند که این رگ را اسیلم بقعر از آن گفته اند که
او دنبال باسلیق ابطی است و باسلیق ابطی را عرق الاسیلم گویند یعنی رگ با
سلامت و بقعر این باشد که گویند با سلامت و باسلیق ابطی را با سلامت
از آن گفته اند که اندر زیر او شریان نیست و گفته اند باسلیق سه شاخ میشود
یکی اندر کف دست پدید آید و دوم بر پشت دست میان انگشت میانین و
انگشت دیگر که از سوی انگشت کوچک است اسیلم میان انگشت کوچک و
انگشت دیگر پدید آید به پشت دست و فصد اسیلم از دست راست درد جگر
را سود دارد و از دست چپ درد سپرز را و گر و خارش را سود دارد و
علت ذات الجنب را نیز سود دارد و درد های معده را و بواسیر را
سود دارد و دو رگ دیگر حبل الذراع است و این رگ زبر و دوم
باسلیق است و اندر بعضی ها اکحل آمیخته گرد و حبل الذراع است شقیق و
فصد او چون منفعت قیفال است اما رگهاء پشت رگ معروف است اندر
هر پای سه رگ و از این شش رگ دو رگ صافن است یکی اندر پای
راست و دیگری اندر پای چپ و جایگاه پدید آمدن و فصد او

باسلیق

نزدیک شتالنگ است از سوی اندرون و از بالا فرود می آید تا اندر
بن پا یا است و صواب آنست که چیزی را که بندند که بسلامت باشد و بی آفت
بود از آنکه نزدیک او شریان است و منفعت فصد او آنست که خون را از تن
بالا فرو کشد و از بهر آنکه از برای آبستنی حیض این رگ زنند و خارش
قضیب و انثیین بفصد او زایل شود و دو رگ دیگر عرق النسا است یکی
اندر پای راست و دیگر اندر پای چپ و اصل او باسلیق الطی است و او را
عرق النسا از بهر آن گویند که نام او نسا است و منفعت فصد صافن و نسا
یکی است لیکن این فصد عرق النسا را زایل کند و دو رگ دیگر
مابض است یکی اندر پای راست و دیگر اندر پای چپ و اندر زیر زانو است
و اصل او نیز باسلیق است و فصد او درد خایه و درد پشت را زایل
کند و منفعت این رگ اندر گشادن حیض و درد مقعده و بواسیر و درد
رحم و اما سهاد کهن که اندر گرده و مثانه باشد از جوانان بیش است
و بباید دانستن که فصد رگها اندر علتهائی که ماده بتحلیل
بالا میل دارد و اندر علتهائی سوداوی سخت سودمند است اما رگهای

سر و گردن

سر و گردن جبهه است یکی شاخی است از باسلیق که از پیشانی
فرود آمده است و منفعت فصد او آنست که گرانی سر و ثقل و
گرانی چشم و درد سر کهن را زایل کند و دو رگ دیگر میان ابرو است
و او را عرق الباصره گویند و این رگ را از بهر غشاوه و ریشهای سر
زنند و از شاخهای قیفال است و دو رگ دیگر است بر پس گوش نزدیک
نقره قفا و نقره قفا گودی پس گردن را گویند فصد آن علت سدر و صداع
کهن را زایل کند و سدر علتی است که هرگاه که مردم بر پای خیزد چشم
تاریک شود و در گشتن پدید آید و دو رگ دیگر از پس گوش است یکی از
سوی چپ و دیگری از سوی راست و از شاخهای قیفال است و او را
نامشطان گویند از بهر آنکه بیشتر مردم از هر دو رگ گاهی بموی آمده است
بر سان شانه‌ها که زده و دو استان گشاده شود و جایگاه فصد او بجای
باشد که سر گوش بر پوست باز آید و اندر بعضی مردم بمقدار یک انگشت
بالاتر است و فصد او از بهر باز داشتن فرود آمدن آب بچشم و
بخارها از سر زایل کند و ریشهای سر را سود دارد و دو رگ دیگر لبها

اصداغ است از هر سوی یکی و او از شاخهای قیفال است اندر پس شریان و
پس گوش پدید آید و این رگ از بهر بازداشتن مادهٔ نزلها زنند از چشم و
از بهر شقیقه و صداع کهن و یک رگ دیگر بر سر بینی است و او شاخی است از
قیفال و موضع فصد او بر جایگاهی است که انگشت بر سر بینی نهند شکافی اندر وی
بتوان یافت و اندر بعضی مردم شکافی ظاهر باشد چنانکه بتوان دید و از وی
خون اندک آید و اگر از بهر کلف و تیرگی روی زنند و از بهر شرها
و بواسیر و خارش بینی زنند و لیکن بسیار باشد که این علتها از این
فصد کردن پدید آید از برای آنکه خون بدین جانب میل کند و بیرون
نیاید و مضرت بیش از منفعت کرده و دو رگ دیگر اندرون بینی است
و از شاخهای قیفال است و فصد او ماش بینی را و صداع را و درد
چشم را سود دارد و دو رگ دیگر زیر زبان است هر دو ظاهر و فصد او
گرانی زبان را سود دارد و اگر از خون باشد و ریشها که اندر دهان
پدید آید و درد گلو و سعال و خنازیر را که بر سر و گردن باشد سود دارد
و دو رگ دیگر اوداج است یکی از سوی راست گردن و دیگر از سوی چپ

گردن و از شاخهای باسلیق است که بر سر ربی آید و نزدیک حلق نهاده است
اندر پس شریان و فصد هر دو رگ اندر خناق و ضیق النفس و صعب و گرفتگی
آواز و علت ذات الریه و علت برص و اندر ابتدا جذام سود دارد
و اندر پهلوی اوداج دو رگ دیگر است یکی از سوی راست و دیگری از
سوی چپ و او را اباطان گویند لیکن وداج را نشاید زد زیرا که هیچ
فرق نیست میان آنکه رگ بزنند و میان آنکه حلق ببرند و دو رگ
دیگر رگهای گوشهٔ چشم است یکی اندر چشم راست و دیگر اندر چشم چپ
و از شاخهای قیفال است و منفعت فصد او آنست که نگذارد که نزفوه
زیاده شود و موی را که اندر چشم پدید آید باز دارد و پارهٔ ناخونه که
اندر گوشهٔ چشم باشد ببرد کند و جرب پلک چشم را و شبکوری را
و صداع را زائل کند و باید دانست که از زدن هر کدام رگ که یاد
کرده آمد هست هرگاه که بوقت حاجت زنند اندرین جایگاه
و رحمت پدید آید و خون از جای گشاده شود و هرگاه که از بهر عضوی
رگ زنند که بدو پیوسته است یا برابر ایستاده است چون خون

فزونی از آن عضو برداشته شود و زود شفا یابد باب شناختن رگها
و این رگ منفعتی است و دوازده دیگر شریانها است و محل فصد نیست زیرا که
از وی فصدها کمتر بیرون آید چنین سبب فرمودند بریدن و داغ کردن
زیرا که صواب در شریان است **باب** اندر مضرتها که از
افراط خون بر کردن تولد کند از افراط بیرون کردن خون از تن
سوء المزاج تولد کند و استسقا و شهوت طعام و اثر پیری زود پدید آید
و مرد زود گستر شود و معده و جگر و دل ضعیف شود و قوتها نیز
ضعیف شود نخست قوت حیوانی ضعیف شود پس قوت طبیعی و گاه باشد
که قوت ضعیف شود و خلطهای بد و رطوبتهای خام تولد کند و گاه باشد
و بیم فالج و رعشه و سکته باشد و تدارک ضعیفی قوتها باللحم توان کردن و اگر
بشراب ساخته باشد و به بوی مشک و عطرهای مشکین و هرگاه که خون
سوداوی شود حاجت افتد فصد کردن بسیار هر باری که فصد کنند آسایش
یابد لیکن اندر حال پیری خطر بیماریهای صعب باشد چون فالج و سکته
مصلحت آن باشد که شب برها و دیگر خون را از خلط سوداوی پالاید

و هرگاه که اندر تن او خلطهای بسیار باشد هرگاه رگ زنند خلطها
اندر تن او بجنبد و اندر رگهای او روان گردد و حاجت شد که او
رگ زدن متواتر و اولیتر آن باشد که بنگرد تا اندر تن او کدام خلط
فزون است تن را از آن خلط بداروهای مسهل پاک کنند
باب اندر شناختن مضرتهای بیرون ناکردن خون و حاجت شد
بدان مضرتهای بیرون ناکردن خون با حاجت شد بدان تولد دملها
و ریشهای بزرگ است و آماسهای خونی و ریشهای لارض و سرسام و آبله
و طاعون و خون برآمدن از گلو و سکته و خناق و جذام و مرگ مفاجات
باب اندر شناختن مزاجهای دماغ معتدل اگر سر بزرگ باشد
و شکل طبیعی باشد و یا بزرگ سر و گردن ستبر باشد و سینه پهن و استخوانها
سخت و مهره قوی باشد حال دماغ نیک باشد و مرد زیرک باشد و چیزها را
زود دریابد و کارها و اندیشها مستحکم درست باشد و اگر سر کوچک
باشد دلیل ضعیفی دماغ باشد و دماغ اندر وی در این شکل نباشد که باید و ستبری اندکی
باشد و حالهای او بد باشد و اگر با بزرگ سر گردن و سینه و مهره

پشت بدین صفت باشد که گفته آمد این است حال او به باشد و از شناختن
مزاجها در دماغ مزاج معتدل همچنین شناخته آید **دماغ گرم** رنگ و روی
و چشم بسرخی گراید و رگهای چشم برکشیده و پیدا باشد و موی بر سر از آنگه
از مادر بزاید و رنگ و موی بلکب سرخ باشد اگر سخت گرم باشد
رنگ و موی نخست اشقر باشد و هرچند سال بر آید بسرخی گراید تا به سیاهی
باز آید و اندر پیری اصلع شود و خاصه اگر حرارت غلبه دارد و خداوند
دماغ گرم را از هوای گرم و آفتاب و طعام و شراب گرم درد سر خیزد
و خواب سبک باشد **دماغ سرد** موی سر دراز باشد و ناشگفته و
رنگ و روی بزردی و سپیدی گراید و از هوای سرد و آب سرد و طعام
و شراب سرد رنجور شود و از بینی نیز تریها افزاید و زکام و نزله
بسیار باشد و رنگ چشم هیچ سرخی ندارد و رگها باریک باشد
و پوشیده و خواب تمام باشد **دماغ خشک** از وی هیچ تری
نپالاید و خاستها تیز باشد و طعمها اندک زود و اندر یابد و کیف
باشد و بجعدی میل دارد و زود اصلع شود **دماغ تر** خاستها

کند

کند باشد و از بینی تریها پالاید و خواب سنگین باشد **دماغ گرم و خشک**
از دماغ هیچ تری نپالاید و خاستها تیز باشد و خواب سخت اندک
باشد و موی بسیار جعد سیاه باشد و زود بر آید و رنگ روی
سرخ باشد و گندم گون و زود اصلع شود **دماغ گرم و تر** تریها که از دماغ
پالاید بقوام و رنگ پخته دارد و رنگ و روی خوب باشد و درون
و رگهای چشم پر باشد و موی سر ناشگفته و با کم شکسته باشد و بسرخی
گراید و از چیز گرم سر او اندک گرانی کند و پالودن تریها زیاده گردد تا
دماغ خالی باشد و اندک گرمی و تری از اعتدال بیش دور نباشد و هرگاه
که از اعتدال دور باشد باد جنوب و گرمابه و همه چیزهای گرم و تر زیان
دارد و بهار بیماری بسیار افتد و تری بسیار پالاید و پیدا اگر گرانی نم
بود و اگر خواهد که بخسپد بخواب خوش نخسپد و خیالها و خوابهای
شوریده بسیار بیند و خاستها گنده باشد و اگر حرارت بسیار ندارد
نشانهای تری پیداتر باشد **دماغ سرد و خشک** رنگ روی تیره
باشد و همه چیزها سرد زیان دارد اندک سبک سار باشد و اندر جوانی

خاستنها او روشن بود پس ازان تیرگی پدید آید و موی سر ضعیف باشد
و رنگ روی او بزردی گراید و زود سپید شود و اگر خشکی و سردی غلبه
دارد زود اصلع شود **دماغ سرد و تر** هر چه اندر مزاج سرد گفته آمد است
اندر مزاج دماغ تر سخت ظاهر باشد **فصل دوم** اندر شناختن مزاج چشم
چو اگر چشم گرم حرکتهای زود زود اندروی ظاهر شود و رگها پدید باشد
و رنگ روی سرخ گراید **چشم سرد** هر گاه که بخلاف این باشد سرد باشد
چشم خشک کوچک باشد و اشک و رمص نیارد و حرکت او سبک باشد
و دید چشم کمتر و رگهای چشم باریک باشد **چشم گرم و تر** بزرگ باشد و
رمص بسیار کند و اشک او معتدل باشد **فصل سیم** اندر شناختن مزاجها
دل گرم را نبض و نفس هر دو عظیم باشد و سریع و متواتر و مرد شجاع باشد
و نشاط کار کردن دارد و هیچ کسلانی نکند و اگر سخت گرم باشد شتاب
زده باشد و متهور و زود خشم گیرد و سینه پهن دارد و سینه و حوالی آن
موی بسیار دارد و اگر مینی و سینه و سر کوچک باشد نشاط و شتاب رای
اگر مزاج دل سخت گرم است و تنگی سینه باید که برشان درست

برانکه

برانکه مزاج دل سرد است و هر گاه که سینه و سر هر دو درخور بود باشند
اعتماد در نشاط و دلیری باشد و هر گاه که دل گرم باشد تن گرم نباشد
مگر اگر مزاج جگر سرد باشد و باد دل برابری کند تا گرمی دل تمام
نباشد **دل سرد** نبض صغیر باشد و متفاوت و نفس همچنان باشد و مرد
بددل باشد و اندر کارها کسلانی باشد و سینه از موی برهنه باشد و هر گاه که
دل سرد باشد همه تن سرد باشد مگر جگر که گرم باشد با سردی دل برابری کند
دل تر نبض نرم باشد و مرد زود از کار متغیر شود و زود خشم گیرد و زود
ساکن گردد و همه تن نرم باشد و اگر خشکی جگر با تری دل برابری نکند
بد باشد **دل خشک** نبض صلب باشد و مرد آهسته باشد اگر دیر خشم گیرد
دیر ساکن گردد و لجوج باشد و همه تن نیز خشک باشد اگر تری جگر با خشکی
دل برابری نکند **دل گرم و خشک** نبض صلب باشد و عظیم و سریع و متواتر
و نفس نیز همچنان و بر سینه و حوالی آن موی بسیار باشد و مرد اندر کارها
سبک و بجلد باشد و لجوج و زود خشم گیرد و دیر ساکن شود و هر گاه
که سینه پهن باشد و دل گرم و خشک نبض اندر سرعت و اندر عظیمی

و نزار از حد بیرون باشد **دل گرم و تر** نبض و نفس هر دو عظیم باشد
و بی رنج و بی آزار باشد و سبکی و چابکی اندر کارها از مزاج گرم و خشک
کمتر باشد و موی بر سینه و لحیتی کمتر باشد و زود خشم گیرد و زود
ساکن شود **دل سرد و تر** نبض نرم باشد و مرد بددل و کسلانی باشد و
بر سینه موی ندارد و سازن باشد و لجاج دشمن دارد **دل سرد و خشک**
نبض صلب باشد و صغیر و نفس معتدل باشد و بر سینه موی نباشد و کسلانی
بدان اندازه نباشد و اندر وی نشاطی نباشد و خشم کمتر گیرد و
اگر گیرد کینهٔ آن با وی بماند **فصل چهارم** اندر شناختن مزاج
جگر گفتیم کی رگها از جگر رسته است که آنرا اوردده گویند و هر گاه که مزاج
جگر گرم باشد اوردهٔ فراخ باشد و نبض بسیار تواتر کند و چون
جگر گرم باشد همهٔ اندامها نیز گرم باشد اگر سردی دل او وی را نگذارد
اندر سالهای کهولت سودا تولد کند و بر شکم خاصه بر زهار موی
بیشتر باشد **جگر سرد** اوردهٔ تنگ باشد و باریک و رطوبت اندر وی
بسیار باشد و چون سرد باشد همه اندامها نیز سرد باشد الا که اگر دل

اگر معده گرم باشد و تن را بافت باشد و جگر گرم و خشک باشد جگر او را
زود زود نکاهد کند و قوا ذکر کند و وقت است که اسهال خونی کند
او را کند و معده اگر صفراوی باشد نیز اندر حال صفرا شود و غلبهٔ
صفرا پدید آید و اگر جگر گرم باشد و معده پاک نباشد و تن را
نافع باشد بیشتر اندر معده گران گردد و تباه شود و باقی باز آید
تا هضم کند و خاصیت دیگر آنست که تشنگی آرد و اگر معده گرم باشد
نه و از حال بگردد و اگر معده سرد باشد ترش گردد و عصبها را
زیان دارد و اندر معدهٔ محرور رسته دو نیز شود و مرد بیقرار دارد
منفعت و مضرت شیر شیر زنان کسی را که شش ریش گشته
باشد اگر مش از آنگه بر ناشتا رنگ شود از پستان بمکد یا اندر حال
چو دو شیشه نکرد سود دارد و پاک کند و بچشم اندر چکانند طرفه را
سود دارد و طرفه آن سرخی را گویند که اندر چشم پدید آید
بی زخمی و بی رنجی که بچشم رسد و اگر شیر زنان و روغن گل
و سپیدهٔ خایهٔ مرغ بهم بر زنند و بر چشم نهند سود دارد و نگذارد

و مادّهٔ درد را بپزاند و کسی را که اندر مثانه ریشی یا سوزشی بوده
باشد بعقب اندر چکانند با آبی که او را زراقه گویند سود دارد
و کسی را که اندر روده‌ها ریشی باشد با شیر بنهادن داروهای که آن
کار را شاید با گلاب و روغن گل حقنه کنند سود دارد و مضمضه
غرغره کردن بشیر تازه آماسهای گرم را که اندر دهان و بن زبان
پدید آید و خناق را سود دارد و اگر [illegible] بشیر بپزند [illegible]
و شیر زنان را زیادت کند و سرفه و سینه و خون را سود دارد و گونه
را صافی کند و تشنگی بنشاند و دشخواری آب تاختن را سود دارد و
کسی که جماع بسیار کرده باشد سود دارد و شیر اشتر سبب [illegible] که
در وی هست سدّهٔ جگر بگشاید و استسقا را سود دارد از بهر علت
استسقا شیر اشتر با بول او خورند سوده باشد و اگر با شکر خورند
هم سودمند بود و بواسیر را سود دارد و شیر اسپ سبب گرمی
خشکی حیض زنان را سود دارد و طبع را نرم کند و شیر [illegible]
[illegible] را سود دارد و شیر گوسفند همچنین بسرفه و تنگی نفس را سود دارد

دیگر زردی روی را صافی کند

25

و رنگ و روی را صافی کند و فربه کند و اگر با شکر خورند سودمند تر
بود و از بسیار خوردن شیر [illegible] و برص و بهق پدید آید مگر از شیر
اشتر که نباید و طبع را نرم کند و شیر با عصارها زیان دارد و کسی را که
اندر سینه و شکم آماس باشد زیان دارد و خداوندان درد سر را
زیان دارد و تاریکی چشم و شبکوری آرد و مرطوب و قولنجی را و کسی را که
زیاد بادی باشد و خداوندان درد جگر را و درد سپرز را زیان
باشد و مردم جوان را صفرا افزاید و مردم پیر را سود دارد و خشکی
و خارش را که پیران را باشد ببرد و کسی که روزه بسیار دارد سود
دارد و مردم جوان را اندر فصل بهار موافق باشد و مردم پیر را
و پیران را فصل تابستان شیر [illegible] و نان تاب کرده و با
نان تاب کرده اسهال را باز دارد و مقدار خوردن او از پنجاه درم سنگ
تا هشتاد درم سنگ باید و شیر اشتر که از بهر علت جگر
خورند مقدار بیشتر صد درم تا دویست درم سنگ باید تا گوارد
و اگر بسیار تر گوارد صد درم [illegible] صد درم سنگ بیش نباید و کمترین درم

سنگ باید و اگر از بهر استسقا خورند علف اشتر کرفس و بادیان
کنند و اگر محکمی نباشد از شیر او و چیز آب سازند شیر خری درم سنگ
و اگر سکنگبین او شیرین هشتاد درم سنگ باید و اگر آروغ دود ناک
بر آید روز چند دست بدارد و اگر ترش گردد معده از شربت تهی کنند و
علف این خر گرسنه باید و گشنیز تر و کوک و برگ خس خورد و اگر کسی را
خون از گلو بر می آید علف او جو باید و گشنیز خشک و گل ارمنی اگر آب
خیار با درنگ و آب کدوی و آب خرفه بهی که خورند و شیر خوردی
دران حال که بدوشند همه را بیزاید و اندر شیشه کنند و اندر دیگ نهند
و آب اندر کنند و آتش آهسته بر فروزند تا بجوشد چند اگر آنجا
بر رود و شیر بماند و بخورند گرمی و خشکی را سود دارد و وقت دهد و
تر با باشد سود مند بود و اگر شیر بهر درم جلنجبین بخورند که اندرون
باشد با روغن بیدانجیر با روغن بادام تلخ و با روغن بادام
شیرین باید خورد **دفع مضرت شیر** هر که شیر خورده باشد
از پس او هیچ طعام و شراب نشاید خوردن تا وقتی که شیر گوارد

بگوارد و کار سخت نشاید کرد از بهر آنکه هر رنجی که از پس طعام
برو دم رسد طعام را ترش کند و اگر شیر با نمک خورند با عسل یا
باشکر گذارد که اندر معده به بندد و اگر بجوشند و اندر جوشیدن
عسل با وی بیامیزند باشد و اگر کسی خواهد که طبع وی نرم کند نمک
در وی بیشتر کند و از پس آنکه شیر خورده باشد مضمضه باید کردن
بشراب یا سرکه یا سکنگبین تا مضرت او از دندانها باز دارد
دوغ سرد و خشک است بدرجه اول اندر وقت تازگی که شیر
جنبش میل گرمی دارد و چون ترش گردد سرد شود و اگر مسکه از وی
جدا کنند و نمک با وی آمیزند تبهای قی را سود دارد و اگر دوغ را
بپزند و آهن گرم کرده اندر وی افگنند تا آب او کمتر شود اسهال
صفراوی را و خون را باز دارد و اگر آن کاورا که دوغ او از بهر
اسهال بکار برند گرم در دهند و از زن و خر توب باید باشد و معده
معتدل و دفع ترش را بنوازند که او نیز خرما و از جهاد معده گرم انتام
و مردم دوغ را با روغن زیت و سداب و شونیز و کرفس و پودینه و برگ سبز ترنج

باید خورد **جغرات و شیر** هر دو غلیظ بوند و خداوند قولنج و وجع
المفاصل را زیان دارد اصلاح او چون اصلاح دوغ باشد **ترف** سرد و
خشک است از وی کیموس تولد کند و سودا فزاید و معده را زیان دارد
ولیکن تشنگی بنشاند اصلاح او آنست که او را با گوشت فربه بپزند
کرفس و سداب و پودنه و برگ ترنج اندر کنند و روغن گاو اندر زنند و
دوغ او در وا زند و روغن زیت کنند **پنیر تر** دیر گوارد و انگبین
و بهتر آن باشد که از شیر ترش سازند تا زودتر گوارد و مردم مرطوب
و قولنجی را زیان دارد و هر چه نرم تر باشد محلق تر باشد و اگر با عسل
خورند زودتر گوارد و قولنجی را زیان کمتر دارد و پنیر تر اماس که گرم
اندر چشم پدید آید بر نهند سود دارد و پنیر خشک را بریان کنند و
بخورند طبع را خشک کند و پنیر تر هم اینچنین باشد و پنیر کهن بیر باشد
بدان سبب تشنگی آرد و دشوار گوارد چنانکه چیزهای غلیظ را با چیز نرم و
لطیف شود و اصلاح پذیرد از آن اصلاح نپذیرد ولیکن تباه شود و اندر
وی چیزی است معده را زیان دارد و قولنج آرد لیکن پس از طعام

طعام مقدار یکدرم سنگ بخورند دهان خوش کند و وقت بسیار را
یاری دهد **فله** مرطوب را زیان دارد و با عسل خورند تا خلط بفزاید
و بصلاح آید **روغن گاو** اماسها را بپزاند و نرم کند و بیماریهای شش
و سینه را سود دارد و بهمار را نرم کند و معده را ضعیف کند و گرده را
نرم کند و با عسل اندر بن دندان بچکانند و طلی کنند دندان آسانی
برآید و درد بنشاند و تن را بدان طلی کنند پوست را نرم کند و مردم
را فربه کند و اماسهای شکم و درد و زار را سود دارد و دود او قابض باشد
و نرم باشد اندر داروهای چشم بکار آید و نزله را بپزاند و ذات
الجنب را سود دارد باذن الله تعالی **باب اندر**
شناختن منفعت و مضرت تره ها و آنچه از آن بکار رود و کسنه را
تازی هندبا گویند و بستانی باشد و دشتی نیز باشد و دشتی را
طلخچقون گویند اگر خشک کنند خشک باشد در درجه اول بروی و تری
بوستانی بیش باشد از دشتی طلخچقون سرد است بدرجه دوم و
خشکی روی غالبتر از آن است که بر بوستانی و هر چه تلخ تر باشد

به باشد زیرا که سده را بگشاید و بر نقرس گرم و بر چشم ضماد کنند نفع
بود و نیز کشنیز دشتی سپیده چشم را ببرد و بیارد جو بر دل ضماد کنند خفقان
گرم را سود دارد و جگر و معده گرم را سود دارد و تشنگی نشاند و صفرا بنشاند
و کسی را که به شب آب از دهان می رود و هر بامداد برگ چند بخاید کم کند
درست بجوید سود دارد **کرفس** کوهی و دشتی و بوستانی باشد تخم کرفس
کوهی را که بر سنگ رسته باشد فطراسالیون گویند و رومی قوی تر باشد
گرم است یک درجه و خشک در درجه دوم و در درجه سیم و بوستانی بادها را
بشکند و سده بگشاید و حیض و در را پرورده بهتر باشد از بهر آنکه تری چون
پرورند تری و سردی او زیاده شود خاصیت کرفس آن است که اگر [illegible]
بخورد عقب او در الجنبانه و جگر و سپرز را سود دارد و ادرار کند و گرده و
مثانه را پاک کند و زنان آبستن را نشاید خورد **ابن ماسویه گوید که**
تخم او قوی تر باشد و پوست بیخ او از تخم او قوی تر باشد و اگر
کسی کرفس خورده باشد کژدم بگزد در اغلب عظیم باشد کرفس اگر که خورند
معتدل کرده و کرفس دشتی زیان دارد **گندنا** گندنای شامی است و

و تخلی

و تخلی و دشتی و تخلی گرم است به درجه دوم و خشک به درجه دوم و دشتی
گرم و تر است و خشک تر و زیان کار و جمله کنند درد آرد و اگر با کشکاب
بپزند ضیق النفس را سود دارد و اگر از رطوبت بود اماس شش را
سود دارد و دو درم سنگ تخم کنند با دو درم شکر بورده انه بکوبند و
بدهند کسی را که با بلغم خون براید و کهنه باشد و معده را بد باشد زیرا که دیر
گوارد و ریش مثانه را زیان دارد و حیض بگشاید و بول را سود دارد
و خداوند قولنج بلغمی و بادی را سود دارد و طبع را نرم کند و بحور و درد را
و نفع معرت او بکوک و کرنا باشد **کتیرا** گفته اند که سرد است به درجه اول
خشک به درجه دوم جالینوس گوید که میل گرمی دارد و نیز گفته اند که
جمره را سود دارد و چیز گرم جمره را سود دارد و باز میگویند
تحلیل کردن او و خنازیر را محکم است بسبب خاصیتی است که
لطافت او غوص کند بخنازیر و او را تحلیل کند و سردی غوص شوند او
او را با شیر در چشم نهند درد بنشاند و [illegible] اما سها اگرم را سود دارد و
بخار از دماغ باز دارد و صرع را سود دارد و [illegible] بسیار خوردن او

دانش را زیان دارد و مضمضه بآب او دمیدگی دهان را و خون بینی را
نافع بود و ورم سپرز خشک با لسان الحمل برقان را اگر با خون بسته بود
دارد و بریان کرده قی را باز دارد و طبع را خشک کند و معده گرم را سود
دارد و منی خشک کند **کوک** سرد و تر است بدرجه دوم غذای او از همه
ترها زود تر گوارد و با آبهای مخالف خوردن سود دارد و مضرت آن باز
دارد و بار کردن یرقان را سود دارد و شهوت طعام آرد و آب او را آماسهای
گرم طلی کنند سود دارد و تخم او منی را خشک کند و شهوت جماع بنشاند
و احتلام باز دارد و خواب آرد و بسیار خوردن کوک چشم را تاریک کند و
ناهشته بتر بود و سر ترهای شکسته نفع آرد و اگر کسی را در سینه تنگی نفس
باشد از بسیار خوردن کوک بیم خناق باشد و دفع مضرت او معجون
زوفا و ماء العسل باشد **نعناع** گرم و خشک است بدرجه دوم معده را
گرم کند و طعام بگوارد و قی بلغمی باز دارد و حیض را ساکن کند و
وقت باه را زیاده کند و گزیدن سگ دیوانه را سود دارد و مجذور را
بار کردن باید خوردن **طرخون** ظاهر است که گرم است و خشک بدرجه دوم

و آن

و آن قوت است که حس را کند کند از این جهت طبیبان گویند که سرد است و
گفته اند که عاقرقرحا طرخون کوهی است دمیدگی دهان را سود دارد
و درد گلو را و شهوت جماع را ببرد و برگ از شاخ جدا کنند و با کرفس خورند
و محرور با کوک خورد و با سنه و برگه **کنگر** او را بتازی حرجیر گویند
گرم است بدرجه دوم و تر است بدرجه اول تن را گرم کند و طعام بگوارد
و نفخ کند و درد سر آرد و ادرار کند و بوستانی طبع را نرم کند **برگ چغندر**
چیزی مرکب است از دو قوت است مانند قوت بوره از این جهت
لطیف کننده است و سده ها بگشاید و سر را با آب او شویند سود دارد
و او را با سرکه و با خردل بخورند سده را زود تر بگشاید و طبع را نرم کند و
بیخ او بلغم فزاید و در جلای معده نیک نیست **سداب** گرم است بدرجه دوم
و خشک بدرجه سیم رطوبتها را ببرد و بادها را بشکند و رگها را باریک کند
و طعام بگوارد و شهوت طعام پدید آرد و معده را قوی کند و سپرز را
سود دارد و قولنج را و مرطوب را موافق بود و حیض بیارد و بچه بیفکند و
چشم را تاریک کند و حس بصر تیز کند و منی را خشک کند و شهوت جماع ببرد و مرطوب را

سود دارد **حنین** ابن داد طبیب بختیشوع گوید تر است و هم مستوی
و گرمست و لطیف کننده است و زود بگذرد بعضی معده را نیک باشد
دفع مضرت او بسرکه و نمک و زیتها باشد **تره دشت** آنرا انجیل بگل
گویا له برگ او همچو برگ سداب است الا آنکه از آن شاخهای سبز باشد
و بو بختیشوع دارد و طعام بگوارد و بادها را بشکند **اسفناج** سرد و تر است
در درجه دوم سینه و گلو و درد پشت و مری را نافع بود زود هضم است
و شوینده سینه را سود دارد و طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند و شهوت
طعام را ضعیف کند و با آنگاه خورند و مرطوب از پس او کوکنس زیره
خورد و قطف نوعی از اسفناج است سرد و تر است و معتوه
بلغم الیمانی نیز سرد و تر است در دوم **خرفه** سرد است در درجه دوم و تر است
در درجه سیوم تشنگی بنشاند و کسی را که گزیده وقتی چون از گلو برآید آب
برگ او بخورند سود دارد **ابن ماسویه** گوید شهوت جماع را ببرد و آب
او حب القرع را ببرد **شبت** گرم و خشکست در درجه دوم بادهای
غلیظ را بشکند و شیر زنان بیفزاید و طبع را نرم کند و ام

او

او معده را بد بود و منفعت او اندر آنست که او را بسکبه کنند اندر دیگ
تا قوت و مزه و بوی او بستاند پس او را بیرون اندازد و خاصیت او
آنست که ماندگی را ببرد و خواب آرد **حلبه** چیزی مرکب گرم
و خشکست در درجه اول و اندر وی رطوبت غریب است بوی تن و
عرق ناخوش کند و اما آماسهای بلغمی را نرم کند و درد رحم را سود دارد
خوردن و شیاف کردن و اندر نشستن با آبی که حلبه اندر وی پخته باشند
سود دارد و او را با خرما و انجیر یا با عسل بپزند و بپالایند و بخورند
او آواز صافی کند و سرفه کهن را و تنگی نفس بلغمی را سود دارد و طبع را بجنباند
و خلط ردی ها را دفع کند و حیض بگشاید لکن بوی او را ناخوش کند و
غذا دندان تب را زیان دارد و ادرار بول کند او را بپزند و آب
او شوینده سر را و ریشهای سر را پاک کند و موی را جعد کند و آب او
در چشم کشند طرفه را سود دارد و روغن حلبه صلابت رحم را سود دارد و دفع
مضرت او بسرکه و انگاه خورند **بادرنجبویه** گرم و خشکست بادهای بلغمی
و سوداوی را سود دارد و بوی دهان خوش کند و سده دماغ بگشاید

وطعام بگوارد و خفقان را بنشاند **فلنجمشک** گرم و خشک است و اندر وقت
دخل دادن قوی تر از بادرنجبویه است و اندر طعام گواریدن و قوت
جگر دادن بهتر از وی است و سده دماغ بگشاید بخوردن و بوی دادن
بواسیر را سود دارد و دفع مضرت او بسرکه کنند **بادروج** گرم است
بیک درجه و خشک بیک درجه زود عفن شود بدین سبب بوی دهان خوش کند
و از وی خلط بد تولد کند و بسیار خوردن او چشم را تاریک کند و معده را
زیان دارد و تخم او سودا را و عسر البول را سود دارد و آب او در بینی
چکانند خون باز دارد و اگر او را بجوشانند و در چشم کشند سود دارد
اسفندان اندر باب دوم ازین جزو یاد کرده آمده است
باب اندر شناختن منفعت و مضرت چهار و زبان و دفنی
معرفت او **ترب** گرم و تر است بدرجه اول و تخم او گرم است بدرجه
سیم و از وی تخم قوی تر است پس پوست و پس برگ و پس گوشت
نفع آرد تخم او در اطلی کنند با انگبین کلف را و مر نمشها را ببرد و با سرکه
و ثبار را ببرد و گفته اند که آب برگ او چشم را سود دارد و آب او

اندر چشم چکانند و هرگاه که بپزند کلف کهن را سود دارد و معده را
بد بود اگر از پس طعام خورند طبع را نرم کند و اگر از پیش خورند طعام را
بمعده بر آرد و قی آرد و خاصه اگر پوست او با سکنجبین بخورند سده جگر
بگشاید و استسقا را سود دارد و سنگ از گرده و مثانه پاک کند و
اگر پاره ترب بر گزدم نهند بمیرد و کسی را که ترب خورده باشد گزدم
بزند پس زیان ندارد **شلغم** گرم است بدرجه دوم و تر است بدرجه
اول و بادناک است و از وی خلط خام تولد کند و سینه را نرم کند و
گرده را گرم کند و با گوشت بپزند غذا بسیار دهد و منی زیادت
کند و بجوشانند و با کرفس و زیره و سداب خورند تا لطیف شود
و پخته و خام چشم را سود دارد **کرنب** گرم و خشک است بدرجه اول و
آب او طبع را نرم کند و جرم او طبع را خشک کند خاصه که بزنند و باقی
احوال او در باب الکما گفته آمده است **راسن** چیزی گرم است و
گرم و خشک است بدرجه سیم و اندر وی لختی تری و نرمی هست تن را نرم کند
و درد تهیگاه و درد مفاصل را سود دارد و سده بگشاید و خلط را

ببرد و اندر فم معده دیر بماند و صداع آرد و بسیار خوردن او خون
را تباه کند و منی را خشک کند **پیاز** گرمست در درجهٔ سیم و تر است
در درجهٔ دوم و بستری اندر وی خلطی هست و پیاز دشتی نیز از آن جنس
بود و آب او لطیفتر از ویست و جمله بادناکست و درد سر آرد
و طبع را نرم کند و جرم او غلیظ است و از پختهٔ او خلط غلیظ تولد
کند و منی را زیادت کند و بسیار خوردن او خرد را زیان دارد و آب
او حیض بیارد و با نمک و سداب بر گزیدگی سگ دیوانه نهند سود دارد
سیر گرم و خشکست در درجهٔ سیم و اول درجهٔ چهارم و سیر دشتی
گرم و تر است و خاصیت او آنست که تن را گرم کند و تشنگی آرد و خون
بر قوت کند و کهنه را نرم کند و مضرت آبهای مختلف باز دارد و بادها را
بشکند و قولنج مرطوب را سود دارد و معده را گرم کند و سده بگشاید
و زهر مار و کژدم را و پختهٔ مطبوخ باشد سود دارد و ورم را که اندر شکم باشد
بشکند و دو بچه را که بتازی علق گویند اگر از آب بحلق کسی فرو رود
بدر آرد و پختهٔ باده را سود دارد و آواز صافی کند و اگر بر جای بنهند ریش

شود و طبیبان را سؤال کنند که چرا سیر و پیاز و خردل و پلپل برتوت
بر روی تن برنهند ریش شود و اگر بخورند معده را ریش نکند گفتند از بهر آنکه
بخورند نخست خاییده شود و اندر دهان قوای که از آن هست وی و او را
از حال خویش بگردانند و از بهر آنست که گندم را نخاییده در حلق نهند
از آبه بپزانند و اگر بکوبند و یا بپزند آن از پخته **گزر** گرم است
در درجهٔ دوم و تر است در درجهٔ اول و بادناکست و دیر گوارست و باه را
قوت دهد و تخم او اندرین باب قوی تر باشد **باب** اندر
شناختن منفعت و مضرت و خاصیت نباتهای دشتی که مردم خوردن او
عادت دارند **ریواج** سرد و خشکست آب او را چشم اندر کشند بینائی
چشم را سود دارد و حرارت بنشاند و اسهال ببرد و طاعون و آبله
حصبه و وبا را سود دارد **حماض** برگ آن پیش شود که بنه سرد و خشکست صفرا
بنشاند و طبع را خشک کند و شهوت طعام که از گرمی باطل شده باشد باز آرد
برغست گرم است و زود هضم است و رطوبت را ببرد و کلف و نمش را
خوردن و طلی کردن سود دارد و آب او طبع را نرم کند و سده جگر را بگشاید

و فم معده را نیک باشد و بوی سیر را سود دارد **سمر** گرم و خشک است بعضی
از رطوبت پاک کند و معده و دم قوی و رنخش به خوردن درد سر آرد و تب
نزار آرد و دفع مضرت او آنست که با ترشی خورند **بلیون** مارچوبه آب
جاسیوس کرده معتدل است و ... را فربه کند و مثانه را گرم کند و تقطیر
البول را که از سردی بود سود دارد و درد پشت و درد ... ریاح خون ... را
سود دارد و سده جگر و گرده بگشاید و دفع کشش آرد و ... باه
بیفزاید **کنگر** بتازی الحشف گویند معتدل است و گفته اند گرم است و
او چنین نوع است بول ناخوش بوی را بیارد و عرق را خوش بوی
کند و من سبب سینه را پاک کند و ضیق النفس را سود دارد و طبع را
نرم کند و بلغم بارد را ... اسباب او ... سه من ... آرد و
دفع مضرت او نبیذ ... ماهی ... کنند **کاه** کاهو ... دیو ... بزرگ
سرد است و تر معده را بد است و بسیار خوردن او قولنج ... و گرانی
زبان و فالج آرد و دفع مضرت او روغن زیت ... به ...
... و ... بازارهای گرم خورند چون ... و ... [illegible]

محرور را به نهایت حاجت بود **قطر** و او را سماروغ گویند چند نوع است
یکی از آن ماغر است و دیگری ... و دیگر گشنج اما قطر علی الخصوص
زود کشت ... هر ما ... کنند که از خوردن او اختناق تولد کند و اندر
معده در آن جسم گران گردد که غشی آرد و دست و پای که سرد شود
و حیض تولد کند و عسر البول ... و داء الثعلب و بهق و گرانی زبان
آرد و چون این خصلتها از وی تولد کند باید خورد و دفع مضرت
او ... دفع مضرت کاه باشد و پس از وی عسل بکار باید **بادیان**
سرد و خشک گرم است سده جگر ببرد و ادرار کند و رطوبتها بگدازد و
باد و ثمار را بگشاید و آب او اندر چشم کنند چشم را روشن کند **رادب**
گریند و بیاری باز زد منفعت است گرم است در درجه سیوم و خشک در درجه
دوم ... بلغمی را و دق باطن را سود دارد و سرفه کهن و ضیق
النفس بلغمی را سود دارد و مصروع را بیدار کند و ... **باب**
اندر شناختن منفعت و مضرت و خاصیت ابزارها و دانستن آن
زیره گرم است در درجه دوم و خشک در درجه سیوم باد ثمار بگشاید

۱۲۱ شناختن منفعت و مضرت

ورطوبت را لطیف کند و بسیار خوردن رنگ روی را زرد کند و جگر را
نیک باشد و سده بگشاید و نفس انتصاب و عسر البول را و گزندگی
جنبنده کان را سود دارد و نفس انتصاب نوعی از ضیق النفس است که
با بر دوم است بنشیند نفس نتواند زد و عصارهٔ او چشم را روشن کند
و جراحتهای تازه را ذریره کوفته بر نهند خون باز دارد و اخضر چینی
نهند خون باز دارد و او را با روغن زیت و انگبین یا موم روغن
را اماس خایه نهند اماس را دفع کند مضرت او محرور را ابرک کند
کرویا گرم و خشک است در درجهٔ سیوم باد و نفخ را بشکند و ادرار کند و معده دفع
را قوی کند و حب القرع را بکشد و بیرون آرد و محرور را دفع مضرت او
ببرک کند صعتر گرم و خشک است در درجهٔ سیوم باد و نفخ را بشکند و طعامها
بگوارد و معده را سود دارد و ادرار کند و حیض آرد و با برگ
گوشتها را لطیف کند دارچینی گرم و خشک است در درجهٔ سیوم
سده جگر و باد و نفخ را بشکند تر باشد و مصروع را نشاید خورد
قرنفل گرم و خشک است در درجهٔ سیوم معده را و جگر را سود دارد

و تن و منش گشتن باز دارد و بوی دهان خوش کند شونیز
گرم و خشک است در درجهٔ سیوم حب القرع را بکشد و درد سر را که از
سردی بود سود دارد و زکام باز دارد و حیض بگشاید و با سرکه بجوشانند
مضمضه کردن درد دندان را سود دارد زنجبیل گرم است در درجهٔ
سیوم و خشک در درجهٔ دوم و اندر وی رطوبتی فضلی است بدین سبب
چون کهن گردد خرده شود تن را گرم کند و گرمی او به اندازه
ترا ز گرمی فلفل باشد و اندر رطوبتی که دارد پرورده با انگبین حفظ
را زیادت کند و رطوبتی که در نواحی سر و حلق باشد پاک کند
و تاریکی چشم را که از رطوبت بود به بود و خوردن او طعام بگوارد
و جگر و معده را سود دارد و خشکی طبع را نرم کند خالنجان
گرم و خشک است در درجهٔ سیوم معده سرد و تر را سود دارد و بوی دهان
خوش کند و قولنج و [illegible]ده را سود دارد و قوت باه را
زیادت کند زعفران گرم است در درجه و خشک است در درجهٔ
اول قابض است احشا را سود دارد و سده بگشاید و عفونتها را

بصلاح آرد و هیچ خلط زیانی ندهد و خوردن او رنگ روی را
نیکو کند و بگذارد و حواس را تیره کند خاصه او آنست که خوردن و
بوییدن او درد سر آرد و طلی کردن او درد سر را سود دارد و
بیماریهای چشم را سود دارد و هرگاه که بچشم در کشند چشم را بزداید
و دل را قوت دهد زیرا که مفرح است و شهوت طعام ببرد و معده و
جگر را قوی کند و قوت باه را زیاده کند و ریشها را سود دارد
سرکه مرکب است هرگاه که بپزند سردی او کمتر شود و هر چیز ترش است
نیکوید که حار و بارد است و سردی لطیف است و هر چه ترش است گرم است
و طبع او برودت کمتر است و مزاج را خشک کند و ماده را بگدازد که سودا را
قوی شود و ورم را باز دارد و بر هضم یاری دهد و بلغم را ببرد و
کسر کند و بعسل طلی کنند خون از جراحت باز دارد و ورم را بگدازد که
تا بیاید و نمله و جمره و داحس را سود دارد و بصر را تاریک کند و
خون و صفرا را ببرد و سده بگشاید و اندرونی خشک کند که
سودائی را زیان دارد و بقوت تیز اخلاط را ضعیف کند

و بلغم را بزداید و بقوت سردی صفرا بنشاند و قوبا و بهق را
پلید را و کرم را بکشد و درد که بهن باز شود و عصبها را زیان دارد
و بسیار خوردن او دماغ را زیان دارد و بوی او درد سر بنشاند
خاصه با گلاب و روغن گل معده گرم و تر را موافق باشد و شهوت پدید آرد و بر
هضم یاری دهد و رحم را مضر بود **حرف** تخم سپندان است گرم
و خشک باول درجه و چهارم سوزنده است و لطیف کننده و من
ب ضیق النفس را سود دارد و حب القرع را بکشد و ماده خون
آرد و بیارد و سود دارد و خوردن او استرخاء همه تن را سود دارد
و با انگبین یا با سرکه بر سر ضماد کنند و با آب نمک بر دملها ضماد
کنند سود دارد و اندکی از وی شهوت طعام پدید آرد و حیض
بیارد و بچه از شکم فرود آورد و مقدار چهار درم با نمک کوفته
قی آرد و اسهال بلغمی آرد و باد و مار را بکشد و برگ او از جمله نبات است
این قوت ندارد لکن گرم و خشک است **خردل** تخم او سپید است
و دیگر نوعی از سپندان گرم و خشک به درجه چهارم و زود بپزد

و اطبا آنرا حب الرشاد گویند

دبیها دمعنی را و همه دردهای احشا را که از باد و رطوبت بود سود دارد
و بادهای غلیظ را بشکند و خایه ی او زبان سکنجبین را سود دارد
انجدان درخت سیلیوس است برگ او سیلات به برگ ارزن ماند ماند
ساق او بخار ماند و بپارسی انگدان گویند و دو گونه است سپید و سیاه
سپید و سیاه قوی تر بود و او را اندر غذاها بکار برند لطیف
کننده است و گرم و خشک است بدرجه سیوم وجع المفاصل را سود دارد
و حیض باز دارد کننده است و مضرت زهرها باز دارد و طلیها
ظاهر و باطن را سود دارد و بیخ او با مرهمها بیامیزند خنازیر را سود دارد
و معده را گرم کند و شهوت طعام آرد و مثانه را زیان دارد
بیخ انگدان است تب چهارم را سود دارد و زرد گونه است و حلیت ربع
منفعت او است حلیت کننده است و حلیت خوشبوی کننده است
بلبل بر داء الثعلب طلی کند سود دارد و بابت انار خورند که مثلی عصب
غدد و فالج را سود دارد و بعمل حل کند و بخشم کند است انار
فرو آمدن را سود دارد و بر گزیدگی سگ دیوانه طلی کنند سود دارد

کردن

دارها

و گزیدگی کژدم را خوردن و طلی کردن سود دارد و دفع مضرت
او سکنجبین کند و دردسری که از کافور تولد کند بجکاب
به شود دفع سود کشنیز یاد کرده آمده است اندر باب ترها نانخواه
گرم و خشک است بدرجه سیوم سده بگشاید و معده سرد و تر را سود دارد
و نفس گشتن و قی باز دارد و رنگ روی را نیز کند و بادها را بشکند
و خوردن او مضرت کند زمین جنبد کان را دفع کند و با شراب خورند
عسر البول را سود دارد و مثانه را از سنگ و ریگ پاک کند

باب اندر شناختن منفعت و مضرت میوها

مضرت است رطب گرم و تر است بدرجه اول از وی خون غلیظ
خیزد و کسی را که در جگر باشد و صداع و خناق تبد زیان دارد و
دندانها را و گوشت بن دندان را تباه کند و اندر جگر و سپرز سده
پدید آرد و رطب سیاه گونه است و از هرچه غلیظتر است این فعلها
پدید آید و هرچه شیرین تر است گرم و تر است و مجرور دفع
مضرت او سکنجبین کند و انار ترش و آب غوره منی را زیادت کند

وطبع را نرم دارد و معده را نیک نباشد و دفع مضرت بمغز غوره و بن
دندان پاک کردن باشد **انگور** گرم و تر است در درجهٔ اول گرمی او
باندازهٔ تری بود و آنچه نیک رسیده باشد از وی چون نیک خورد
و فربه کند و طبع را نرم کند و نفخ کمتر دارد و کسی را که اندر روده‌ها
باد و ریح باشد حذر باید کرد تا پوست او هیچ خورده نشود و دانهٔ آن
نخورد از آنکه پوست از وی جدا نتوان کرد و انگور نیم رسیده و
ترش باد ناک بود و قولنجی را انگور نشاید خورد و محرور دفع مضرت
او با آب انار کند و قولنجی را از پس وی کمونی باید خورد یا قی‌نیه **غوره**
سرد و خشک است آب غوره مردم صفراوی را سود دارد و مردم
سرد مزاج و قولنجی را نشاید خورد و دفع مضرت او انار با بیاید
کرد و امن است **انجیر** گرم و خشک است در درجهٔ اول زود
از معده فرود آید و ادرار کند و مثانه را پاک کند و غذا نیک
باشد و منش گشتن آرد و نفخ آرد و محرور را تب و تشنگی آرد
و پیران را موافق باشد و اخلاط را بسوزاند و بدین سبب

از بسیار خوردن او شپش تولد کند و دفع مضرت او رطب باشد
زرد آلو سرد و تر است در درجهٔ دوم معده را نیک نباشد و زود
تباه شود و خلط از وی تولد کند و از بسیار خوردن او تبها تولد کند
و بهترین آن باشد که بعد از طعام خورده شود و مردم گرم مزاج را
موافق بود و صفرا را ساکن کند و خشک را نرم کند آب او تشنگی بنشاند
و بوی بد دهان را خوش کند و گرمی معده باشد دفع کند روغن مغز او
گرم و خشک است در درجهٔ دوم بواسیر را سود دارد و خوردن و طلی کردن
و کسی را که از باد و ها ریح باشد زرد آلو نشاید خورد و دفع مضرت او
بجوارش کمونی کند و بمصطکی و انیسون که بعقب خورد از پس او آب یخ نشاید
خورد **آلو و شفتالو و شفترنگ** همه سرد و تر است در درجهٔ دوم
و تر در درجهٔ اول آنچه تمام رسیده باشد معده گرم را بد باشد و
بوی دهان که از گرمی معده باشد خوش کند و از پس او آب
یخ نشاید خورد و دفع مضرت او همچو دفع مضرت زرد آلو کند
و تبها که از تری او تولد کند قوی تر و دراز تر از تبها دیگر باشد

واب برک او بجوش اندر چکانند اکوشت را بجنه و روغن
مغز او درد کوش عتیق را سود دارد و شفتالو و شقر نمک
طبع را نرم کند و غثیان و قبض کند و بسیار باشد که از زیدة آلو و زردآلو
اسهال پدید آید کرم همی باید خورد تا معده و امعا را بشوید و شقر نمک آب
دل گرم را سود دارد و بخاصیت خون دل را صافی کند سیب
سرد و تر است بدرجهٔ اول خون را بسوزد و فم معده را قوت
دهد و هر چند دیر گوارد و طبع را خشک کند و بادناک باشد
و محرور را از وی مضرت نباشد خاصه اگر نیم خام بخورد مرطوب و دفع
مضرت او بشراب قوی کنند و بگوارشها امرود سرد و خشک است
بدرجهٔ اول و امرود ترش لطیفتر باشد و خلطی که از امرود
خیزد به از خلطی که از سیب خیزد و جمله امرود بادناک باشد
و دیر گوارد و قولنج را سخت زیان دارد و نیم رسیده سخت
بد بود و از پس او آب نشاید خورد و هیچ طعام ترش
و غلیظ و دفع مضرت او بشراب کهن کنند و بگوارشها مسهل محلل

پرورده تمام رسیده محرور را سود دارد و تشنگی بنشاند و دفع
گشتن دفع کند آبی سرد است به جهت درجهٔ اول خشک
با دل درجهٔ دوم آبی ریان کرده بسیار سودمندتر باشد
و ریان کردن او چنان بود که او را بزنند و میان او پاک کنند
و بجایگاه او عسل اندر کنند و اندر زیر خاکستر گرم نهند طبع را خشک
کند آبی شیرین طبع را خشک نکند که آبی ترش کند دانهٔ او نرم باشد
و سینه و حلق را نرم کند و نگذارد که فضلها باحشا فرود آید
آب او تشنگی بنشاند و قی باز دارد و خمار را سود دارد و معده را
قوی کند و ادرار کند و بسیار خوردن آبی درد عصبها آرد و
روغن او عرق باز دارد و اگر از پس طعام خورد اجابت کند
و اگر بسیار خورند طعام ناگواریده بیرون آرد انار شیرین گرم
و تر است و معتدل سینه را و حلق را نیک باشد و تن از وی غذا اندک پذیرد
و اندک نفخ آرد و اندک تشنگی آرد و اندر معدهٔ گرم صفرا گردد
انار ترش سرد و خشک است و قابض و لطیف معده و جگر گرم را سود دارد

انجبان

وشهوت جماع ببرد و صفرا و تشنگی بنشاند و ببرد و دراز زبان دارد
و دفع مضرت او بترنجبین پرورده کنند و محرور را در شراب هیچ بقلی
از انار ترش و آبی نیست **توت** ترش که او را خرتوت گویند
صفرا بنشاند و معده را. از توت شیرین بود و طبع را نرم کند و محرور را
از پس او هیچ ترشی بخورد **توت شیرین** گرم باشد و بادناک و معده را
بیالاید و محرور را درد سر آرد و دفع مضرت او سکنجبین کند **خربزه**
تر است بدرجه دوم و سرد است و سردی او باندازه طعم او باشد
و آنچه تمام رسیده باشد لطیف باشد و زود بگذارد و سده بگشاید
و ادرار کند و زود اینج است و تخم او زود سینه تر از گوشت باشد
پوست مردم پاک کند خاصه تخم او کلف و بهق و سپیدی را ببرد
و پوست او را به پیشانی نهند ماده که از تخم فرود آید باز دارد
و خربزه جمله با هر خلطی که اندر جایگاه یار شود قی آرد خاصه هیچ و مقدار
دو درم سنگ با شراب قی را نیک بجنباند و گرده را و مثانه را
پاک کند و اگر از پس او سکنجبین تازه و ترفرو کند زود گفته آمد که

اگر خربزه تولد کی صفرا گردد از پس او شراب و گوارش باید خورد
و الا کسانی که سرد مزاج باشند **خربزه هندی** اندر وی سردی و تری
خربزه فزونست از در رطوبت تفر تولد کند و تفر چیزی را گویند که
او را مزه پیدا نباشد و آنچه شیرین باشد از و رطوبت عفنه تولد کند
و رطوبتها چنین تیزی خون را و صفرا را ساکن کند و تبهای محرقه را
و غب را ببرد و هرگاه که اندر جگر و رگها اندکی صفرا باشد که نه
طبیعی باشد بهمچنین رطوبتها حاجت تندرستی نباشد زیرا که مسهل تواند
خورد و بدین سبب اندر مزاجهای گرم و خشک خربزه هندی سخت
نافع باشد و اگر از بهر آرزوی خواهد بخورد یا از بهر طلب منفعت تدبیر آن
باید کرد که او را پیش از طعام بخورد تا بر سر طعام نفخ نکند و زود تن
از وی بهره تری بیابد و بر از آرزوی طعام خورد تا پیش از آنکه مستحیل
شود و طعام موافق او را مدد دهد **کاکنج** سرد و خشک است
بدرجه دوم و قوت عنب الثعلب است تنگی نفس را که از حرارت
باشد سود دارد و یرقان را و سوختن مثانه را و کند و گاه بول اگر

دیگر

از آن آن صفرا

ونزدیکست

ریشها باشد سود دارد **عنب الثعلب** سرد و خشک است در درجه دوم
جگر گرم را و آماسهاء گرم را که اندر جگر و اندامها باشد سود
دارد و سده جگر را بگشاید و فضلها و آماسها را ساکن کند و بجاره
اورا حیض باز دارد و هم منفذهای کالنج از وی بسته شود کند
ثمره و نراست بدرجه دوم زود بگوارد و غذا اندک دهد و تشنگی بنشاند
و هر گاه که برگ وی بپزند لطیف غذا با جگر و مرطوب و قولنج را از وی باز
دارد و دفع مضرت او به سیر و خردل و انگار مرد و اخیتی کند

و طبع را نرم کند

بادنجان چیزی مرکبست اندر وی مادتی تیز و بخاری
سوزنده و خون را بسوزد و سودائی کند و اندک مایه نیز
دارد و غذای نیک دهد و طبع را نرم کند و مادتی سرد و
خشک غلیظ طبع وی بگوارد و نفخ کند و طبع را خشک کند و بجه
بادنجان معده را انگیخت و منش گشتن باز دارد و سرخی چشم برآید
و از بسیار خوردن او بواسیر و قوبا و سودائی تولد کند و سرکه مضرت
اورا از سر و چشم باز دارد و سده جگر و سپرز بگشاید و هر گاه که

اورا

اورا اندر رنگ بجوشانند پس روغن تازه بار دیگر روغن بادام بر آن
کنند بیشتر مضرت از آن شوید و شکافتن که تشنگی زود و آنچه در سر کنند
در حال کند اندکی از وی طعام بگوارد و شهوت را بجنباند و صفرا را
بنشاند **عناب تر** سرد است بدرجه اول و اندر تری خشکی معتدلست
و اندکی تیزی که او معده دیر گوارد و درد روده و معده کند و تشنگی از دل
را سود دارد و سینه را نرم و تیزی خون را بنشاند سبب آنکه تری کند
او از جهت خون را غلیظ کند و خشک او هم بدان نزدیکست **عروب**
سرد و خشکست و قابض تر از همه میوهاست و بول را باز دارد و
قولنج را بدین هر چیزهاست و دفع مضرت او بعسل و کوارش مسهل
کند **البنق** اندر شهر گرگان و طبرستان اراطاق و انار گویند
و آنچه شیرین و رسیده باشد گرم باشد بدرجه اول معده را نرم
باشد و طبع را خشک کند و درد سر آرد و دفع مضرت او با عسل
و شکر و کوارشهای مسهل کند **حب الآس** مورد انه گویند
دیگر گان و طبرستان مورد انه گویند طبع او سپیچو طبع مورد است

معده را بکیت واسهالهای کهنه کهن باز دارد و بوی دهان
خوش کند **نارنج** حار یابس فی الثالثة وقشوره حار یابس فی
الثانیة وبزره فی الاول ویحلل الریاح من الدماغ ویخرج
یقمع الصفراء ویقوی المعدة وهو الطف من الاترج و حکمه کحکم
ترنج پوست او گرم و خشک بدرجه اول و ترشی او سرد و خشک
بدرجه دوم و تخم او گرم و خشک بدرجه دوم و گوشت او دیر
گوارست و از و خلطی غلیظ بلغمی تولد کند و دفع مضرت او بعسل
کند و با عسل باید خورد و واقی بوی او وبا را سود دارد اندک
اندک پوست او با او بخورند تا طبع اجابت کند و از پس او
هیچ طعام نخورند و پوست او طعام بگوارد و قی و غثی گشتن
بنشاند و معده را قوی کند و مفرح است و ترشی او صفرا و حرارت
بنشاند و برص و بهق و کلف طلی کند نافع بود و بچشم اندر کشند
زردی یرقان را ببرد و سرد مزاج را نشاید خورد و تخم او پاد
زهر است و زخم کژدم نهند سود دارد و بواسیر را سود دارد

الاترج

دو قرنفلی و مسطاروری و ملطانی و لیموانی و ملجامی و چینی و همه یکی که
نزدیک است و طبع او گرم و خشک است و اندرو قبضی است اسهال که از تری
باشد باز دارد و سر اشتها را قوت دهد و خامه معده را در طوبتها بدو عفن از
معده ببرد و بادها را بشکند و درد پهلو زائل کند **عنبر** چنین گفته اند که
عنبر چیزیست که اندر قعر دریا روید همچو گیاه که اندر بیابان روید و اندر
صحرای گرگان و بعضی شهرها رسته م و این گیاه بسیار است اما عنبر از پس
نوروز بچهل روز بدید آید و اندرین وقت بادی عظیم دمد و قعر
دریا بجنباند و عنبر از آن قعر برکنده شود و بر سر آب افتد و گفته اند که
عنبر از چشمهاست اندر دریا چون از چشمه بیرون آید اندر سر آب آید
همچو روغن و بر باد خشک بسته شود و چون او را بکنار برند صافی کنند
و گداز کنند و از انواع عنبر بهترین عنبر شحری است و زمین شحر عمان
و عدن است که اندر کوه این زمین روید و نوعی عنبر است که
او را قاقلی گویند و سپید و چرب باشد و نوعی دیگر است که او را
سلاهطی گویند از شهرها سلاهط افتد و طبع عنبر گرم و خشک

ولطیف است و بیماریهای سرد و دماغی را بسوزاند و پیران را سود
دارد **اشنه** معروفست اشنه را دو الکه نیز گویند هرچه سپید است
بهتر باشد و سرد و خشکست و خشکی او فزون از سردیست و اندر شراب
مردم را بکار آید و اندر شراب قابض نیز کند آن معده ضعیف را
و جگر را و خفقان را سود دارد و قی باز دارد و نفخ بشکند **شکر**
گرم و خشکست بدرجه دوم معده را درشت کند و قی باز دارد و طبع را
خشک کند و احشا را سود دارد **زعفران** اندر بابهای دیگر یاد کرده
آمده است هر که حلوای زعفران خورد خون دل و جگر روشن کند
بادهای مخالف را باز دارد و هر که دو مثقال بیکمجلس بخورد چندان
بخندد که بیهوش شود **صندل** سرد و خشکست بدرجه دوم ضعیفی
معده را و درد سر گرم را و آماسهای گرم را سود دارد و صندل سرخ
سردتر است از سپید **لادن** گرم است بدرجه اول و لطیف
و محلل و منضج و علتهای رحم را سود دارد و موی را قوی کند و ریشها را
درست کند **اظفار الطیب** پارهاء صدفست سپید ناخنی اندر عطرها

بکار آید از جزایر هند و هندوستان آرند و از آنجا که سنبل روید و بعضی از
قلزم آرند و بعضی بابلی باشد گوشت از وی پاک کنند آنکه بهترین
باشد بحری باشد بوی او لطیف گشاینده است خداوند صرع و
خداوند خناق را سود دارد **بهار** گاو چشم را گویند گرم
و خشکست و محلل و آماسهای گرم را نرم کند و بوی او بادها را که اندر
دماغ باشد بیرون کند **اقحوان** نوعی از گاو چشم است میان وی
زرد است و گرد بر گرد وی سپید است گرم است بدرجه سیم و خشکست
بدرجه دوم لطیف گشاینده است برگ او چون برگ گشنیز است و گل
او زرد است و معده را سده بگشاید و حیض بیارد و بوی او خواب آرد
و روغن او رگهای پی را بگشاید و عرق آرد و هم معده را سود دارد
بنفشه سرد است بدرجه اول و تر است بدرجه دوم هر که بنفشه را
با روغن گل بپزد و تخته پاره را بدان تر کند و بر خویشتن برگیرد
فرزند شود و آب دان خشک شود و آماسهای گرم را بگشاید و سینه را
نرم کند و سرفه و درد سر گرم را سود دارد و سوزش چشم و معده را

زایل کند و شراب او ذات الجنب و ذات الریه و درد معده کرم را سود
دارد و سوزش آتش تافتن را ببرد **خیری** لطیف است بگرمی گراید
و خیری زرد معتدل تر است و روغن او عصبها را سود دارد **مرزنگوش**
گرم و خشک است و دماغ را بگشاید و صداع بلغمی و سوداوی و بادها را ببرد
و اگر بسرشته طلی کند نیز زردی بجای باز برد **میصوصه** گرم و خشک است
و لطیف کننده است و گشاینده است و نرم کند **شاهسپرم** گرم
و تر است و درد شقیقه را ببرد و آماس سرد را ببرد و آب جوشیده
معقده را نیکو کند و هر که در بستر بول کند تخم او را با یک مثقال بخورد
رب بخورد دیگر نکند و اگر تخم او را بریان کند و با روغن گل بخورد
خون شکم ببندد و روغن تخم او درد گوش را زایل کند و اندر
وی نرمی است خواب آرد و حرارت دماغ بنشاند و اندر فصل
خریف بوی او زکام آرد **خماخمی** میل بگرمی دارد **نرگس**
معتدل است برگ او دماغ را سود دارد و روغن او عصبها را
قوت دهد و بیخ او جراحتهای عظیم را ببرد باند و عصبهای شسته

بهم پیوندد **گل** مرکبست از چند گوهر و هر گوهری را قوتیست
مخالف یکدیگر قابض است و تخمست سردی و خشکی غلبه دارد و بوی
او دماغ گرم را سود دارد و درد سری که از خون و صفرا باشد
زایل کند و خضاب او نند دماغ گرم و تر را عطسه آرد و معده و جگر را
سود دارد و گل با برگ او نگاه دارد و دندان بنشاند **نسرین**
نوعی است از گل بپارسی نسترن گویند لطیف است و میل
بگرمی دارد و اگر بخورند اسهال کند و اگر از وی گلشکر سازند لطیف
باشد و معده را بگشاید **نمام** گرم و خشک است و لطیف و
محلل است و قوای استسقای و بچه از شکم را زایل کند و حیض
آرد و سده بگشاید و خضاب و غشی و نسیان را سود دارد **نیلوفر**
هر که برگ پخته او را بخورد خضاب و قوای انعطش را سود دارد
و روغن نیلوفر بخورد و مالیدن تن را نرم کند و خشکی ببرد و دار
از جای خون آید بازدارد و همچو بنفشه است لیکن بوی
و خوردن او وقت سردی را زیان دارد خاصه بیخ و تخم او

سوسن سپید گرم و خشک است برگ او بشراب اندر پزند و بر ورمهای
بلغمی نهند تحلیل کند و بیخ او را بپزند و بر خشکی آتش نهند سود دارد
درد و بهق و ریشهای سر را سود دارد گل او را بروغن بپرورند عصبها را
قوت دهد و اندر مغز گرم بکار آید دل را قوت دهد **سوسن بیخ**
معده را قوی کند و سستی را ببرد و اگر در شراب کنند خواب آرد
سوسن آسمان گونه ایرسا گویند از برای آنکه رنگ بیخ او از بیخ
سوسن سپید گرم تر است حیض را بگشاید و کوفتگی عضله را سود دارد و سینه
و ریش شش را از ریم پاک کند و خداوند اختلاج و سرگشتن و لرزیدن
را سود دارد و درد پهلو را سود دارد **یاسمین** لطیف است و بگرمی
و خشکی میل دارد و دماغ تر را و عصبها را سود دارد و اگر بکوبند و
بر کلف مالند کلف را ببرد و اگر چند روز روغن یاسمین در گوش
کنند درد گوش را بنشاند **آذرگون** معروف است گرم و خشک است او را
بر کوبند و بر داء الثعلب طلی کنند سود دارد و اگر چشم زن
حامله برو افتد بار بنهد و هر زنی که او را خشک کرده باز کنند

و بجوشتن گرد زود بار گیرد **مورد** مرکب است از چند گوهر قوت
هر گوهری مخالف دیگر است تلخ است و قابض است و اندروی
رطوبتی لطیف است و گرمی و خشکی اندک است و سردی و خشکی غلبه
دارد هر چه ترکیب او برین گونه باشد طبیبان گویند ترکیب او محکم
نیست از بهر آنکه اجزاء او را مزاج یکسان نیست هر قوتی از فعل جداگانه
کند و گل و مورد و گشنیز و کسنه این هر چهار ازین نوع اند که
ترکیب ایشان محکم نیست برین سبب برین هر چهار منفعتها گوناگون است
مورد و دماغ را قوی کند تخم او گرم تر از برگ او است اسهال خون
باز دارد و معده را و جمله احشا را سود دارد و هر که مورد را بموی مالد
موی را سیاه کند و جعد کند و اگر بر سر طلی کند درد شقیقه را ببرد
و اگر برگ را با آب مورد و با پوست انار بجوشانند و پای بشویند سست
نیک شود البته **سرو** درختی معروف است طبع او
گرم و خشک است بعضی گفته اند که سرد و تر است اما برگ سرو گوهر دو
قابض است و تحلیل کننده است و گوز وی از برگ وی قوی تر است

و سرو چون گرم و خشک است رطوبتها را بگدازد آزاد درخت معروفست
اورا در شهرها دیلم و طبرستان کنار گویند و گرگان زهره زبن گویند
گرمست در درجه دوم و خشک و بوی شکوفه او سده دماغ را بگشاید
آب برگ او موی را دراز کند و شپش را بکشد میوه درخت او
زهرست معده را و همه اعضاء رئیسه را بد باشد معصفر معتدلست
اورا با بنه بر بدن را برد و زبها و ریشهای دهان را سود دارد
شقایق لاله است اگر لاله را بر سر طلی کند درد شقیقه را ببرد و اگر
روغن بود در مالند موی را سیاه کند و اگر در شراب کنند آن شراب
مردم را بی عقل کند و آن از خشکی است و اگر در آب اندازند و اندر
بینی چکانند تری دماغ فرود آرد و اگر بخایند خواب آرد
بر بدن طلی کند پاک کند و اگر بکوبند و شیاف سازند حیض را
بگشاید و اگر بپزند و آب او را بخورند شیر بسیار کند مرو از
بشهر هرو عنز گویند گرم و خشکست اورا اندر میان شراب جوش دن
زود مست کند و تشنگی آرد لفاح بوی او خواب آرد و

و جراحتها را نیز علاج کند و بیخ او اندر شراب یا با آب بپزند و آب
بدهند بی خبر کند و خواب خطمی معتدلست و محلل ورمها و آماسها
را بنشاند و ریشها را بپزاند و سینه را نرم کند و بیخ او بهق و شوخ را از
پوست پاک کند باب اندر شناختن روغنها و منفعت
و مضرت آن روغن بادام گرمست و لطیف عصبها را سود دارد
روغن سوسن گرم و محلل است و عصبها را و درد رحم را و درد گوش
را که از سردی باشد سود دارد روغن نرگس معتدل است و تحلیل
کند سینه را و پهلو را و درد عصبها را سود دارد روغن یاسمین
گرم است عصبها را و گرده را و اندامهای ضعیف را سود دارد
روغن مرزنگوش گرم و لطیف است بادها را که اندر سر باشد تحلیل
کند و سده دماغ بگشاید روغن خیری معتدل است نیز دماغها
سرد را و عصبها را نیک بود روغن قسط درد بندها را و سستی
عصبها را که از سردی بود نافع باشد روغن مصطکی گرم و قابض
باشد اما گوشت بن دندان و آماس زبان و ضعف معده را که

از سردی باشد سود دارد روغن سداب سستی عصبها و ضعف
مثانه و درد گرده را و درد پشت را و درد رحم را و درد پهلو را که
از سردی باشد سود دارد روغن افسنتین سستی معده سرد را نیک
بود روغن بنفشه خنک و لطیف است خشکی و حرارت را زائل
کند روغن نیلوفر خنک‌تر از روغن بنفشه است خواب آرد و
لطیف است و خشکی و درد سر که از گرمی و خشکی بود زائل کند روغن
مورد موی را قوی کند و دماغ گرم را سود دارد روغن بابونه گرم است
و محلل خداوند تب ربع را سود دارد و ماندگی را ببرد روغن
شبت همین عمل کند روغن گل خوردن و مالیدن او ریشهای ظاهر
و باطن و سوزش روده‌ها و مثانه را و درد سری که از گرمی بود زائل
کند روغن گوز طبع گوز دارد معده و گرده را نیک بود و خداوند
اسهال بلغم را روغن مقشر باشد سود دارد روغن زیت
آنچه از زیتون سبز کنند سرد و خشک است بدرجه اول معده را
دباغت کند و آن را بتازی زیت انفاق گویند خداوند اسهال

را نیک بود و آنچه از زیتون رسیده کنند گرمی او معتدل است
و آن را بتازی زیت الرکابی گویند و آنچه کهن گردد و تیز شود
گرم باشد روغن بادام معتدل است معده را نیک نباشد و سرفه را
سود دارد و درشتی سینه و مثانه را سود دارد و سستی بگشاید و خداوند
اسهال را زیان دارد روغن کنجد غلیظ است و اندر گرمی معتدل است
معده را نیک نباشد و او را معمول کنند لطیف شود و منفعتهای او با
منفعتهای روغن بادام نزدیک است روغن گوز هندی از روغن گاو
لطیف‌تر است معده را زیان دارد که کهن به شود و درد پشت
و زانو را سود دارد روغن فستق لطیف‌تر از روغن کنجد و گاو است
جگر و گرده را سود دارد و سده بگشاید و معده را بد
باشد روغن کاکیان بتازی القرطم گویند روغن او
طبع را نرم کند و خداوند قولنج را سود دارد و معده را ضعیف کند
باب اندر ساختن روغنها یکمن روغن با یکمن آب و
گوشت نمک بیامیزند و بهم بزنند و باتش نرم بجوشانند

تا آن آب برود پس از وی جدا کنند و دیگر آب با وی بزند و
بجوشانند تا آن آب برود و روغن بماند و اگر از بهر بیماری
شود که معده او ضعیف باشد اندکی پوست جو و اندکی سعد
کوفته اندر وی بجوشانند نیک باشد باب
اندر شناختن روغنها گرم و خشک روغن گاو و بنفشه و نیلوفر
و بادام و خلاف و کدو و خشخاش سرد است و آنچه روغنها
گرم اندر از ریاحین است یا از عصارات است یا از حبوب است مثل
روغن خیری و سوسن و نرگس و یاسمین و بابونج و سداب و
خروع و بادام تلخ و مثل ذلک و آنچه ریاحین سرد است مثل
گل بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور است و آنچه گرم است نرگس و
سوسن و یاسمین و مانند است در طیوب مثل مشک و عنبر و عود
و آنچه گرم است که بر دماغ را مینهند مثل شونیز و صعتر و جندبیدستر
و مثل هذا فافهم الحکم باب اندر شناختن حالها
انواع شرابها شراب رقیق و تنک غذا اکمتر دهد و زود از معده

دیگر بیرون آید و زود در اندر رگها گذرد و نشاطی
آرد و زود باز گردد شراب غلیظ غذا بیشتر دهد و فربه کند
و دیر از معده بیرون رود و به دماغ دیرتر رسد و نشاط دیر
آرد و مستی دیر باز گذارد شراب معتدل فعلهای او اندرین
دو باب باعتدال بود شراب سپید سخت گرم باشد
و مثانه و گذرگاه بول را پاک کند و محرور را نشاید شراب
زرد گرمتر از سپید باشد و شراب زرد هر چند بسرخی نزدیکتر آید
گرمتر باشد و بلغم را سود دارد شراب آتش رنگ گرمتر از همه
شرابها باشد شراب سیاه غذا بیشتر دهد و گرمی او همچو گرمی آتش
باشد شراب ضعیف بوی وی ضعیف باشد و دیر اندر معده
بماند و محرور را نشاید شراب ناخوش بوی دماغ را زیان
دارد و خلطهای بد را اندر تن جمع کند شراب خوشبوی را
ریحانی گویند خداوند خفقان و غشی را و خداوند ضعف معده را
سود دارد و شراب که قوه او پیدا نباشد ضعیف باشد محرور را نشاید

شراب شیرین مزاج را گرم کند و دیر تر اندر معده بماند و جگر را
سده دهد و سپرز را بزرگ کند و مردم لاغر را فربه کند و سینه را
نرم کند شراب تلخ گرم باشد و طعام را بگدازد و سده را بگشاید
و تن را گرم کند و محرور را درد سر آرد شراب سبز قوی تر از تلخ
باشد بادها را بشکند شراب ناخوش سخت بد باشد و مزاج را
زیان دارد شراب گلوگیر معده را قوی کند و طبع را خشک کند و
محرور را درد سر آرد و مرطوب را شاید شرابی که لون او سرخ
باشد و قوام غلیظ غذا بسیار دهد و شراب سیاه و غلیظ همین حکم دارد
شرابی که از انگور گرمسیر کنند لاغر و قوی تر باشد شرابی که
از انگور کوه پایه کنند یا از انگور زمین سنگناک آمیز قوی تر و خشک تر
از شرابهاست که از انگور زمین نرم کنند شرابها که از انگور زمین نمناک
کنند که بسیار آب باشد تری بسیار کند و بی قوت باشد و مزاج را گرم
و خشک را سود دارد و اختلاف طبایع جای باشد و شراب خم نو بهتر
بود و نشاید که خم شراب زیر زمین کنند و نه اندر جای نمناک و در جای

باد بدانجا نرسد از بهر آنکه بخارهای زمین با وی بیامیزد و بخار شراب
از وی جدا نشود شراب خام زود مست کند و زود دیگر آید و خمار او
سبکتر باشد و تشنگی بیشتر آرد و غذا اعتدال بود و خون را صافی کند
و دل و تن را قوی کند و دماغ را پر کند و بوی دهان را خوش کند
شراب جوشیده دو گونه باشد یکی شیرین و دیگر تلخ اما تلخ اگر
و سبکتر و لطیف تر باطراف رسد و خوشبوی تر از خام باشد
و تشنگی طعام دارد و بوی دهان ناخوش کند و دیر تر مست کند
و اندر زمستان کسی را که سردی غلبه دارد و پیران را موافق باشد
و اما جوشیده شیرین دیر گوارد و غذا بسیار دهد و مزاج را گرم
کند و خون فزاید و سینه را نیک باشد و معده را نیک باشد و
طبع را نرم و گرم کند و اندر جگر سده آرد و سپرز را بزرگ کند و
استسقا آرد و اندر گرده و مثانه ریگ تولد کند و بسیار خوردن
هیچکس را نشاید شراب نو تری اندر وی بیشتر از کهنه باشد و اندر
معده نفخ آرد و دیر گوارد و دماغ را تر کند و خوابهای شوریده نماید

وطبع را نرم کند و خداوند مزاج گرم را و خشک را سود دارد **شراب**
کهن گرم و خشک باشد و بماره و نزدیکتر باشد و بخار دماغ خشک
کند و حواس را سود دارد و بادها را بشکند و طعام خام فسرده را
بگدازد **شراب صرف** پیران را و خداوند فالج را و انواع قولنج را
و بادها را که اندر معده و امعا باشد سود دارد و مردم لاغر و
محرور را زیان دارد **شراب ممزوج** کسی را که دماغ ضعیف باشد
و خون غلبه دارد و رطبها دارد سود دارد و اندر تابستان
ممزوج بیشترین مزاج را موافق تر از صرف بود **شراب**
مویزی خشکی در آن بیشتر از آن باشد که اندر شراب انگوری و ازو
و غذا اکمتر از آن دهد اما مویز رسیده باید که باشد و
کسی را که مزاج بسردی و یا بخشکی گراید اندر معده باد کند و درد
با سودا بیامیزد و کسی را که اندر معده و امعا رطوبت باشد
نشاید مگر جوشیده **شراب خرما** گرم و تر باشد و طبع را
نرم کند و ثقل از معده و امعا بیرون آرد و سینه نافع باشد

و تشنگی آرد و اندر جگر سده آرد و با سودا بیامیزد و چون
سیاه را بطر کند و تن را غذای قوی دهد و فربه کند و تشنج اندر
پوست پدید آرد و این شراب سخت سود دارد مگر گاه گاه برفق
معالجه قولنج را سود دارد و شرابها که از برنج و گاورس و ارزن و
مانند آن کنند اگر شراب گویند و از آن فعل و منفعت شراب
نیاید مگر برای دماغ و گرانی سر و شراب هم ازین جمله باشد و از وی
فعل شراب نیاید **باب اندر شناختن طبع و مزاج** و منفعت
و مضرت حبوب **گندم** گرمست بدرجه اول و اندر وی خشکی
معتدلست و تن مردم را غذا بیش دهد از دیگر حبوب و سبب آنکه از وی
بسیار گونه نان پزند و مضرت و بصلاح آوردن نانها را باید دانست
نان میده از معده دیرتر از خشکار بیرون شود و نفخ بیش از آن کند و از
وی سده کرده و سنگ مثانه تولد کند و خداوند اوجاع مفاصل او کمتر
ازو باد و ریح باشد و مردم قولنجی را زیان دارد و اصلاح او آنست که
خمیر او بیشتر کنند و بوره اندر کنند و کسانی که ازین خورند سکنجبین

بزوری بکار دارند **نان خشکار** از وی چون سودائی خیزد و این
مضرت تنها بنان از زره سبوس باشد آنچه مضرت او کمتر باشد از بهر آنکه
تن مردم از وی غذا اکثر یابد و مردم را ضعیف کند و اثر پیری پدید
آرد و رنگ روی را ببرد و این نان را با شیر یا با چربی و با شیره و روغن
شکر باید خورد **نان فطیر** بادناک باشد و قولنج را زیان دارد و
سده و سنگ مثانه از وی تولد کند دفع او هم دفع نان سبوس باشد
نان بی نمک بد باشد غذا اکثر دهد و دیر از معده بیرون شود لختی انجیر اندر
باید کرد و اگر نفخی آرد بشراب کهن یا کمون باید نخست **نان کماج**
بد بود و در وی قوت خاکستر بود و میان خام و لزج باشد
دفع مضرت او همچو دفع مضرت نان بی نمک باشد **نان جو** سرد و تر است
و غذا کمتر از گندم دهد و بادناک باشد و از نان جو بن معده و روده‌ها را
تسکین کند اما زود بیرون شود بدین سبب طبع را نرم کند و
پست جو نفخ کمتر دهد و طبع را خشک کند و غذا اندک دهد و
باشکر باید خورد و پیوسته خوردن نانها جو تن مردم را نزار کند

تا او را حل کند **گوشت قدید** نمک سوده گرم و خشک باشد
نمک ناسوده گرم باشد و قدید بگیرد تا اول او گشنیز بود گرم باشد و بسیار
خوردن او گر و خارش آرد و خون سودائی کند و کسی را که استفراغی
زقی باشد سود دارد خاصه که از سوی باشد و اگر قدید را لخت اندر
سرکه تر کنند یک شبانه روز بگذارند و بعد از آن بپزند تشنگی بیارد
خشکی بجا باشد و اصلاح قدید آن است که او را یک شبانه روز در آب نهند
و او را با چیزهای چرب بپزند و با روغن کنجد یا با روغن گاو تا مضرت
خشکی ببرد و از پس او شراب شیرین خورند و اگر از خوردن قدید
تشنگی خیزد سکنجبین انار باطل کرد انه و اگر حلق از وی خشک
شود جلاب انار آن را باطل کند **سر بریان گوسفند** تری آن از
بز بود و سر آنچه از هر دو بیشتر باشد خشکتر بود و اندر جمله سر غذای
قوی دهد قولنج و کسانی را که طعام نگوارد نشاید خورد و کسانی را که
بگوارد قوتی تمام دهد و بهترین سرها سر بزغاله باشد پوست چهار
پا کوش از بهر آنکه او را حرکت بسیار باشد سبکتر باشد و غذا بیش دهد

وچشم چرب تر باشد زود تر رود و زبان هم سبک بود و مغز تر
باشد و معده را بپالاید و او را بهتر و خردل و انگاه خورند و
چشم با نمک بسیار نباید خورد و پوست غضروف و لب غلیظ تر باشد
و نشاید خورد و قولنج از آن تولد کند و بریان بیرون نشاید خورد مردم
را بیقرار کند و گرانی نفس آرد و دوا آنچه با نمک باید خورد و بعد
تا سه ساعت از خوردن چیزهای دیگر پرهیز کند تا از رنج او ایمن بود
و شهوت طعام بنشاند مقداری شکر یا فانیذ بخورد **پاچه** غذا
اندک دهد و خون لزج تولد کند و کسی را که استخوان شکسته باشد و
بسته باشد سود دارد و تشنگی را سخت کند و اسهال خون را و ریش
رودها را سود دارد و بسیار خوردن قولنج آرد و هرگاه که او را بسرکه
و انگدان بپزند اصلاح او باشد و از مضرت قولنج ایمن باشد **ابا شکنبه**
دیر گوارد و زهومت ناک باشد و غذای او خسیس غذای گوشت
اندک باشد اصلاح او بسرکه و سداب و کرفس بود و نباشد و جگر از وی
خلط غلیظ خیزد و لیکن خلط بد نباشد و جگر بره و بزغاله بود

وجگر بط و جگر مرغ خانگی از جگر همه جانوران به باشد خاصه
جگر کنجشک هرگاه که مصروع بخورد بجنبد و لیکن شبکوری را بهتر دارد جگر
گرگ کسی را که درد جگر باشد سود دارد و جگر بز را از برای محروران
بسرکه و گشنیز و کرفس علیه کنند **سپرز** غذای او بسودا آید و دیر گوارد و
زهومت ناک باشد اصلاح او بدار چینی و پلپل است **دل** گوشت
سخت دیر گوارست و غذای نیک دهد اصلاح او به پیه و انگاه در روغن
زیت کنند **شش** غذا اندک دهد و دیر گوارد و اصلاح او بسرکه و کرویا
نهند سه ساعت پس بریان کنند شش بره و بزغاله باید دیگر بکار باید
پیه و مغز بسیار فضول باشد و بسیار خوردن پیه بلغم فزاید و پیه بط از پیه
دیگر جانوران است و پیه خوردن زود ملالت دهد و پیه اشتر گرم باشد و گرمای و
تشنج را سود دارد و پیه گاو تری بسیار دهد و پیه بز قابض تر است و
سوزش رودها و ریش رودها را سود دارد و پیه جانوران پیر از آن گرمتر
باشد **مغز استخوان** کم فضول تر از مغز سر باشد و غذای آن بهتر و
بیشتر باشد اصلاح او نمک باشد و زیره و کرویا و انگدان و دار چینی

و پس سپید خایهٔ چهارپایان غذای که از خایهٔ جانوران خرد دیگر
از بستان باشد و بهر دو به گوارند و بستان تری فزاید و خایهٔ
جانوران جوان به باشد و اگر گوارد غذای بسیار دهد و خایهٔ خروس
فربه و نیک باشد و باه را سود دارد گوشت بره و بزغاله بسبب تری که
اندروی باشد غذا اندک دهد و لزج و حال او چون حال بچه باشد
گوشت ماهی هرچه کوچکتر باشد گوشت او نازکتر باشد و لزج
باشد و سخت فربه نباشد و رنگ او زرد و یا سیاه نباشد و ماوای
او اندر آب پاکیزه باشد یا بر ریگ بر زه گوشت او لطیف تر بود و زود
گوارتر باشد از بهر آنکه سخت فربه نباشد و سبب آنکه سخت فربه نباشد
آنست که پلیدیها در پایان جوی آب باشد مثلا از شهری بیرون
آید کمتر باشد برین سبب پاکیزه و خوش طعم و خوش بوی باشد
و زود گنده نشود و هرچند زرگتر باشد غذا بیشتر دهد لکن خلط
غلیظ تولد کند و هر ماهی که بوی ناخوش دارد بسبب آن باشد و ماوای
او اندر آب پاکیزه دارد و رنگ او زرد باشد یا سیاه به باشد

اصلاح

اصلاح او آنست که او را با روغن گوز یا با روغن زیت بریان کنند
و پس از آن نمک خورند و تشنگی را صبر کنند و بریان کرده بی روغن
سبکتر باشد از آنکه بروغن بریان کنند ماهی شور گرم حالی
باشد از آنکه از و بلغم زجاجی تولد کند لیکن شیر بلغم شور تولد
و آن بلغم شور گرد و خارش آرد و بسیار خوردن آن مزاج را
تباه کند و باشد که باستسقا کشد از بهر آنکه تشنگی آرد و او را
گرسنه اصلاح او آنست که او را بسرکه اندر نهند و بروغن بریان کنند
و از پس او فابند عسل خورند و محرور را سکنجبین دهند و از گوشت
ماهی گوشت دنبال او لطیفتر باشد و گوشت پشت از بهر آنکه
حرکتهای ماهی بیشتر به دنبال باشد و ماهی زود آب طبع را
خشک کند و گرانی طعامهای چرب از معده ببرد و لیکن از
وی اندکی بکار آید و مردم محرور را بسرکه باید خورد و مبرود
با عسل و روغن گوز باب اندر شناختن منفعت و مضرت
آشامیدن و باز داشتن مضرت آن سکنجبین مردم گرم را سود دارد

و مرطب ریه است سبب آنکه رطوبت برد هم سود دارد و هر درد شکم دوانی
و قولنج را و سپرز را و هر عضوی را که از عصب است چون معده و
رحم و مثانه را زیان دارد و از بهر مرطوب اصلاح او آنست که چاشنی
انگبین کنند و کرویه و جوزبویا و قرنفل و سداب و کرفس و پودنه و گر
خوش کنند و زعفران تمام اندر کنند و اندکی انجدان اندر کنند و از بهر
محرور چاشنی سکنجبین کنند و از ترها کنند و کرفس کنند اسفیدبا
مطلق شوربا است و او غذای نیکست همه مزاجهای معتدل و
مردمان تن درست را بسازد و با صلاح حاجت نباشد مگر مردم
محرور را بغایت خاصه که اندر روزگار گرم خورد اصلاح او آنست که
از پس او آب سرد خورد و مقداری از آب غوره با چیزی ترش خورد
و مردم صفراوی و خون افزار را نشاید و بروزگار سرد موافقتر
باشد دوغبا و جغراتبا غذای بسیار دهد و دیر گوارد
و جز کسی را که معده او گرم باشد نشاید و اندر فصل گرما باید
خورد و اصلاح او سداب و سیر و پودنه و روغن زیت باشد

و حلوا با فانید و شراب مرز و زنجبیل زود زود با گوارش و مانند
آن مبرود را نشاید خورد البته و گوشت هیچ گونه بدوغبا نشاید
پخت ترفبا و زرشکبا همچو دوغبا باشد و اصلاح او همان
باشد و غذا این و بهتر از غذای ترفبا است و از پس او چیزهای
تر و فقاع نشاید خورد زیره با غذا اکثر از سفیدبا و دوغبا
دهد از بهر آنکه لطیف است و صفرا بنشاند و طبیعت را ببرد و
محرور را موافقتر بود و معده ضعیف را نشاید و از پس او چیزی که
معده را قوی کند باشد بکار دارد و در خورد حال چون مصطکی و
پودنه و زیره و معده که گرم باشد با نار و آبی و سماق قوت
دهد غوره با مردم گرم مزاج را موافق بود و اندر تابستان
بیشتر باید خورد و قولنج را و کسی را که از باد و سردی رنج باشد
نشاید خورد و از پس او میوه های تر نشاید خورد انار با
و زرشک با و سماق با همه بیکدیگر نزدیکست صفرا را بنشاند و
طبع را خشک کند و مبرود را اصلاح او عسل و نبات باشد و حلوای

انگبین و معجون کرم و سماق با و نار با معده را بهتر از غوره باشد
و زرشک جگر گرم را موافق تر بود و غوره با مزاج صفراوی
را سازنده تر بود و خداوند سرفه و درد سینه را ازین اشها
نشاید خورد البته **تنک با و آلو با** سرد است هر دو صفراوی
نیک باشند و طبع را نیز کند و بدیگر ترشیها چون سماق با و غوره
با و غیر آن نزدیک باشد و خداوند سرفه را از ترشیها این اوفق
تر باشد خاصه با سفاناج و مغز بادام اصلاح کند **قلیه و الگام**
قلیه سرکه هر دو غذای نیکست و معتدل است و چون مزاج را
اندر هر فصل موافق باشد از بهر آنکه مردمان مرطوب را سده آرد
و سقر دکر و یا و پودنه اصلاح کند و از پس او چیزی موافق
خورند چون حلوا و معجون کرم و انگبین و محرور را اصلاح او
بسرکه و الگام و غوره کنند **زبیبی و کشمش** هر دو غذای
قویست و از نفخ خالی نیست و میل بگرمی دارد **کرنبی و**
قنبیطی قنبیط خاصه کرنب را که نبطی بتازی خوانند سوداوی

تولد کند و کرنب را نرم دارد و شراب خوارگان را بسیار
خوردن شراب یاری دهد و خمار شراب را بشکند و قنبیط
بیماریهای چشم و گرانی سر فزاید و خوابهای شوریده نماید و هیچ
در پیوسته نشاید خورد دفع مضرت او بسکنگبین و شراب
صافی کند **شلغمی** باد کند و غذای بسیار دهد و باه را سود دارد
و چشم را روشن کند و از رطوبت خام تولد کند و خوابهای
قولنج را زیان دارد و دفع مضرت او گزر و عسل و جل و سبل و گونه
و پودنه باید کرد و محرور را سکنگبین و عسل جلی دفع کند اما گزر
آنچه از وی سازند گرده و مثانه را سود دارد و قولنجی را از
نفخ بود **عدس** نفخ کند و سودا فزاید و چشم را تاریک کند
و دفع مضرت او بگداب و پودنه و عسل و زعفران باشد و شراب
صافی **هریسه** قوت بسیار دهد و فربه کند و قولنجی را و کسی را که
اندر گرده و مثانه سنگ افتد و اندر جگر سده باشد زیان
دارد و اصلاح او آنست که بگوشت گوساله یا بگوشت مرغ

۲۰۴

سازند و بیشتر از زود ور دارند و برکه و انگاه خورند و با پلپل
و دارچینی و مصطکی بسیار کنند و با روغن گاو و مسکه بهتر بود و مرطوب
از پس او زنجبیل پرورده یا سفرجل عسلی خورد و محرور از پس او
سکنجبین ساعت سپس خوردنی پلپل بریان غذای بسیار دهد
و قوت فزاید و دیر گوارد و معدهٔ قوی را نشاید و برخی گوشت
هست که باید خوردن تا زود هضم شود و اگر گوشت لخت لخت
در برگ نهند و انگه بریان کنند زود تر هضم شود اگر گوشت لطیفتر
باشد غذا کمتر دهد کباب دیر گوارد و خاصیت کباب
آنست که اگر آب او بگیرند زود غذا کند و اگر لخت اندر برگ
نهند پس کباب کنند زود تر گوارد و از پس کباب و بریان زود
آب نشاید خورد و اگر بدل آب شراب خورند یک وقت دهد
گرده تا گرده غلیظتر از بریان باشد باب اندر شناختن
منفعت و مضرت نارد و کامها و اچارها و آنچه بدین
ماند و دفع مضرت آن فرده و طعام عادت چنان رفته است که

انچه

۲۰۵

آنچه از گوشت بزغاله کنند فرده گویند و آنچه از گوشت گوساله
کنند آنرا اهلام گویند و اگر ازان در تنگ کنند بدین سبب اهلام غلیظتر
از فرده باشد بدان سردی هم نباشد و فرده کسی را که جگر گرم بود
موافق بود و خون و صفرا نشاند و مضرت هر دو قمع مضرت
سکباج باشد مصوص بدان نزدیک باشد مگر انکه از کبوتر بچه
سازند و سداب و سیر اندر کنند البته مرد گرمی را باید که مصوص
از مرغ خانگی یا از تذرو سازند بعوض سداب کرفس کنند و سیر نکنند
البته کامه کبر معده را به باشد و تشنگی آرد و گرمی فزاید لیکن
لختی رطوبت را ببرد و شهوت طعام را بجنباند و فضل طعام را از
معده و رودها فرود آورد و کامها همه که شور باشد همین فعل
کنند و پیوسته نشاید خورد که خون را تباه کند و خارش آرد و برگ
ازو اصلاح آرد کبر بسرکه سپرز را کم کند و محرور را موافق
بود و سده بگشاید و مرطوب را نیز به باشد از بهر آنکه لختی رطوبت
را ببرد و پیاز بسرکه بهتر ازو باشد سیر بسرکه از ترشها و اچارها

مردم مبرود را بهتر باشد **اشترغاز** و بیخ انگدان از بهر دو بهتر
بود از بهر آنکه سرگرایشان لطیفتر بود و جرم او در معده بسیار
ماند **پیاز دشتی** مرطوب را نشاید و محرور را سود دارد **خیار** که
حرارت تشنگی بنشاند لیکن اندر معده دیر ماند اگر از
پس قلیها خورند و یا طعامهای غلیظ چون دوغبا و زیربا **شلغم**
بسرکه غلیظ باشد و سرکه و خردل اگر لطیف کند **بادنجان**
بسرکه صفرا بنشاند و بشکند و سده بگشاید **زیتون** گرانی طعامهای
چرب را ببرد و شهوت را بجنباند و سده را بگشاید و طبع را
فرود آرد و معده را قوی کند و لیکن تشنگی آرد و سرکه تشنگی او را
باطل کند **انگام** از آرد جو کنند و از نان جوارم و خلط بلغم
لزج را از قعر معده برآند و شهوت را بجنباند و کسی را که اندر
روده ها رطوبت باشد که از آن کرمها تولد کند او را ببرد و پیشتها
عفن را اگر اندر حشا باشد بشوید و لیکن تشنگی آرد اگر او را
با سرکه یا مزه تشنگی بنشاند **ماهی آبه** اندر گرمی و خشکی دون

انگاه است طبع را نرم کند و معده را و روده ها را بپزاند و شهوت
آرد و خداوند درد روده را سود دارد **شلماب** از مار دان گنج
اگر شوربا شد تشنگی آرد عادت او چنین است که بیک او بسیار کنند
تا زود تباه نشود و لیکن نفخ آرد و اندر فصل گرما حرارت بنشاند
محرور را سود دارد و برودت را و وجع المفاصل و ضعف عصبها آرد
زرماورد زرماورد را بخراسان نواله گویند قولنجی را اگر از باد
ریح باشد زیان دارد و از جمله طعامهای سنگین است و بهتر آنست
که از گوشت لطیف سازند چون گوشت بزغاله و بره و زرده خایه
مرغ خانگی و سداب و کرفس بسیار کنند و با سرکه و انگاه خورند مزاجهای
معتدل را بدین گونه بهتر باشد و مبرود را با اسپس و اشترغاز
و زرده خایه مرغ خانگی و سداب و گوشت بره به بود و محرور را
سینه مرغ مصوص و زرده خایه و کوک کشنیز تر بد کنند و با سرکه
خورند **باب اندر شناختن منفعت سپیدبا و زیربا**
و آنچه بدین ماند و دفع مضرات آن و تفضیل آن **سپیدبا** اندر

سردی و تری فزون از معتدل است و رای او کمتر از گرمی نرم است
و مرکبست از آب و پنیر و روغن و آب اندر شیر اشتر و شیر خر
بیشتر است و دو شیر لطیف و شوینده تر است و شیر بز اندر میانه لطیفتر است
و آب اندر شیر او لطیف و زداینده است و اندر وی بسیار تیزی
نیست و پنیر بیشتر است و زمینی است و روغن کم است و چون شیر
اشتر لطیفتر از روغن است لیکن سبب آنکه گوهر روغن غلیظ تر
و چرب تر است واجب کند که حرارت روغن قوی تر بود از بز بود
از بهر آنکه چربی ماده حرارت است و گفته اند که شیر اشتر و از گاو
کمتر است سبب آنکه روغن او بیش است و پنیر میان این و آن است
و حال شیرها از چراگاه بگردد و اندر فصلهای سال بگردد و همه
شیرها از پس زادن چند گاه غلیظ باشد و تولد شیر از خون است
که پخته و رسیده است و هر گاه که این خون به پستان میرسد قوت
مغیره پستان این خون را برنگ خویش باز می آرد از بهر آنکه
گوشت پستان سپید و نرم است و میل بسردی دارد و شیر مردم معتدل

شیر بعضی [illegible]

و مرطوب را از بهر آن زیان دارد که او میل بسردی دارد گزیدن
شیر باید دانست که بهترین شیرها شیر زنان است از بهر آنکه زاینده
تر است و غذا دهنده تر همه شیرها اگر از پستان توان مکیدن سود مند
تر باشد و گرنه آن ساعت که بدوشیده اند در حال بخورد از بهر آنکه
بخاری را که شیر خر باید داد حاجت افتد که خر را پیش بالین او آرند
تا فی الحال بخورد از بهر آنکه شیر او تازگی و لطافت که او راست
زود از حال بگردد و شیر سپید باید و خوشبوی و خوش مزه و بقوام
چنانکه قطره او بر ناخن بایستد چنین باید که باشد و هر حیوانی که شیر
او را بکار برند تن درست باید که باشد و تمام گوشت او معتدل اندر
فربهی و لاغری و لاغر بسیار نیک نباشد و تا چهل روز از وقت
زادن شیر غلیظ باشد و شیر جوان جوان تمام رسیده نیک باشد
و از آن حیوان اندک سال تری بیش بود و حیوانی که او در تاختن
و ریاضت کمتر باشد شیر غلیظ تر باشد از بهر آنست که گفته اند که
شیر بز بهتر است زیرا که بز ریاضت بیشتر کشد و آب کمتر خورد

وعلف او نباتهای تلخ خوش مزه باشد و شیر حیوانی که نیک
باشد و تری کم دهد و شیر حیوانات اهل خانه اگر بسیار خورد غلیظ باشد
و شیر حیوانات اهل سپید تر از شیر دیگرها باشد و شیر بهاری تنک تر
دهد و تابستانی غلیظ و چرب باشد و شیر اشتر رقیق تر از همه شیرها
باشد و پنیره و روغن کم دارد و شیر اسب و شیر خر از آنست جالینوس
گوید که شیری که نمد باشد مضرت او بدان حد است که همه خلطها را در تن
تباه کند و گوید که من دیدم که کودکی را که شیر ماده داده بود همه تن کودک
ریش گشت **خاصیت شیر** باید دانست که هر که شیر خورده باشد
بدان ماند که بر سر طعام مخالف بکار برده باشد از بهر آنکه آب او
زود بگذرد و اسهال کند و پنیر او اندر معده و روده‌ها دیر ماند و بود که
معده را بجا لاید پس هرگاه که شیر خورده شود قوت آب آن که اسهال
کننده است و قوت پنیر که ضد اوست هر یک کار خویش را از وی گیرند
و ما یکبار باز گشتند و روغن با قوت آب یار شود و اندر
روده‌ها بچسبد گرد و باد و نفخ پدید آید پس کار بدان باز آید که

اگر دل گرم با وی نباشد و با وی برابری نکند و بر شکم هیچ موی نباشد
جگر خشک خون او غلیظ و اندک و اورده صلب باشد و تن خشک
باشد **جگر تر** چون بسیار تر باشد اورده نرم باشد و همه اندامها
نرم باشد اگر با دل خشک برابری نکند **جگر گرم و خشک** موی بر شکم بسیار
باشد و خون بحت غلیظ باشد و اندک و صفرا بسیار تولد کند زیادت
از همه مزاجها و اندر کهلی سودا وی بر شود و اورده فراخ باشد و
صلب و همه اندامها همچنین باشد و باید دانست که سردی دل کار گرمی
جگر را باطل نتواند کردن **جگر گرم و تر** خون این مزاج از همه مزاجها زاید
باشد و موی لختی کمتر از مزاج گرم و خشک باشد و رگها غلیظ باشد
و همه اندامها گرم و تر باشد و کیموسهای بد بسیار تولد کند و بسیار
بیماری باشد و هر گاه که گرمی بر تری غلبه دارد کیموسهای بد کمتر
باشد **جگر سرد و تر** حوالی شکم و جگر از موی برهنه باشد و خون
با رطوبت آمیخته باشد و اورده باریک و اندامها نرم باشد
و اگر حرارت دل غلبه نکند **فصل پنجم** اندر شناختن

مزاجها بمعده **معدهٔ گرم** را که از بدن طعام فزون از آرزو باشد و
طعامها که اندر دیگر معده دیر گوارد اندرین معده نیکو گوارد و طعامها
که اندر دیگر معده نیک گوارد بخلاف او اندرین معده بسوزد و درد
ناک شود و باشد که درد سر کرد **معدهٔ سرد را** آرزوی طعام فزون از
گواریدن باشد و طعام ترش شود و آروغ ترش آید و طعامهای سرد
آرزو کند و آن بهتر تواند خورد و از آن بیمار شود **معدهٔ تر** تشنگی
اندک باشد و چیزهای تر آرزو کند **معدهٔ خشک** را تشنگی بسیار باشد
و اندک آب او را کفایت باشد و اگر آب بسیار خورد بر وی گران
گردد و خورد و چیزهای خشک آرزو کند و بسیاری آن زیان دارد
و فرق میان مزاج اصلی و عارضی آنست که صاحب مزاج اصلی چیزهای مانند
مزاج خویش آرزو کند و صاحب مزاج عارضی چیزهای مخالف مزاج آرزو
کند مگر که روزگار بر آید و مزاج عارضی همچون مزاج اصلی گردد آنگاه وی نیز
چیزهای مانند آرزو کند **فصل ششم** اندر شناختن مزاج جگر و
اوعیهٔ منی **خصیهٔ گرم** خداوند خصیهٔ گرم را ابزار و حوالی آن موی بسیار

شربتی سه درم **صفت ایارهٔ فیقرا** فیقرا بزبان یونانی تلخ است و اصل
دارو صبر است فیقرا بدین گونه کنند بگیرند سنبل و سلیخه و مصطکی و اسارون
و عود بلسان و حب بلسان و زعفران و دارچینی از هر یکی یک درم صبر سقوطری
دو بار چندین همه داروها به مثقال چهار درم حل کنند و داروها را بدان بسرشند و
جمع کنند صفت ایارهٔ فیقرا پاک کردن دماغ و پاک کردن معده و گشادن
سدّه‌هاست اما اگر کسی را منفعت کشتن وقتی رنجه دارد از بهر وی اندر ایارج
بجای زعفران گل سرخ باید کرد و زعفران نشاید کرد **صفت حب شبیار**
از جهت دماغ گرم بگیرند هلیلهٔ زرد سه درم گل سرخ و مصطکی از هر یکی یک درم
کثیرا یک درم صبر ده درم شربت دو درم و نیم **صفت حب لطیف** خداوند
نزلهٔ گرم را بگیرند بنفشه دو درم ربّ السوس یک درم تخم خشخاش و بادیان یک درم عسل
چهار چندین که از داروها بدان بسرشند **صفت معجون لوزی** که صفرا و
بلغم فرو دارد بگیرند مغز بادام شیرین پنج درم صعتر ده درم شکر طبرزد بیست
و پنج درم صمغ دو درم مصطکی یک درم شکر اندر گلاب بگدازند و قوام آورند
و داروها بدان بسرشند شربت یک مثقال و اگر بجای مصطکی زعفران کنند

صواب بود و اگر چهار درم افتیمون و چهار درم تخم بادیان اندر گلاب تر کنند شب
در وی که چهره باشند کنند صواب بود و شربتی یک مثقال باب
شانزدهم اندر تدبیر قی کردن کسی را که سینه تنگ باشد و بر فربه شده باشد
و گردن دراز و چهره سپید باشد قی شایسته نبود و کسی را که در سینه تماری
بود هم شاید نبود و کسی را که نحیف و زیر بود که دماغ ضعیف بود و او را [وارد فی]
مسهل او بیشتر باشد از قی کردن و از داروهای قی انگیز بی خطر بود تخم ترب
دو درم و تخم شبت یک درم بوره نان چهار دانک بکوبند و با سکنجبین بسرشند
و پیش از طعام بخورند و طعام ماهی شور و شوربای گندم و نخود و لوبیا و برگ
شبت و ترب در وی جوشیده و اگر زرد با خلف دین بخورند و خربزه
گزر و ترب خوردن پیش از طعام بر قی یاری دهد و اگر ترب را پاره زنند
چند درم اندر عصاره کنند تو بر تو و میان هر دو نمک سوده پراکنند و
سکنجبین عسل بر آن کنند و یک شب بنهند و روز دیگر پیش از طعام از آن
ترب چندانکه ممکن بود بخورند و اگر سکنجبین بخورند و طعام بخورند و آب
نیم گرم که تخم ترب و شبت اندر وی پخته باشند و قدری بوره در وی

نسخه

حل کرده بقی بخورند مقصود حاصل آید و پیاز نرگس دو یا سه در میان طعام و
یا ماهی بخورند قی آرد و بیخ خربزه کرم و خشک کرده و کوفته و بیخته دو
درم با شراب سکنجبین عسلی قی آرد و پیش از قی کردن روز ناهار را روغن
گل با روغن بادام چرب کنند صواب بود و از پس قی کردن آنگاه کرو
خورد و سعتر صواب بود و بعد از آن مقدار ده درم آب سیب با جوکی
مصطکی بدهند تا اگر روی معده آورده باشد بجای معده باز آید
و معده را قوت دهد و اگر قی کننده مبرود باشد دانگی عود هندی کوفته
با آب سیب و مصطکی بدهند و گلشکر نیز با مصطکی صواب بود و اگر چشم
ضعیف بود و افتاده بود چشم ببندند و بربندند و پس قی کنند و چون
فارغ شوند چشم را با آب سرد بشویند باب هفدهم اندر
تدبیر رگ زدن اگر کسی از بهر تباهی خون رگ زنند تا رنگ خون بگردد
نباید بست که از ضعف ترسند و اگر از بهر بسیاری خون رگ زنند تا قوت
بیرون کنی نشود نباید بست که از ضعف ترسند و اگر سبب آماس رگ زنند
تا رنگ خون بگردد نباید بست که از ضعف ترسند یا آماس فرو نشود از

بهانگر اما کسی را که رگ زند و خون ستبر باشد و به دشواری بیرون آید پس
بجنبد رگ تا بیرون آید کردن مردم صفراوی را از غشی نگاه باید
داشت وقت رگ زدن پیش از فصد غشی باز دارد و اگر در حال غشی وقت فصد
غشی زایل شود و وقت آید صواب آن بود که پیش از رگ زدن
برمانی اندر صفرا شراب انار بنشانند یا شراب غوره و مانند آن مرطوب را
بیسه دهند با آب شراب نعناع یا جلاب که در وی قرنفل و مصطکی و
جوزبویا پخته بود و خداوند تب را در میان تب رگ نشاید زدن
الا کسی را که سبب تب بسیاری خون و تب پیوسته بود و گمان آرد دو انشیند که
خلطی دیگر با خون آمیخته است و آنرا که درد سخت باشد سخت در نشاید
و پس رگ زدن از بهر آنکه درد اخلاط را بجوشیدن کشد و رگ زدن خلط را
سوی بیرون کشد و میان دو کشیدن منازعت و اضطراب پدید آید و
آنکه رگ زند غذا اگر باید خوردن و از پس قی و از پس جماع و از
پس اسهال و گرمابه و رنج و از پس هیچ کاری که تن را آرام کند و مسام
گشاده کند و از پس تخمه رگ نشاید زد و اگر ضرورت بود سه روز

باید دو روز باید که در میان رفته و از پس رگ زدن اندکی بیاساید
بود لیکن نباید خفت از بهر آنکه کسلانی آرد و باشد که اختلاج افتد
و ضعف آرد اما رگها که بیشتر زنند قیفال است و باسلیق و اکحل و
اسیلم و باسلیق ابطی و صافن و عرق النسا را و منفعت جگر او سپرز و
علت ذات الجنب را و شوصه و دردهای پیرین را سود دارد و اسیلم
رنبال باسلیق است از دست راست جگر را سود دارد و از دست چپ سپرز را
و گرد خارش را سود دارد و صافن چون از بالا فرود آرد و حیض بگشاید و
خارش و ریش فقب و خایه را سود دارد و اندر زیر زانو رگیست که آنرا
مابض خوانند گشادن او درد اخس را و درد پشت را و بواسیر را سود دارد
و فصد او عرق النسا را ببرد و اندر بیشتر وقتها که باسلیق را ببندند ناگاه باد
گیرد و ناهمواریها پدید آید چون عدس و خلد باید نهاد و گشودن به
آهستگی مالیدن و باز بستن و اگر دیگر بار همچنان شود دست ازوی باید داشت
و رگی دیگر باید زدن و باسلیق ابطی بجای او بود و رگی دیگر که همچنین باد
گیرد آن رگ را نشاید زد و اگر بیشتر بسر آن بازآید تا از دو قه بماند

نهادن و به بستن و دست دیگر و پای دیگر بستن تا خون میل بدان
جانب کند و دست مجروح بر بالش بزرگ نهادن هرگاه که از بستن
رنج یابد بباید گشادن و باز بستن **صفت لزوق** بگیرند دم الاخوین
و عنزروت و شب یمانی و قلقطار و گلنار و صبر از هر یکی یک درم [illegible]
عربی دو درم بکوبند و بیزند و به سپیده خایه مرغ سرشته و
با پاره در برخ رگ کش یا با قیر یا با خانه عنکبوت بر جراحت گذارد
آن بر نهادن و بستن و ده روز نباید گشادن و پس از ده روز
باز گشادن و باز بستن و هر چند روز نگشایند و باز به بندند تا معلوم
و اندرین میان نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد و نشان برستن رگ جهت
شریان است که نبض ضعیف گردد و خون شریان تنک و زرد و روشن
بود و حرکت بیرون آمدن خون به نظام بود و کودکان را بهران را
حجامت بجای فصد بود و کودک تا از شیرخوارگی بر نگذرد حجامت نباید
کرد و بزرگان را پس از شصت سالگی نباید و بیست روز پیش از آن
شعرای یمانی و بیست روز پس از بر آمدن او رگ نشاید زدن و نیز دارو

به پخته

خوردن و نه حجامت کردن و بر آمدن او آن وقت بود که آفتاب
بر درجه بیست آید و او بر روز نوزدهم ماه بود از ماه تموز و اول ایام
باحوره بود والله اعلم بالصواب **باب پنجم** اندر تدبیر
مسافران هرگاه که عزم کسی سفر کرده آید آنچه دانسته که در سفر از آن
چاره نباشد چون گرما و سرما و غذاهائی که در سفر عادت رفته است
و بی خوابی و پیاده رفتن و مانند آن تن را با همه خوی باید کرد و پیش
از بیرون رفتن سفر با گرما و سرما که باندازه باشند خو کند و از آن
نوع طعام را ساختن گیرد که در غربت یابد و اندر سفر طعام وقت فرود
آمدن بمنزل خوردن و تا وقت برنشستن طعام نباید خوردن و باید که چنین
سوار نشود تا طعام بمعده خاسه نگردد و طعام را چنگسر باید زد تا
وقت نزول و اگر صبر نتواند کردن اندک غذا تناول کند و بشب
و بروز باید که ممتلی سفر نکند که اخلاط را نیز تنقیه کند و باید که گرسنگی و
تشنگی را عادت کند و از طعامهای معطش اجتناب کند و اگر آب [illegible]
بارگ مجروح کرده خورد و از مملحات و حلویات خوردن حذر کند و چنین

اندک گویند تا سفر سلامت باشد ان شاء الله تعالی و در راه آب
خوردن عادت نباید داشت و روزی که باد گرم آید و سر و سینه پوشیده دارد
و پیش از برنشستن پست جو خوردن با شراب میوه‌ها چون سیب
و انار و یا با شراب انگوری و اگر سموم آید مشام بربندند و چندانکه
دهان و بینی و گوش بروغن مغز کدو بکار دارند و اگر
پای برهنه اندر دوغ و نغار کرده بگذرند و از آن بیاشامند صواب
بود و اگر کسی را سموم رسد آنجا که آب برسد دست و پای در آب زنند و
در آب نشینند و از آن آب خوردن بمضمضه و غرغره قناعت
کند و اگر چاره بود جز بر جو خوردن دوغ ترش نافع بود و آنکه در
سرما چون بمنزل رسد خویشتن را در حال گرم نباید کردن و در خانه
گرم نباید شدن و همچنین نزدیک آتش نباید شدن لیکن بتدریج
گرم باید شدن و هنگام بیرون نباید آمدن و از پیش آتش
بیکبار بسرما بیرون نباید آمدن و پای اندر موزه تنگ نباید کرد
و اگر روغن گرم چون روغن قسط طلی کنند روا بود و اگر خوی

بزیر انگشت پای و بحوالی آن بنهند و کاغذ بروی آن بنهند و پای تا بزیر
ران بپیچند صواب بود اما اگر کسی را سرما زده باشد چاره باشد اگر
اندر آن جامه گرم کند اما پیش روی آتش کند و در غذا او سیر باید و آن
و اگر روغن گاو و گندم خشه باشد با آب صرف مقداری بدهند صواب بود
و روز سرد در روزه به طعام ناخورده نباید برنشست لیکن طعام تمام
خورد و بر سر طعام مقداری شراب صرف باید خورد تا احشا را گرم کند و اگر
مقدار یک درم انگژد اندر شراب حل کنند و سرما زده را دهند صواب بود
و سیر بر انگشتان طلی کردن از سرما نگاه دارد و انگشتان سرما زده را
اندک آب شلغم جوشیده یا در آب شبت یا در آب بابونه جوشانیده
نهند سود دارد و اندر برف و آب برف نهادن نافعتر از گرم آب و
شلغم پخته ضماد کردن نافع است اگر عضوی زنگ بگرداند بباید نهادن در
آب گرم نهند تا چون تمام برود و خود باز ایستد پس گرمابه باید رفتن
و گل ارمنی در روی حل کنند و طلی کنند و اگر پوسیدن آغاز کند هیچ سود
ندارد تا جدا نکنند **نوعی دیگر** اندر سودگی ران و سرین و علاج آن

اگر رانها و جایگاه نشستن سوده شود آب سرد بر وی ریزند و چرب کنند
تا خشکی چرب آید و برسد و هر ساعت خرقه بگلاب تر کرده بر وی پوشند پس
مرداسنگ بگلاب طلی کنند **انگشتان پا آبگه شدن را** علاج آب از وی
بیرون کنند و حضض و اقاقیا بر وی طلی کنند یا گل ارمنی و مازو با سرکه
و طلی کنند و اگر پای از موزه کوفته و سوده شود چرم موزه کهن بسوزانند و
خاکستر آن با روغن گل طلی کنند **تدبیر ماندگی بیرون کردن از اندام**
نشت نیم درم اندر روغن کنند و کوزه اندر آفتاب نهند و بمالند و
بکار دارند و بر عصبها و مفاصل ماندگی را ببرد **بخش دوم در علاج بیماری
سر تا پای** و آن سی باب است **باب اول در سرسام گرم** و
سرسام گرم دو گونه است یکی ماده آن صفرای خالص باشد و دیگر
صفرای با خون آمیخته و غلبه خون را بود اما آنچه صفرای خالص باشد نشان
تب گرم و بیخوابی و سخن بیهوده و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و درشتی
و زردی زبان **علاج** بسند اسپید بگلاب سوده با اندکی کافور و سرکه
بر پیشانی و بوی نهند و بر صدغ و سینه طلی کنند و بنز گلاب و سرکه

تاب

بهم آمیخته و روغن گل و سپیدی طلی کردن اندر همه علتهای گرم نافع
بود و پای اندر آب گرم که بنفشه و بابونه در وی پخته باشند نشستن و مالیدن
سود دارد و طبع را بشراب بنفشه و شراب آلو و آب انار نرم باید کردن
و شب وقت خواب دو درم اسپغول اندر جلاب خام دهند و بیاف
وقت زخم بکار دارند و شربتها چون شراب غوره و شراب ریباس و آب
کدو که اندر خمیر پخته باشند با آب غوره و شکر بر بنا
و آب خربوزه هندی با شکر و گلاب تنک دهند با روغن بادام
و اگر حرارت سخت عظیم باشد بیش از آنکه طبع نرم کرده باشند قرص کافور
دهند **صفت** بگیرند بنفشه خشک و نیلوفر خشک و کشنیز و گل سرخ
و تخم خرفه و تخم کدو و تخم کاسنی از هر یکی سه درم مغز تخم خیار بادرنگ و
مغز کدوی شیرین از هر یکی پنج درم رب السوس دو درم صندل سپید دو
درم کافور نیم درم زعفران دو دانگ بلعاب اسپغول سرشته و قرص
کنند هر یکی دو درم و اگر طبع گشاده شود خواهند که باز دارند قرص طباشیر
و گل سرخ و سماق پاک کرده و زرشک پاک کرده از هر یکی پنج درم تخم حماض

تخم خرفه از هر یکی دو درم و نیم تربد دو درم با شراب آلو یا
با شراب بنفشه چو در روز هفتم که روز بحران بود خبر تربد بسبک ندهند
با خود هیچ ندهند و بجوشیدن بازگذارند و تا مدت چهارده روز باشد
روز دیگر روز همین علاج بگذارند و اگر خواب نیاید این نطول بکار دارند
صفت آن بنفشه و گل سرخ و خشخاش و بابونه و زر اشبته کدو و تخم
کوکنار نیم کوفته کرده و گشنیز جو در آب بپزند چنانکه [illegible] بکار دارند
و شیر دختر بفشند با شیر زنان باید با شیر زن بود و بهتر از شیر زنان بود و تا قوت
قوی بود بر نتابد دو شنیدن و چون خواهند که غذا دهند نخست کشکاب
دهند با کشکاب و روغن بادام دهند و ماش مقشر برگ کدو بپزند و جوزه آب غوره
اما علامتهای برسام خونی سرخی زبان و سرخی چشم و رگهای گردن و درد
سر بود و تب پیوسته لازم باشد که زبان بگردد و روشنائی نخواهد علاج
هم برین طریق کنند لیکن نخست رگ زنند یا حجامت کنند و اما هر دو
صداع گرم را اطریفل کشنیزی دهند نافع بود بخار از دماغ دور کند و باز دارد
صفت آن هلیله زرد و هلیله کابلی و اگر [illegible] خشک [illegible]

کوفته و بیخته به روغن بادام چرب کنند و همچنین مصطکی برشته تربد چهار
درم و دیگر علاج برسام بود باب دوم در برسام سرد و ماده
این علت بخاری بود که از بلغم عفن به دماغ بر آید و نشان آن گرانی خواب
بود و تب آهسته و نبض بزرگ بود و در سر آهسته بود و بول غلیظ و خام
و سفید بود و بسیار آب دهن و فراموشکاری بود و علاج نخست حقنه
نیز باید کردن و پس قی کردن پس ایارج فیقرا با تخم حنظل دادن بعد از آنکه
با اندر مطبوخ افتیمون بپس باید داد کلنگبین دهند با مصطکی و انیسون و نخاله
با روغن قسط بمالند و از جنس کشکاب حاجت بود و اندر کشکاب
پودنه کوهی و تخم بادیان و تخم کرفس و زوفای خشک و سعتری بپزند و پس
از آنکه استفراغ کرده باشند فلفل و چند بیستری [illegible] تا عطسه آرد و
غرغره فرمایند با لنگاه و خردل و سعتر و سکنجبین [illegible] بی مع دهند
چند بیستر بادو و انگبین برشته بدهند و نطول از بابونه و پودینه
و شبت سازند با مرزنگوش و شبت و وقتی که در خواب شود و بیدار
کنند و در سر که از سردی بود علاج این باید گرفت صفت سکنجبین [illegible]

جندبیدستر و افیون و دارچینی و اسارون و فو [illegible] از هر یکی یکدرم
قیصوم و فلفل و بازرد و قسط و دارفلفل از هر یکی شش درم زعفران
نیم درم با انگبین مصفی برسرشنه پس از شش ماه بکار دارند شربت ازو
دانگی تا نیم مثقال درد درون را که از سردی بود و قولنج و سده جگر
و سختی جگر را و عسر البول را و معده سرد را سود دارد **باب سیم در**
مالیخولیا و دیوانگی نشان مالیخولیا بد دلی و فزع و اندیشه و وحدت بود
و تفکر و اندوه و بیوسه و توسیس و ترس علاج استفراغها بسیار باید کرد
و رگ باسلیق باید زد یا اسیلم از دست و اگر معده ضعیف بود از رگ
زدن توقف کنند و مسهل ازین نوع دهند بگیرند ایارج فیقرا یکدرم
غاریقون و افتیمون از هر یکی نیم درم تخم حنظل دو دانگ بکوبند و
حب کنند و چنانکه رسمست و هر روز یا هر دو سه روز معجون نجاح دهند
یا افتیمون کوفته با مویز دانه بیرون کرده و کوفته برسرشنه تا هر بامداد
مقدار پنج درم یا ده درم بدهند **صفت معجون مسهل** از بهر مالیخولیا بگیرند
دارچینی و سنبل و جوزبویا و قرنفل از هر یکی شش درم تربد پانزده درم

افتیمون

افتیمون چهارده درم سقمونیا چهار درم شکر و عسل تمامی بر جمله
وزن همه داروها شربت دو درم تا سه درم و اگر استفراغ بایاره
لوغاذیا کنند صواب بود و لوغاذیا در معجون افتیمون دهند **صفت**
بگیرند افتیمون و هلیله سیاه و اسطوخودوس از هر یکی ده درم بسفایج پنجدرم
سنا مکی هفت درم اندر یکمن و نیم آب بپزند تا دو بهره برود و
بپالایند و چهار مثقال لوغاذیا و یکدرم نمک نفطی سوده و ده درم را
در صد درم ازین مطبوخ حل کنند و بدهند و دل را شراب لسان الثور
و مفرح و قوت دهند **صفت مفرح** بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و
مصطکی و جوزبویا و قاقله و نارمشک و بهمن سرخ و بهمن سپید و درونج
و زرنباد و تخم بادروج و زعفران و تخم فلنجمشک از هر یکی دو درم مشک
نیم دانگی هلیله کابلی مقشر چهل درم بگیرند آنگه هفت درم هلیله و آمله کم اندر
دو من آب بپزند تا به نیم باز آید و بپالایند و شکر بر افکنند و بقوام آرند
و داروها را بدان برسرشنه شربتی دو درم **صفت معجون نجاح** نسخه جمهور
بگیرند هلیله کابلی و هلیله زرد و آمله و هلیله سیاه از هر یکی دو درم افتیمون

و زیره و بسفایج و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم بکوبند و بیزند و با سکنجبین
عسلی بسرشند چنانکه بهمت شربتی چهار درم تا چهار مثقال آید اما علاج
دیوانگی بار بجس کنند و از جهت خواب روغن بنفشه با شیر دختران بر سر
می نهند و بنفشه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب و برگ بید و کوکنار و خشخاش و
بابونه از هر یک پوشیده بپزند و بر سر او نهند و می چکانند و
شراب خشخاش دهند و حلوا با شکر و روغن بادام بر سر نهادن که نرم
بود سود دارد و غذا شوربای مرغ و برگ کوک و قدری گشنیز تر و روی
پخته و زیره با چغندر باب چهارم در علت فی الحلق
حقنه تیز کنند و ایارج فیقرا دهند به حجم خطوطی پس از آن شراب غرغره کنند
جبن صفت بگیرند عاقرقرحا و مویزج و خردل و بوست کنند و پنج کرانه
و بپزند با سکنجبین بسرشند و با آب گرم حل کنند و بدان غرغره کنند و هر
بامداد دو درم معجون لسان دهند صفت آن بگیرند لسان دو درم و شونیز
و دار فلفل و زنجبیل از هر یک راست با سکنجبین بسرشند و در غرغره کنند جمل
روزانه بیان چو پنهان کنند و پس بکار برند شربتی دو درم غذا

قرقرا

قلیه خشک و نخود آب بروغن زرد الوی تلخ نافع بود ان شاء الله تعالی
باب پنجم اندر سکته علامت او آنست که مرد ناگه بیفتد و
بیهوش شود و حرکت برود و خرخره در افتد نخست بمرغ بروغن سوسن
یا بروغن دیگر چرب کنند و با ایارج فیقرا آلوده کنند و بحلق او فرو برند
تا باشد که قی کند پس بحقنه تیز علاج کنند و مهرهای گردن و پشت او بروغن
فرفیون آلوده بمالند و تریاق اکبر یا شرودیطوس یک مثقال اگر دو با چند
بید ستر اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو کنند باشد که قی کند پس بحقنه
تیز علاج کنند و نمک و چند بید ستر می بوینه و نمک سوده گرم کرده
بر سر او می نهند و اگر گشاده شود پیش و چهار روز همین تدبیرها
کنند و هر بامداد و ماء الاصول دهند و غذا نخود آب و شوربای گنجشک
و کبوتر بچه باشد باب ششم در صرع علامات او آنست که
مردم بحال خود باشند یا پاهای باشند و نشسته باشند ناگاه بیفتند و می جنبند
اول غذا گوشت تذرو و دراج و تیهو و گنجشک و مرغی گوشت
و قلیه خشک و مرغ بریان و اسفیدبا با نخود و دارچینی و کشنیز خشک زیره

کند و آنچه زیان دارد برات و پیاز و عدس و آنچه از سیر و پیاز
سازند و از شربتهای سخت شیرین و چیزی بسیار دهد حرارت آفتاب و
آتش و سرمای سخت و جماع بسیار و شراب تیره و خواب بسیار در
گرمابه و گفتن بحاجت زیان دارد و نگاه کردن از چیزهای گرد و نیز
زود حرکت کردن و پیل و خردل و مانند این زیان دارد و گاهی
و افسنتین و بادیان سود بود و این علت باشد که از معده بود و نشان
گشتن و تمام معده آن بود علاج آن پاک کردن دماغ است بحب یا
با ایارج فیقرا این صفت بگیرند ایارج فیقرا یک درم و خربق سیاه دانگی و نیم
شحم حنظل دو دانگ غاریقون نیم درم سقمونیا دانگی و نیم و باشد که ماده
از اطراف بدماغ بر آید و معروف بحس حرکت آن ماده باید چنانکه
خبر دارد که چیزی سرد از آن موضع بالا برمی آید علاج آن ریش کردن
آن موضع است و بگذاشتن محجمت با پایند و در جمله معروق را هر دو
شب با هر شبی نیم درم ایارج فیقرا سود دارد و اگر اندر حال صرع
دماغ گرم کنند و انگشت حل کرده اندر ماء العسل بحلق او فرو چکانند

زود بهوش باز آید و استفراغ قوی با ایارج لوغاذیا کنند چنانکه اندر
علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و هر روز معجون سیسالیوس دهند
بگیرند سیسالیوس و عاقرقرحا و اسطوخودوس از هر یکی ده درم غاریقون
پنج درم فودنج ماناو انگشت دو زراوند کرد از هر یکی دو درم و نیم بکوبند و
بپزند و اندر سکنجبین که از آب بصل العنصل و انگبین بپزند یا از کرد
عنصل که بپارسی زیر زی گویند سرشته صفت حب از آزموده
ایارج فیقرا و بلیله کابلی و غاریقون از هر یکی یک مثقال حب سازند و این
شربت تمامست

باب هفتم در فالج و رعشه

علامت او
آنست که مردم را جمله اعضا یا بعضی اعضا سست شود و اختلاج از این
جای کوش از آن عادت بوده باشد بحقنه تیز استفراغ کنند و با دلوج
الاصول نرم کنند و هر حقنه ایارج فیقرا دهند و حب قوقایا حرکت
با ایارج فیقرا نافع بود و از پس استفراغ ماء الاصول قوی دهند و
اگر فصل سال و عمر و مزاج معاون باشد فصد کنند و پیش از فصد نخست
تجربت دهند یا شود دیطوس و گرما صبر کنند پس رگ زنند و ریش

استفراغ اندر ریگ گرم نشستن و در آب گوگرد آب دریا سود دارد
و مغز حلغوزه کوفته و پخته با انگبین بسرشند شربتی سه درم **صفت معجون**
مبدل الزاج که خداوند فالج و رعشه و خداوند رحم را سود دارد بگیرند
زنجبیل خشک و عاقرقرحا و شونیز و قسط و وج از هر یکی ده درم ... و
انگزد و خطمیا و زراوند گرد و شیطرج و حب الغار و جندبیدستر و خردل
از هر یکی پنج درم عسل ... در یک ... با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال
صفت حب المنتن بگیرند ایارج فیقرا ده درم تخم حنظل و قنطوریون
باریک و عصاره قثاء الحمار از هر یکی پنج درم فرفیون دو درم انگزد و
جندبیدستر و بلیلج و سکبینج و جاوشیر و شیطرج و خردل از هر یکی یک درم صمغها
با آب سداب حل کنند و داروها کوفته با آن بسرشند این حب دو شربت
بود و غذا نخود آب گنجشک و مانند آن دهند **باب هشتم** اندر
لقوه این علت ناگاه پدید آید و حس ذوق و قوت خاییدن باطل
گرداند و باشد که مقدمه فالج بود یا مقدمه سکته و گاه باشد که در عضلهای
روی اماسی پدید آید و از جمله خناق بود و برتر آن اماس لقوه

تولد

تولد کند و گاه باشد که پیش ماه زاید شود اصلاح بدشواری پذیرد
و اندر لقوه تا چهار روز علاج قوی نشاید کرد از بهر آنکه خداوند علت
بر خطر باشد که مفاجات فلج شود و از پس چهار روز از این خطر
بیرون آید و اندر فالج نیز چهار روز علاج قوی نشاید کردن و اگر
علت سخت قوی بود تا هفت روز یا چهارده روز و لیکن اگر طبع
خشک بود پس از دو روز حقنه تیز باید کردن و پس از چهارده روز
ایارج فیقرا و پودنه و زوفای خشک و حاشا و سعتر اندر سرکه پخته
روی و مهره گردن بدان سرکه می مالند سخت نافع بود و خردل اندر
سرکه ببیند و طلی کنند نافع بود و پوست جوز بویا در دهان دارد
خاصه اندر جانب علت و گوشت تذرو و باه و گوشت کفتار و گوشت
خرگوش بپزند و بر سر و پس گردن ضماد کنند و باقی علاج همچو علاج فالج
کنند و پس از استفراغ غرغره فرمایند بگیرند بوره سه درم نمک و نوشادر
یک درم سنگ و پوست بیخ کبر پنج درم بکوبند و بپزند و با سکنجبین عسلی
بیامیزند و غرغره کنند و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نچکانند

صفت داروئی که در بینی چکانند جند بیدستر و شحم حنظل و فلفل از هر یکی
یک جزو کندس دو جزو کوفته و بیخته با آب مرزنگوش بسرشند و حب کنند و در
وقت حاجت با آب مرزنگوش حل کنند و در بینی افکنند تا خود باندازه که خواهند
برکنند نافع بود و نقل خاییدن نافع بود باب نهم اندر کابوس
و برگشتن از غذاهای بخار انگیز چون سیر و پیاز و گندنا و باقلی و مانند آن باز
دارند و تنقیه بسیار با یاره فیقرا و حب شحم حنظل و حب قوقایا استفراغ کنند
صفت حب صبر بکیرند هلیله زرد و گل سرخ و مصطکی از هر یکی یکدرم صبر شش
درم کوفته و بیخته با آب نقل حب کنند شربتی سه درم و اگر در معده خلطی بود
قی دهند و از پس قی قدری گلشکر دهند با نیم درم مصطکی و نیم دانگ عود
هندی و اطریفل کوچک بکار دارند و اگر خداوند برگشتن را دماغ سخت ضعیف بود
بامداد دستنبا گاه پست جو در نباید با اندکی گشنیز خشک بریان کرده و قدری
شکر و غذا با دارچینی و گشنیز دهند سبات بیماریست که مریض دائم در
خواب بود و به دشواری بیدار شود و گفتن یا اندازه را گویند و از بلغم بود وسبات
و درین وقت مغز سر و معده را پاک باید کردن با یاره فیقرا و حقنه

وقتها و روغنهای گرم بر سر مالند چون روغن نرگس و روغن بابونه
و روغن سوسن و سبات سهری یا از بلغم بود و سهری از صفرا و بود سبات
صفراوی کاهی پیدا شود علاج به داروها و حقنهای مرکب کنند و در آغاز
روغن گل بر سر بمالند تا شفا یابد ان شاء الله تعالی باب دهم
اندر تشنج و کزاز تشنج دو گونه است یکی با ماده است کم و بسیار خوردن و دیگر
پدید آید خشک است و اندکی اندکی پدید شود و از پس استفراغهای قوی علاج آنکه با ماده بود
همچون علاج فالج است و علاج خشک و علاج کزاز که یک نوع است از اجناس
واو تشنج خشک بکیرند بنفشه خشک و خطمی و برگ کنجد و برگ کدو و برگ کاهو
بزنند و درین آب می نشانند و آب نیم گرم باید و پشت او را روغن
کدو و روغن بنفشه چرب دارند و بکیرند بنفشه و خطمی جو دو خشک بکوبند
و بیزند و بموم روغن که اندر روغن بنفشه ساخته باشند بسرشند و بر مهره
گردن و پشت او ضماد کنند نیم گرم و گلاب دهند با روغن بادام و
و شوربای مرغ فربه و علاج کزاز نیز همین است باب یازدهم
اندر خدر یعنی خفتن و ستبر شدن دست و پای علاج این علت علاج فالج است

سخت قی و رمیده و بس حقنه تیز کنند و بس بالاصول دهند نافع بود
باب دوازدهم اندر بیماریهای چشم رمد اگر نشان غلبه
خون ظاهر باشد نخست رگ قیفال باید زد از آن جهت که چشم از آن
جانب دردمند بود و اگر هر دو چشم دردمند بود از هر دو دست رگ
باید زد یکبار پس طبع را به آب میوه یا با قوام بنفشه یا حب شبیار یا با یارهٔ
فیقرا و حب قوقایا یا حب الذهب نرم کردن و اگر صفرا غالب بود
طبع را به آب انار ترش و شیرین و شیرخشت نرم باید کرد و بمطبوخ هلیلهای هندی
و اندر چشم نخست شیر دختران چکانند با سپیدهٔ خایهٔ مرغ پس شیاف ابیض
و شیاف کافوری و نیز ترونک رسیده یا پارهٔ گوشت تازه کباب
کنند یا گوشت خرزه با زردهٔ خایهٔ مرغ جوشانیده با روغن گل سرخ
سرشته بر پشت چشم نهادن و بر بستن و در چشم نشاندن سود دارد
و اگر ماده بلغمی بود یا سوداوی استفراغ ماده کنند چنانکه در بابها یاد کرده
آمده است و شیاف یکروزه یعنی برای فوجلج که بزبان سریانی یکبار و پیوم
گویند سخت نافع بود صفت آن بگیرند برگ گل سرخ تر یازده درم زعفران

هشت درم افیون مصری و سنبل از هر یکی دو درم و نیم صمغ عربی هشت درم
به آب باران بسرشند و شیاف کنند و بشیر زنان و سپیدهٔ خایهٔ مرغ بسایند و
اندر چشم کشند در یکروز سه بار بکار دارند و نیز حاجت باشد صفت
شیاف ابیض که درد چشم را که از گرمی بود و ریش چشم را که در وی پلید
بود سود دارد بگیرند اسفیداج ارزیز مغسول هشت درم صمغ عربی چهار درم
افیون و کثیرا از هر یکی یکدرم بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و شیاف کنند صفت
شیاف احمر که جرب و سبل را سود دارد بگیرند شادنج یکدرم زاک سوخته
یکدرم روی سوخته و مر و زعفران از هر یکی نیم درم به آب بسرشند شیاف کنند نافع
بود آب از چشم آمدن را آنچه علاج پذیر دان بود که هر ساعت چون
خیال و چون چراغ چیزی پیش چشم آید علاج طبع را به آب یارهٔ فیقرا نرم
علاج کنند و حب قوقایا غرغره کنند خارش چشم و خشکی چشم اگر خشکی و
خارش کند هر دو از صفرا و سودا بود و اگر از صفرا بود حب قوقایا طبع را
نرم کنند و شیاف سرخ و سفید که روزی شیاف سرخ کنند و روزی شیاف
سفید و روزی یارهٔ فیقرا علاج او بود نسخهٔ دیگر اسفیداج ارزیز چهار درم انزروت

سه درم کثیرا و نشاسته از هر یکی یکدرم افیون نیم درم بشیر دختران
بسرشند و شیاف کنند **صفت شیاف احمر** که بجهت رمد نافع بود بگیرند
شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته هشت درم سبد مروارید و
شادنج هندی از هر یکی چهار درم صمغ عربی و کثیرا و قرصاصی از هر یکی دو درم
دم الاخوین و زعفران از هر یکی یکدرم بشراب انگوری بسرشند و شیاف کنند
و در زرور اصفر کشیدن با تجربه رمد سود دارد **صفت آن** عنزروت بشیر خر
پرورده هشت درم شیاف ابیض ده درم صبر و افیون ناشسته و تخم گل
از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مرداسنگ و نیم درم داروها را بکوبند و بیزند و
با شیر زنان بکار دارند نافع بود **صفت شیاف کافوری** که در اول [illegible]
دارد بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم صمغ و کثیرا از هر یکی هفت درم اقلیمیا
سیم سه درم کف دریا و عنزروت از هر یکی چهار درم سرگین سوسمار گندم
کافور نیم درم شیاف کنند چنانکه رسمست **علامت سپیدی** [illegible]
باشد و بر پستن و علامت جرب آنست که چون پلک بگردانی سرخ شده باشد
و برگشته پلک علامتش آنست که چشم گریان گرفته بود و رگهای سرخ

پراکنده بدید آمده علامت آنست که درد و ضربان بسیار کند علامت
ظفره آنست که پوست سرخی در چشم آید اول بینی و دست و پا و [illegible]
و مقعد بروغن بنفشه و روغن کدو چرب کنند از چشم را سود دارد
ریش چشم را مسهل دادن و لعاب حلبه و کتان در چشم چکانند سود دارد
رمد آنچه از خشکی بود نشانش آنست که چون آفتاب و آتش بیند درد
آید علاج روغن بادام و روغن کدو در بینی چکانند و با پیه و هلیله [illegible]
خنک استعمال کنند **صفت ضمادی که** در اول رمد نافع بود بگیرند حضض
و صندل و اقاقیا و گل و عنب الثعلب و کشنیز [illegible] بسرشند و زرده تخم طلا
کنند **صفت ضمادی که** با تجربه رمد سود دارد زرده خایه مرغ و آرد جو
و شکوفه بابونه و بنفشه ضماد کنند و ذرور ابیض نیز نافع بود **صفت آن**
عنزروت بشیر زنان پرورده ده درم شیاف ابیض دو درم کثیرا
دو درم [illegible] ده درم ذرور سازند و اگر [illegible] رمد دراز کشد
و سرخی [illegible] کم نشود بگیرند توتیای مغسول و نشاسته و اسفیداج ارزیز از
هر [illegible] ذرور کنند و هیچ علاج دیگر صواب نباشد **جرب و خارش زیر و بیرون پلک**

خارش سخت چشم

و پلک چشم بر هم گرفتن را **شیاف سماق** نافع بود **صفت آن** سماق
بجوشانند و پالایند و باز بجوشانند تا قوام گیرد و صمغ عربی از هر
منقول یک جزو کافور ربع آن که بر آنند پس آن و اندر بعضی نسخها کافور
حاجت نیست آب بیالایند و در کشند و این شیاف پس از فصد و حجامت
و پس از اسهال بکار باید داشت **صفت ضمادی که** درد سخت بنشاند
بگیرند خشک و اکلیل الملک و تخم کتان و کف دریا و شراب حلو دارو
در هم بیالایند و بر پلک چشم ضماد کنند **صفت شیافی که** طرفه را ببرد گویند
وقرو زعفران از هر یکی یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف کنند و با آب گشنیز
در چکانند **صفت ضمادی که** ضربت و جراحت را ببرد سپیده تخم
مرغ با آب گشنیز و روغن گل بر سرشته ضماد کنند **شعره** اگر اوایل پیشه با
شیاف با بیشه و گل ارمنی با آب گشنیز سوده طلی کنند و اگر گرم بیند کنند
و بر اثر آن مگس برکنده بر وی مالند و چون ارم نیز بنشیند کنند و آرد جو
با طبرزد بر سرشته و طلی کنند و به کتاب نشستن سود دارد **شعر فزونی و**
موی فزونی را برکنده و خون خارپشت طلی کنند و زهره اگر کنجشک یا زهره

بر وی طلی کنند و بنفشه و دماغ نیز پاک کند **صفت** داروی از کوده
زعفران یک مثقال کافور امامی نیم دانگ **صفت داروی دیگر**
هلیله بریان کرده یک مثقال زعفران دانگی **صفت شیافی که** بشکوره
را در اول و آنش را که از ری بود بجنت زهره بز کوهی ده درم
تخم حنظل یک مثقال فرفیون و نوشادر از هر یکی نیم درم بسکینه ده درم
این جمله را در هاون کوفته و خشک کرده با آب بادیان بر سرشته شیاف
کنند که شبکوری را با یاره فقرا خورند البته **روزکوری را** علاج انار
ترش و ترنج بکار دارند و صندل و گلاب در پیشانی مالند و بیرون
و روغن بنفشه بادام در بینی چکانند و با آب سرد بشویند **شبکوری را**
جگر بز قلیه کنند و سر به بخار آن دارند و از آن قلیه بخورند و هم از جگر بز کباب
کنند و آن تری که از وی بیرون آید میل اندر چشم کنند و از فلفل تخم
کوفته با آن تری اندر نهند و پس خشک کنند و بسایند و بچشم اندر کنند
و بگیرند پیل و دار پیل و قرنفل اشارات سوده کنند اشناز و
ابتدای آب را نافع بود **اما علاج انتشار** استفراغ شب قوقا

و باز

دنبالهٔ آن و شیاف اگر حرارت کنند هر دو معنی موقوف بود
و اگر انتشار از زخمی باشد که بر سر آید ضماد کنند از آنچه در باقلی و بابونه
و خطمی **صفت معجونی که** اندر هر دو علت سود دارد بگیرند گل و
وج و دو پاره فیقرا از هر یکی بکوبند و الگرد ربیع جزو با آب دهان و
انگبین بسرشند و این چنان بود که از آب دهان انگبین قطرانی تا نه
و نقوالم تمام پس دارد و تا آن برشته شربت بامداد چند
فندقی و باقی علاج بیماریهای چشم را از باب جرب و سبل که سود دارد
بگیرند توتیای کرمانی ده درم زرد چوبه دو درم و چهار دانگ
هندی یک درم بکوبند و بیزند و به آب غورهٔ صافی بپرورند **صفت سرمه**
و ذروری که اشک ریختن را ببرد بگیرند هلیلهٔ کابلی و توتیا و سماق
را شیرات ... و ساز ند چند بار **ذرور دیگر** که موی فرکانی را نگاه
دارد و برویاند و سطری که ... باز دارد بگیرند استخوان دانهٔ
خرما و در دیگ سفالین کنند و در گل گیرند و در میان آتش افکنند نهند
تا گل خشک گردد پس بیرون کنند و دانهٔ خرما بسایند و از آن دانه

سوده پنج درم خاکستر کنند و چهار درم سنبل و حب البان از هر یکی
درمی انزروت و ده درم بکوبند و بیاض بیزند و بمیل در کشند چنانکه بر چشم
نرسد **صفت ضمادی که** خارش و سوزش پلک و گوشهای چشم
باز دارد بگیرند عدس مقشر و تخم انار ترش و گل سرخ و به ترشی
و گلاب بکوبند و دیگر باره بپزند اندر آبکامه و چون خیف کنند بر پشت
چشم نهند و ببندند و به سپیدهٔ خایهٔ مرغ و نشاسته و گلاب جلا
کنند و ضماد کنند **باب سیزدهم** اندر بیماریهای گوش
گرانی گوش را استفراغ کنند با پاره ایارج فیقرا و حب قوقایا و بگیرند
روغن سداب با روغن بادام تلخ کوهی با زهرهٔ گاو آمیخته بگوش چکانند
و نیم گرم به پنبه تر کرده در گوش اندر چکانند و روغن سداب تنها
نیز نافع بود بگیرند انجیر خشک فربه و علک و تخم از میان او برکشند
و بگیرند فودول سپید و بورهٔ زرگران بکوبند و با عسل و انجیر خشک
بپزند کنند و بگوش اندر می نهند و روز دیگر اندر آب گرم گوش
بزنانید گرم نهند تا خیری بالا آید **درد گوش را** اگر حرارتی باشد

رگ قیفال زنند و دیگر زیر گوش درم روغن گل ده درم بگذارند تا بر گرد
برده و روغن بمانده بگوش اندر چکانند و اگر درد صفرا بود دیگر زیبا
افیون که در علاج چشم یاد کرده آمده است و یک حبه افیون اندر روغن
گل حل کرده اندر چکانند و اگر درد معاودت کند باید دانست که آنجا
بثرهاست پس بط و مرغ خانگی اندر روغن بگدازند و هر ساعت قطره
نیم گرم اندر چکانند و چون درد ساکن شود لعاب اسپغول و لعاب تخم
کتان و لعاب حلبه بر دو نیم گرم اندر می چکانند و چون پخته شود
چیزی پالودن گیرد و پشته با انگبین آلوده پلیلگین عسلی اندر نهند و
چون پاک شود داخلی زاک سوخته اندر دمند و اگر سبب درد رطوبت
غلیظ بود بر حلیت اندر روغن زیت یا اندر روغن بادام تلخ گوهی
بجوشانند و آن روغن در وی چکانند و کما به نیم ناشتا و از کی
شراب صرف خوردن سود دارد و **خارش گوش را** روغن کرفستین
در روی جوشانیده باشند سود دارد **جنبنده که در گوش رود** و بمیر
در آب چکانند یا آب کرفس یا آب افسنتین یا آب چغندر یا روغن شفتالو

در صفت

بازهره گاو **آب در گوش رفته را** زهره گاو با روغن گرم اندر چکانند
یک کرده و **بانگ اندر گوش را** یا از خلط صفرا بود یا از ماده غلیظ
اگر خلط بود تحجر بر شکم رانند و روغن قسط و زعفران با سرکه در چکانند
یا روغن زیت و اندکی سداب در چکانند یا آب سداب با روغن زیت
در چکانند **صفت بنادق** تخم خشخاش کندر مرد بوره نانخواه
جند بیدستر و زراوند و عصاره افسنتین و قسط بحری از هر یکی یک دانگ دوم
فرفیون دانگی حلاوه کوفته و بخته بازهره گاو و سرشته قدسی با چهار قطره
روغن بادام تلخ اندر و حل کرده در گوش چکانند بامان حال یک کرده

باب چهاردهم اندر بیماریهای بینی **که بعضی را** استسقا خوانند

با بازه قفر او حلب و قی دیگر شونیز و زنجبیل سرخ و بوده گوهی
بهم آمیخته و در رشته می‌پوزانند و بخار او می ستانند که بینی اگر ریش باشد
شراب ریحانی می شویند و بهترین چیزی بول خر است بدان همی شویند
و پس بکرند سعد و گل نسرین و عقب الذریح و بکوبند و بر زنند که
بشکند **ریش بینی** اگر خشک بود موم روغن اندر روغن بنفشه و مغز

دهن ساق گاو و موم طلی کنند و اگر تر بود بلیلهٔ زرد و مازو و به
مغز و روغن گل طلی کنند **و ریش پلید را** پوست عناب و بن جوز بوید
پس سده و زعفران و مر و مازو و شب یمانی و زرنیخ سرخ کوفته و بیخته اندر
پاشند **و اگر ناسور بود** بگیرند انار ترش تمام نارسیده و بکوبند و با
پوست و آب آن بگیرند و بپزند و بگذارند تا سطبر شود و اندر سکرجه
همیشه کنند شبانه روزی پس از آن انار که کوفته باشند و آن آب کشیده
دیگر باره بکوبند نرم و از آن آب شیافها کنند و بدین آب انار که
پخته باشند آلوده میکنند و اندر بینی می نهند تا ناسور بینی را پاک کند
تا بیخ لیکن بر وی بکار دار از **صفت طلی** بگیرند اقاقیا کندر و مر و انزروت
سه اوقیه و سرب سوخته و شسته سه اوقیه شراب و روغن گل سه
و طلی کنند **عطسه بسیار آمدن را** گوش و بینی و اطراف محکم ببندند
و بالش گرم در زیر گردن نهند و دهان فراخ باز میکنند و بمهمات
مشغول شدن نافع بود **خون آمدن از بینی را** عصارهٔ بادروج
یا عصارهٔ برگ خرفه یا بنگ کافور در چکانند و یخ اندر دهان

بگیرند و بخت رگ قیفال زنند و بقاریق بقدر حاجت خون
برسد از اندازهٔ آن دست که از آن جانب می آید و جبهه را بعصاره
سرکه بن خرنوب که اندر چکانند و به پیشانی طلی کنند و رب
عناب دهند و غذا عفشیل از عدس و ماهیچه و سماق سازند

باب پانزدهم اندر بیماریهای دهان و لب و دندان و
زبان و حنجره و حلق **طرقیدن لب را** بمغز یا روغن بجهند گرم کنند
و نشاسته و کتیرا و مازو همه را کوفته و بیخته اندر یا روغن کنند تا همواره
شود و طلی کنند و آن پوست تنک که اندرون خاییده باشد بر آن افشانند
و چند روز بگذارند و هر شب مقعد را بروغن بنفشه چرب میکنند
درد سیدگی دهان رگ قیفال زنند یا بر گردن حجامت کنند یا جا
رگ زنند و با آب انار و شیر خشت علی را نرم دارند و سماق و عدس
و گلنار و حب الآس و بلیله زرد اندر گلاب بجوشانند و غرغره
می کنند و اگر دمیدگی سپید بود خشخاش اندر سرکه بجوشانند و به
مضمضه کنند و سعد و پیپل و کبابه و عاقرقرحا بکوبند و بر زنند و

و با کامه دهان مضمضه کنند و اگر سیاه بود زرنیخ سرخ و زرد و دوده
و زاج و اقاقیا و مازو و ناربوست بکوبند و با انگبین بسرشند و در
خنبره کنند و در گل گیرند و در آتش بریان کنند و پس از آن خنبره
بیرون کنند و بکوبند و بدهان در کنند پس گزمازو و حب الآس
اندر سرکه بگشایند و دهان مضمضه کنند و اگر بسوزانند و با روغن
گل اندر دهان گیرند نافع بود **خون آمدن از بن دندان** بگیرند
ناربوست سی درم گلنار و مازو و شب یمانی و عاقرقرحا از هر
یکی ده درم سماق یازده درم نمک هندی پنج درم حب الآس
ده درم بکوبند و بسرشند و طلی کنند **نوع دیگر** بگیرند گلنار و گل سرخ
و عدس بریان کرده از هر یکی یک جزو قلقند دو جزو عاقرقرحا و
گزمازو از هر یکی یک جزو بکوبند و اندر جیده نهند **درستی دندان** بگیرند
اهلیلج و مازوی سبز و شب یمانی و عاقرقرحا و گلنار و گزمازو و سماق
و هلیله زرد و سعد و سنبل و پوست بیخ کبر و جوز و زنجبیل و عود سوخته
بکوبند و به پزند و در بن دندان می مالند نافع بود **خورده شدن گوشت**

بن دندان شیحار کوفته با انگبین بسرشند و در وی می مالند تا گوشت
تباه را پاک کند و گوشت تازه برویاند **ناخوشی بوی دهان** اگر
از معده بود اطریفل کوچک و شراب افسنتین و ایارج فیقرا و زرد آلوی خام
و بخته و ماء الفواکه سود دارد و اگر از دندان بود به مسواک و خلال پاک باید
داشت **صفت معجونی که** بوی دهان خوش دارد بگیرند برگ مورد تر و
مویز از بیرون کرده را ساریت(؟) بکوبند و بسرشند شربت هر بامداد و
شبانگاه چند جوزی بود **درد دندان** اگر از آب سرد ساکن شود
رگ زنند و حجامت کنند و ماء الانار و حب شبیار طبع را فرود آرند
با سرکه و گلاب مضمضه کنند و چهار رگ زنند سود دارد و عاقرقرحا بکوبند
و با کافور اندر میان پنبه کنند و در دندان بر وی نهند و اگر از آب گرم ساکن شود
ایارج فیقرا دهند یا تخم حنظل و گلنار و سعتر و زرنباد بگیرند و در سرکه
بگشایند و دهان مضمضه کنند **در سیاه دندان** بگیرند فلفل ده درم و مازوی
سوخته و سادج هندی از هر یکی دو درم بکوبند و بپزند و بدندان مالند
صفت سنون بزرگ بگیرند مستقعی(؟) یا زبد البحر و سفال چینی و دانه

بلیلهٔ زرد از هریکی دو درم عاقرقرحا و سعد و گلنار و پوست بیخ
کبر و سنبل و عود سوخته از هریکی یک درم شحار سه درم نمک دو درم
بدان مسواک کند **نسخهٔ دیگر** گل سرخ و گلنار و دانهٔ بلیلهٔ زرد و سنبل
و نمک هندی و عود سوخته و حب الآس و قرنفل و خیربوا و کبابه و
کف دریا از هریکی بکوبند **آماس زبان** پستان در دهان گیرند و
لعاب اسبغول جرعه جرعه میخورند **گرانی زبان** بگیرند نوشادر و عاقرقرحا
و پلپل و خردل را ساده بکوبند و بیزند و بر زبان می مالند و
لعاب وی را می ریزند **ضفدع** اگر با وی حرارت بود آب عنب الثعلب
و آب انار ترش و سماق و گل و خرنوب و مازو و نارپوست و حب الآس
و گلنار و بپزند و پالایند و آب اندر دهان می گیرند و اگر حرارت
نباشد زاک و نوشادر و شب یمانی هر دو سوده رسانند **خناق** اگر خون
غالب بود رگ زیر زبان زنند و با قیفال و بر ساق حجامت کنند و
اگر در صعب بود شیر تازه یا شراب نعنع غرغره کنند و روز دوم
آب گشنیز تر یا آب عنب الثعلب هر کدام که اتفاق افتد یا باهم آمیخته

دندان کرم

غرغره کنند و اگر مادّه بلغمی بود حلبه و انجیر بپزند و خمیر ترش و خیار
شنبر در وی حل کرده بدان غرغره فرمایند و بروغن گاو و کدو حقنه
نافع بود و عصارهٔ برگ آب آمیخته غرغره کنند و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم
برشت با روغن بادام و اندکی کثیرا و نشاسته آمیخته سخت نافع بود
پس از آن گلنار و بیخ سوسن اندر آب بپزند و بدان غرغره
کنند و چون گشاده شود و ریم آید باب گرم و روغن گاو و غرغره
کنند تا پاک شود و اگر بعد از آن که این صفت کرده باشند و رگ هر دو
دست و رگ زیر زبان زده باشند و بر قفا و زیر زنخ نشتر زنند و
هنوز ساکن نمی شود و بچکانند زهرهٔ گاو و عصارهٔ قثاء الحمار
و عصارهٔ قنطوریون با یکدیگر طبخ دهند و خاکستر خراطین بر گلو طلی باید
کرد و اگر ماده پخته شود و دیر بکشد بگیرند مازو و گلنار و گلنار و
و نارپوست و شب یمانی را ساده بکوبند و بیزند و در حلق
میدمند و سرگین سگی که استخوان خورده باشد سرگین کبوتر سپید و
و سرگین مردم خطاطیف از هر دو ن طلی کنند و بچکانند و غذا

صفت زکام

آب با فانید بروغن بادام و اگر ماده بود کشکاب دهند از نخست
و عدس با آب انار ترش و شیرین **باب شانزدهم** در
زکام و نزله و ذات الجنب و ضیق النفس و ذات الریه **زکام گرم**
نشان گرمی آنست که آنچه از بینی فرود آید رقیق و سوزان بود
و بینی را بسوزد علاج کشکاب دهند و عناب و سپستان و دردی بخته
و تخم خشخاش کوفته و بیخته و برشته با جلاب سود دارد و پس از سه
روز رگ زنند و اگر بسینه فرود آید شراب زوفا و کشکاب دهند
و اگر نزله کرده سرفه آرد حب سعال سازند چنین **صفت** کثیرا بنفشه
و رب السوس و کثیرا و نشاسته و برگ جازی و تخم او و مغز بادام
از هر یکی یک درم مغز کدوی شیرین و تخم خیار بادرنگ و ازگه باقلی
از هر یکی دو درم تخم خشخاش یک درم و نشاسته نیم درم همه بلعاب دانه
ای برشته و حب کنند و بپیوسته اندر دهان دارند و لعوق خیارشنبر
نافع بود چنین **صفت** کثیرا انگبین و کبابه زنند و قوام آرند و بنفشه
کوفته و عسل خیارشنبر با وی برشته **نشان زکام سرد** آنست که

آنچه

آنچه فرود آید سطبر بود و دشوار فرود آید علاج ارزن گرم کرده بر
او می نهند تا بخش بدماغ رسد و از آب بازدارند البته و قطره و شونیز با
لادن و یا عود هندی بسوزانند و دود کنند و شراب زوفا و معجون
زوفا و خشخاش دهند و اندر کشکاب انجیر پستی و مویز منقی و تخم بادیان و
برسیاوشان و بیخ سوسن می زنند و با انگبین صید دهند تا با بند و لعوق غاریقون
و لعاب تخم کتان نافع بود و خشخاش اندرین کشکاب و لعوق کرنب بزر
به بزرانه نافع بود **صفت معجون زوفا** رب السوس و برسیاوشان از هر
یکی ده درم قردمانا و پلپل از هر یکی سه درم مغز بادام تلخ و زراوند
مدحرج و تخم انجره از هر یکی چهار درم کوبند و بیزند و با انگبین مصفی برشته
شربتی سه درم **صفت معجون خشخاش** مویز دانه بیرون کرده هشت و پنج درم
سنبل و سلیخه و زعفران و دارچینی و دار شیشعان از هر یکی یک درم قصب
الذریره و خشخاش و ملک انیسون و مقل ازرق از هر یکی دو درم و تخم
انگبین مصفی شانزده درم مقل را با شراب ریحانی حل کنند و دیگرها برشته
شربتی مثقال با شراب زوفا جهت معده و جگر و پیرزاب گرم خورند و در

بعضی نسخها و اسطعان نیت و علک البطم چهار درم است **صفت**
لعوق غاریقون رب السوس و پرسیاوشان از هر یکی هفت درم تخم بادیان
و زوفا و اسپون و زوفای خشک و غاریقون از هر یکی سه درم میویزج و صمغ البطم
از هر یکی یک درم مویز دانه بیرون کرده هشت درم و میعه و صمغ البطم اندر
می پخته حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی یک درم یا یک مثقال باشد **صفت**
لعوق دیگر بگیرند تخم کتان بریان کرده ده جزو کنند و نیم جزو و زیره و قردمانا
از هر یکی ربع جزو با انگبین مصفی بسرشند شربتی بامداد و شبانگاه یک
کفچه است لعوق کرنب بگیرند برگ کرنب و بپزند نیک و در دست بمالند
و بیفشارند و با پالاینده کرباس و نیم وزن آن عسل برنهند و بقوام آورند
صفت حب السعال که بلغم غلیظ را ببرد رب السوس و تخم بادیان و تخم
کرفس و پرسیاوشان و غافث و غاریقون از هر یکی یک درم مغز بادام تلخ
پنج درم فانیذ هفت درم **نسخه دیگر** رب السوس و پلپل و تخم بادیان از
هر یکی پنج درم فانیذ نیم وزن همه وقت خواب اندر دهان نهند و بخورند
خشک و گوز مغز خداوند سرفه کهن را نافع بود **برآمدن خون بسرفه** گل

ارمنی

ارمنی و عصاره برگ لسان الحمل سوده اندر عصاره بادرنجبویه دهند
و یک درم پنیر مایه خرو خرس یا خرگوش اندر آب سرد بدهند و اقراص الفتی
و بدهند **صفت آن** گل ارمنی و گل مختوم و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر
و کهربا را اقراص کنند و به رب آبی بسرشند **نسخه دیگر** گل ارمنی و گل
مختوم از هر یکی پنج درم گل سرخ چهار درم صمغ عربی و رب السوس از هر یکی
هفت درم با آب بادیان یا آب باران و سرطان هر روز با سکنجبین بدهند
و غذا اسفیدبا از شانه و کبک و با پاچه بره بدان صفت که یاد کرده آمد است
بدهند **در آن ول ضیق النفس** شراب زوفا دهند و زراوند مدحرج
زوفای خشک بپزند و معجون زوفا بدهند چهار دانگ زراوند مدحرج
کوفته با انگبین بسرشند چند بار بدهند و نیم درم حب ارشاد و کوفته با روغن
بادام و انگبین بسرشند گاه گاه بدهند و معجون زراوند نافع بود **صفت**
آن بگیرند زراوند گرد و قردمانا و پلپل و تخم سپندان و تخم الخره و
مغز بادام تلخ از هر یکی پنج درم رب السوس و زوفا و پرسیاوشان از
هر یکی ده درم با انگبین مصفی بسرشند شربتی سه درم اندر شراب زوفا

بدهند و استفراغ بحب غاریقون کنند صفت آن بگیرند غاریقون چهار
دانگ و تخم حنظل دو دانگ رب السوس و ایارج فیقرا و فراسیون از
هر یکی دو دانگ عنزروت و صبر از هر یکی چهار دانگ شربتی سه درم ذات
الجنب درد پهلو بود رگ قیفال زنند از سوی پهلو که درد باشد
و کشکاب کرده کنند و انجیر عددی و عناب و سپستان از هر یکی بیست
عدد در وی پخته باشند بدهند و شربت بنفشه نیز مناسب بود و اگر تخم
بود حقنه نیز کنند و گرمابه روند و نخود آب بروغن بادام بدهند برسام
نشان او دشواری دم زدن بود و تب گرم و درد خلنده و سرفه بود
علاج رگ زنند و کشکاب شکر دهند با شراب بنفشه و روغن بادام
صفت حب نافع بگیرند رب السوس و بنفشه و خطمی و نشاسته و کثیرا
و تخم خیار بادیان بکوبند و بپزند و بلعاب دانه آبی بسرشند شربتی هر
روزه یک مثقال با شراب بنفشه یا با کشکاب صفت ضمادی که ورم
ذات الجنب را بپزاند و درد ساکن کند بگیرند بنفشه خشک و بابونه
و سپوس و خطمی و گرد حلبه و آرد و تخم کتان و آرد جو بپزند در آب

ناهموار شود و اگر بادی باز آید و روغن زیت بجنبش کنند و اگر
قدری پرسیاوشان و برگ کرنب یا خاکستر چوب کرنب با دهنی یار کنند روا
بود نیم گرم ضماد کنند با روغن بادام و شکر و استفراغ بدین مطبوخ کنند
بگیرند بنفشه و لسان الثور از هر یکی چهار درم بیخ سوسن و بیخ خطمی از
هر یکی ده درم عناب و آلوی سیاه از هر یکی بیست درم ترنجبین
سی درم سپستان بیست عدد فلوس خیار شنبر بیست درم نافع بود گرفتگی
آواز هرگاه که گرفتگی آواز پدید آید زود بعلاج مشغول باید شد که
اگر روزگار بر آید علاج نپذیرد علاج بگیرند مویز دانه بیرون کرده
با انجیر بستی بکار دارند و اندر روغن بادام فرو کنند و هر بامداد
از این مویز بیست عدد بخورند و اگر انجیر بود دیگر خورند و اگر کبابه نیز
اندر دهان دارند نافع بود و زرده خایه مرغ نیمبرشت با شکر و سکنجبین
با شکر و سپوس آب سکه با شکر و لوزینه و جلاب و حلقوزه و تخم
کتان بریان کرده و کوفته با شکر و فرزده و اسفناج و باقلی و لوق
کرنب سود دارد باب هفتم اندر بیماری دل و خفقان

خفقان گرم را نشان گرمی دل بود و راحت یافتن از هوای سرد و آب
سرد علاج شراب سیب و شراب ترشی ترنج و شراب عناب [illegible] و قرص کافور و
و صندل و گل و کافور و آب گل بر سینه می نهند و اگر تب باشد دوغ ترش
با مزه یا طباشیر و گل ارمنی و گشنیز خشک و مفرح سرد موافق بود صفت آن
بگیرند صندل سرخ و سپید از هریکی دو درم بهمن سپید مغسول [illegible] و مروارید
سوده و مغسول هشت درم [illegible] و اسپغول چهار درم تخم کاسنی دو درم کافور
یکدرم گل مختوم یکدرم بنفشه یکدرم طباشیر سه درم گل سرخ پنجدرم یاقوت
یکدرم برگ مورد یکدرم حب الاس یکدرم [illegible] و [illegible] از هریکی
یکدرم و نیم حجر ارمنی مغسول چهار درم بلور دو درم گشنیز خشک یکدرم کوبند
و بپزند و شراب سیب بسرشند شربتی دو درم خفقان سرد بود دل
اگر زرد روی [illegible] بود [illegible] و کسلانی باشد و از هوای سرد و آب
سرد رنج بیند علاج [illegible] بود و [illegible] و شراب ریحانی [illegible]
دارو موافق بود و اگر رطوبت غالب بود [illegible]
[illegible] و از پس این شربت نهادن [illegible] خشک [illegible]

[illegible] و اگر خشکی غلبه دارد نشان آن کم خوابی و تشنگی بود
و [illegible] علاج [illegible] دق باشد شیر خورند و بدهند
آب انار شیرین و روغن بادام صفت نوش دارو بگیرند گل سرخ [illegible]
درم [illegible] درم قرنفل و مصطکی و سنبل و اسارون از هریکی سه درم
[illegible] و زعفران [illegible] و قاقله و هال و کوز بویا از هریکی دو درم
کوبند و بپزند و [illegible] سی درم شیر اگر اندر چهار من و نیم آب [illegible]
[illegible] با عسل بر نهند و بقوام آرند [illegible]
[illegible] بسرشند [illegible] شربتی دو مثقال صفت [illegible]
[illegible] بگیرند زرنباد و درونج از هریکی یکدرم مروارید و کهربا و ابریشم
[illegible] از هریکی یکدرم و نیم بهمن سرخ و سپید و ساذج هندی [illegible] سنبل و قاقله
قرنفل [illegible] از هریکی چهار دانگ [illegible]
[illegible]
شربتی [illegible] مثقال صفت مفرح معتدل بگیرند کهربا پنجدرم زعفران سه درم [illegible]
[illegible] صندل [illegible] از هریکی سه درم [illegible] پنجدرم [illegible]

ابریشم هجده درم مروارید هشت درم آمله شش درم تخم کاسنی هجده درم
درونج دو درم افیتمون سی درم گل ارمنی دو درم [illegible] هندی
چهار درم بنفشه دو درم و نیم زرنباد سه درم سنا مکی هجده درم سنبل چهار
درم طباشیر هجده درم گل سرخ ده درم برگ بادرنجبویه هجده درم تخم [illegible] و چهار درم
بشکر و انگبین شربت التوس بسرشند شربتی دو مثقال **صفت معجون [illegible]**
بگیرند گهر هجده درم زعفران سه درم لسان الثور ده درم بادرنجبویه
هجده درم آمله شش درم تخم کاسنی نیم درم ابریشم هجده درم درونج دو
درم گل مختوم هجده درم سادج هندی چهار درم زرنباد سه درم افیتمون
سه درم گل سرخ ده درم عود هندی سه درم مشک تبتی یک درم عنبر [illegible] درم
اسطوخودوس دو درم بهمن سرخ و سپید از هر یکی دو درم و نیم زراوند
بست درم سپید پانزده درم لادن دو درم و نیم سوسن دو درم و نیم
اسارون و سنبل و سلیخه و قاقله و جوزبوا از هر یکی دو درم نیم کوفته بیخته
و بپزند و بانگبین بسرشند شربتی دو درم **باب [illegible]**
بیماریهای معده اگر تشنگی غالب بود و از حرارت خشکی و هوای [illegible]

پس بجوشانند تا بیک نیمه باز آید و بعد مالند و بپالایند و شکر برنهند
و بقوام آرند شربت ده درم با آب تخم خرفه و اگر کسی را سرد باشد از این شربت ازان
چند روی را سرکوبی عوده سازند و یکی با گلاب با یکجا بجوشند **صفت شراب بنفشه**
که در سرفه و ذات الجنب دهند آنجا که بنفشه تر باشد بنفشه بگیرند و اگر نباشد
بگیرند بنفشه خشک صد درم و یک شبانه روز اندر چهار من آب فرغار کنند پس
یک جوش دهند و بمالند و بپالایند و هم درین آب دیگر باره بنفشه را
فرغار کنند و یک شبانه روز دیگر همچنان یک جوش دهند و بمالند و بپالایند
سه بار یا چهار بار هم چنین کنند پس شکر را بگدازند و بقوام آرند شربت ده
درم اندر گلاب و اگر ده درم کثیرا و پانزده درم آبی شیرین یک من را
جداگانه لعاب بگیرند با آب بنفشه بیامیزند پس شکر بگدازند صواب بود
شراب انار شیرین از جهت سرفه و ذات الجنب دهند بگیرند آب انار
شیرین دو من و آب شکر یک من و لعاب تخم خطمی پنجاه درم با شیره و بپزند
تا به نیمه باز آید و یک من شکر برنهند و بقوام آرند شربت پانزده درم اندر
گلاب با سه درم روغن بادام **صفت شراب خشخاش** از جهت خنده و سل و

وکسی اگر خون بسرفه آید بگیرند خشخاش سفید پوست ... پنج عدد و بیخ ...
تراشیده و نیم پخته سی درم تخم خطمی و کثیرا و صمغ عربی هر یک جداگانه حل کنند و آنرا کی
و تخم خطمی را جداگانه لعاب بگیرند و بیخ سوسن اندر نیم من آب بپزند تا
یک ثلث آن باز ماند و بپالایند و نگاه دارند پس خشخاش را پوست
نیم کوفته کنند و اندر سه من آب بپزند و همچنین می پخته بر نهند و بقوام آرند
و این شربت کسی را که بیم نزله فرود آید تا پاک شود نافع بود صفت
می پخته که اندر شراب بکار دارند بگیرند انگور شیرین و دانه بیرون کنند
و آب او بگیرند و بپالایند با تش دارند کفک نهند تا آتش کرد او نباید
اندر پختن بسیار باشند و بکار دارند نافع بود شراب کاکنج از جهت سوزش
مثانه کاکنج از غلاف بیرون کنند و بجوشانند و به بسته بماند
با آب تا طعم کاکنج بیرون دهد پس بپالایند و شکر اندر افکنند و بقوام
آرند و اگر با انگبین کاکنج پنجاه درم بنفشه خشک بجوشانند سخت
نیکو بود شراب زوفا از جهت سرفه و تنگی نفس که سبب آن نزله گرم بود
و سعال و ... آسود دارد بگیرند جلبه ده درم و تخم کتان هفت درم

پرسیاوشان

پرسیاوشان و بیخ سوسن آسمانگون از هر یکی ده درم مویز منقی دانه
بیرون کرده هفت درم انجیر یمنی دوازده عدد و زوفای خشک
سه درم بنفشه پنج درم زراوند مدحرج و اسقیل مشوی از هر یکی دو درم
پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یکی ده درم تخم کرفس و تخم
بادیان از هر یکی چهار درم همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من باز آید
و بپالایند شربت چهل درم با یک مثقال معجون ... و یک مثقال روغن
جلغوزه بادام و مثقال معجون زوفا صفت شراب عناب از جهت نزله
گرم بگیرند عناب هفت عدد سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده
هفت درم پرسیاوشان و بنفشه از هر یکی پنج درم سوسن ده درم
همه را اندر دو من آب بپزند تا به نیم باز آید و بپالایند و شربت ده درم
لعاب [illegible] شیرین و هفت درم لعاب خطمی با آن بیامیزند شربتی
چهل درم با ده درم شکر و یک مثقال معجون زوفا و ده درم روغن بادام
شیرین صفت معجون زوفا رب السوس و پرسیاوشان از هر یکی ده درم
مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجره از هر یکی پنج درم قردمانا و [illegible]

از هر یکی سه درم بکوبند و به پزند و با انگبین صافی بسرشند **صفت شراب**
افسنتین از جهة امتلای معده و جگر و رگها بگیرند افسنتین رومی پنجاه درم گل
سرخ پانزده درم زبد سپید تراشیده و نیم کوفته ده درم سنبل ده درم
اندر انگبین و نیم آب به پزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند و پالایند و
بپالایند شربت پانزده درم با بیست درم با قند سپید شکر با آب جلاب
خام آمیخته **نسخه دیگر** که بادهای روده را بگشاید و قولنج بگشاید افسنتین
رومی پنجاه درم سلیخه بیست درم تخم کرفس سی درم اندر ده من آب
به پزند تا دو بهره برود و بپالایند و انگبین شکر با عسل بیامیزند و بقوام آورند
شربت پانزده درم با بیست درم کمترین ده درم و اندرین نسخه اگر
ده درم سنبل در افزایند صواب بود **صفت ماء الاصول ساده** بگیرند
پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی پنج درم اندر
ماء الاصول اصل این است اما از جهة خداوند لقوه و فالج با این اخلاط
چیزهای دیگر زیاده باید کرد چون بیخ اذخر و بیخ اسارون و حب بلسان
نیم کوفته از هر یکی دو درم عود بلسان و بوزیدان و سلیخه و مهرانغیشه

ازهر

از هر یکی سه درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم از جهة خداوند استسقا
فقاح الاذخر و سنبل و فافث (?) و کمادریوس و کافیطوس (?) و افسنتین رومی
هر یکی سه درم زراوند ده درم زیاده کنند و از جهة خداوند نقرس و درد
اندام چیزی زراوند طویل و مدحرج و قنطوریون باریک و اصل فاوانیا
از هر یکی سه درم در افزایند و اگر اصل فاوانیا نا حاضر باشند سلیخه و عود
بلسان و مهرانغیشه بدل او کنند **از جهة پاک کردن** سنگ و ریگ گرده
و مثانه پرسیاوشان سه درم تخم کرفس نیم کوفته ده درم انجره خشک ده
عدد عنب (?) الثعلب نیم کوفته هفت درم اسقیل (?) اکو و قیصوم (?) پنج درم
زیادت کنند از جهة خداوند نقرس و اوجاع مفاصل شیطرج و قنطوریون
باریک و انگژه (?) و سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی پنج درم — در افزایند
صفت جلاب ساده بگیرند شکر انگبین کل نیم من آب سه من به پزند و
کفک بر دارند تا به نیم باز آید و یک درم زعفران در وی حل کنند و وقت
حاجت در آمیزند **نسخه دیگر جلاب با فایده** بگیرند دارچینی و سنبل و جوز بوا
و قاقله و زرنباد و زنجبیل و بسباسه و کبابه و جوز بویا و مصطکی از هر

یکی دو درم و نیم کوفته اندر خرقه کنند و پنج درم عود هندی درشت کوفته
اندر خرقه دیگر کنند و اندر پنج من آب بپزند تا به نیم باز آید و هر دو
خرقه بمالند و بفشارند و از دیگ بردارند و یکمن شکر در وی کنند و
کفک بردارند و یک مثقال عنبر اندر گلاب بگدازند و یک درم زعفران
در وی حل کنند و در وی بیامیزند **شراب نیلوفر** که درد و ورم معده را
و دل سوختن را سود دارد و سودا و صفرا و تب غب و قوت دل را
نافع بود بگیرند نیلوفر خشک و یک رطل بنفشه ده درم در ده من آب بجوشانند
تا سه یک بماند و بدست بمالند و صافی کنند و نیم چندان شکر بزنند
و بآتش نرم قوام دهند و بعد از آن بگیرند مشک و کافور و ریوند
از هر یکی نیم دانگ و بسایند و در او حل کنند شربتی پنج مثقال **صفت**
ماء العسل که خداوند بیماریهای سرد را و درد جگر و درد سینه را سود
دارد بگیرند انگبین یکمن و آب پنج من بیامیزند و بجوشانند چندانکه
کفک بردارند و یکمن و نیم بماند و بهوا سرد کنند و بکار برند **صفت**
شراب نعناع از جهت معده ضعیف بگیرند دانه انار ترش و شیرین و تخم

بکوبند

بکوبند و آن آب را بگیرند و بجوشانند تا به نیم باز آید و نیم وزن
او عصاره نعناع تر با آن بیامیزند و بپزند و کفک بردارند و چند
وزن عصاره نعناع شکر بر افکنند و بقوام آورند **نسخه دیگر** که قی و دل
گشتن باز دارد و معده را قوی کند بگیرند پسته چهل درم خرمای هسته
پنجاه درم هر دو را اندر یکمن گلاب بجوشانند تا به نیمه باز آید
و بپالایند و بگیرند آب انار ترش و شیرین که با تخم کوفته باشند
و آب سیب ترش و آب نعناع تر از هر یکی نیم من و با گلاب پالوده
بیامیزند و یکمن شکر بزنند و هشتاد عدد پوست پسته که [illegible] مثقال
پسته بود در وی کنند و با شکر بپزند پس از آنکه کفک برداشته باشند و چون
بقوام آید بردارند و پوست پسته در وی بگذارند تا بیماری که از این
شراب ده درم بخورد و آن پسته اندر دهن نگاه دارد و می مکد و فرو
برد **صفت میبه** که طعام بگوارد و معده را قوت دهد و قی باز دارد
و اخلاط را قوت دهد بگیرند آب آبی ترش پنج من شراب ریحانی چهار
من و نیم بگیرند و زنجبیل و مصطکی از هر یکی دو درم فاقله صغار و کبار و

دوارچینی از هر یکی چهار درم قرنفل سه درم زعفران شانج چهار درم
همه را نیم کوفته اندر خرقه کنند و اندر دیگ افکنند و بپزند تا آب بنیمه
باز آید و هر ساعت خرقه را اندر وی بمالند و چهار من و نیم انگبین یا شکر
بروی نهند و بقوام آرند و نیم درم مشک سوده اندر اندکی از این
شراب حل کنند و آنرا با جمله بیامیزند تا هموار شود **نسخهٔ دیگر** بگیرند عصارهٔ
آبی جوشیده ده من باز آورده یکمن و عصارهٔ سیب کوهی همچنین شراب
کهن نیم من انگبین پخته بگیرند عود هندی دو درم مصطکی و زعفران
از هر یکی یکدرم سباسه یکدرم و نیم سنبل و قرنفل و جوز بویا دار فلفل و
دارچینی و زنجبیل از هر یکی نیم درم همه را نیم کوفته اندر خرقه کنند و هم
بدان سان بپزند پس کافور یک مثقال شکر دو دانگ مشک بوی بیامیزند
صفت شراب گل بگیرند برگ گل تازه ده من با آب بجوشانند
تا گل پخته شود و رنگ بگرداند و بیفشارند و دیگر باره هم چندین آب
ده من گل دیگر بپزند تا پخته شود و از آب بردارند و بیفشارند و ده
من انگبین یا شکر برافکنند و بقوام آرند و اگر در یک آب پنج بار یا هفت

بار گل تازه کنند بهتر بود و این را شراب الورد مکرر گویند و از گل جنگ
کنند طبع فرود آرد بگیرند گل سرخ یکمن و یک رطل بغدادی و چهار رطل آب
بپزند تا یک رطل باز آید و بپالایند و یک رطل شکر طبرزد برنهند و بقوام
آرند شربت چهل درم با آب سرد و شربت تمامتر هفت درم بود **صفت شراب**
سیب ترش که معدهٔ ضعیف را قوی گرداند و قی و خفقان و تشنگی باز دارد
بگیرند آب سیب دو من شکر برنهند و بقوام آرند **صفت شراب غوره**
که تشنگی صفرا بنشاند بگیرند آب غوره و بجوشانند تا بنیمه باز آید
آب بنهند و بپالایند تا صافی شود و بر هر یکمن نیم من شکر برنهند و بقوام
آرند و اندر وقت جوشانیدن مقداری قرنفل سوده در خرقه بسته در
وی افکنند و هر ساعت اندر وی بمالند و آخر شاخی چند نعناع تر یا خشک
ترنجانی و قرنفل در وی بجوشانند روا بود **صفت شراب مورد** تخم مورد
نیم کوفته و جوشانیده و صافی کرده بهر پانزده درم تخم مورد یکمن قند برنهند
و بقوام آرند **شراب فواکه** فواکه کوفته دو من قند بگیرند فواکه هر دو هم
بقوام آرند **صفت شراب الیسون** بگیرند تخم هلیون بو کوفته و جوشانیده

و صافی کرده پنج من قند یکمن بقوام آرند **صفت گلشکر** لسان الثور
و گل با قند بقوام آرند و شکر سپید جزو کرده کوفته بمقدار نخودی
بدست خلط کنند **شراب انار** که قی را باز دارد و شکم رفتن را باز دارد
دوا ق اگر از سردی بود بر دیگر خواب انار یا کوفته او بپزند تا بنیم
باز آید و آنگاه بنیم وزن آن آب نعناع بگیرند و نیم چندان شکر سپید برنهند
و بقوام آرند **صفت شراب نیلوفر** آب را گرم کنند و نیلوفر را در آن
آب جوش دهند و باز صافی کنند و بهر یکمن قند ده درم نیلوفر بنهند و
بقوام آورند **صفت شراب دینار** بگیرند قند یکمن و ریوند سه درم تخم کاسنی
و بیخ کاسنی از هر یک پنج درم تخم خیار و بیخ او رازیانه کوفته کرده
بجوشانند و صافی کنند و باز ریوند با آن آب بجوشانند و باز صافی
کنند و با قند بقوام آرند **صفت شراب تربد** که مرطوب را طبع نرم دارد
و موافق بود بگیرند تربد سپید تراشیده صد درم زنجبیل پانزده درم
و چهار دانگ هر دو نیم کوفته اندر چهار من آب بپزند تا به نیم باز آید و
بپالایند و پانصد درم ترانگبین بر نهند و بقوام آرند شربت پنج درم

تا پنج

تا پنج درم و اگر کسی خواهد که بدین شراب بمقدار شراب سقمونیا
ترکیب کنند روا بود و قدری مصطکی با وی یار کنند **صفت شراب اهلیلج**
خداوند وجع المفاصل را سود دارد و طبع را زود آرد بگیرند اهلیلج زرد
صد عدد و منقّی اندر قیفه کنند و آب اندر وی بریزند چنانکه یک بند
انگشت زبر او بود و سه روز اندر آفتاب نهند و آب از وی بیرون کنند
و نگاه دارند و آب دیگر صافی در سر آن اهلیلج کنند و همچنان سه روز در
آفتاب نهند و آب بیرون کنند پس هر دو را جمع کنند و صد درم ترنگبین آب
بر نهند و بپزند و کف بردارند و بقوام آرند و اگر بمقدار نیم من از این
شراب یک مثقال سقمونیا حل کنند صواب بود شربت پنج درم تا ده درم
و از جهت خداوند سودا اهلیلج کابلی کنند و بر یک وزن افتیمون و بر وزن
دیگر بسفایج کنند شربت پنج درم **صفت سکنجبین بزوری** از جهت خداوند
بپزند بگیرند ریوند چینی و غاریقون و فوه و پوست بیخ کرفس و پوست درخت
بید و گل مازو و افتیمون و تخم کشوث و تخم کاسنی از هر یک ده درم را
در نیم من سرکه و یکمن آب تر کنند و یک شب بنهند و بپزند تا به نیم باز آید

و بپالایند و یکمن شکر بر نهند و بقوام آرند شربت بیست درم با آب
درم جلاب **شراب ریوند** از بهر درد جگر و سپرز کهنه بگشاید و طبع
زود آید بگیرند ریوند چینی چهل درم غاریقون و تربد و بسفایج و تخم کشنی
از هر یکی بیست درم و اگر وزن همه با وزن ریوند برابر باشد اما اگر تربد
بیست درم بود وزن سنبل سه درم و دو دانگ کنند و اگر ریوند برابر
بود سه درم و چهار دانگ کنند و همه نیم کوفته اندر ده من آب بپزند تا
بنیم باز آید و بپالایند و شکر بر نهند و بقوام آرند شربت بیست درم
با جلاب خام و اگر خواهند نیم دانگ سقمونیا با نیم دانگ مصطکی اندر وی
حل کنند روا بود **صفت شراب عناب** خداوند ذات الریه را و سرفه را سود دارد
و املاء آن عناب گرگانی دانه برون کرده پنجاه درم فلوس خیار شنبر
چهل درم در ده من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و شکر و انگبین بر نهند
و بقوام آرند **شراب لسان الثور** خداوند سودا را موافق بود و اگر لسان
الثور حاضر بود بگیرند یکمن از آب او با آب بادرنجبویه نیم من و اگر آنجا حاضر نباشد
بگیرند برگ لسان الثور خشک کرده ده استار و برگ بادرنجبویه پنج استار

اندر

اندر ده من آب بجوشانند تا بنیم باز آید و بپالایند و یکمن شکر بر نهند
و بقوام آرند شربتی بهر بامداد بیست درم با قدری شراب سیب و یا بی آب
اگرچه جلاب تری بود اما جلاب خام طبع را نرم دارد و پخته غذا بیش
دهد سکنجبین صفرا را بهتر باشد و تشنگی نشاند و مرطوب را نیز سود دارد
خاصه عسل با بزوری از بهر آنکه مر گرمی رطوبت را ببرد و ضعیفان را سکنجبین کند
لیکن سکنجبین پیوسته نشاید خورد از بهر آنکه وقت بود که معده و جگر را
ضعیف کند و عصب را سست کند **شراب مویز کشمش** منفعت بزرگ
اندر شراب آنست که حرارت اصلی او روح را برافزاید و چون بسیار
خورده شود حرارت اصلی از گواریدن عاجز آید و منفعت او مضرت
گردد و بیم باشد که در میان شراب خوردن باد در خواستن تنفجات بهلاک
شود و جمله از بسیاری شراب خوردن وسواس و مالیخولیا و بد دلی و غفلت
و فراموشی و رای ناصواب و ترسیدن اندر خواب و سکته و خناق و رعشه
و فالج و نقرس و برسام و دیوانگی و استسقاء تولد کند هر یکی از وجهی دیگر
اما شراب زرد قوی تر بود خاصه آنکه رنگ آتش دارد و بحران را و

و مهرلیمو و مرطوبان را نشاید و شراب سیب و بالنگ محرور را موافق
بود و شراب تلخ و گوارنده بود و سده بگشاید و شراب خشخاش خواب آورد
غشی را و خفقان را موافق بود و شراب ... سوی دل و دماغ را زیان
دارد و شراب انار ترش جگر را زیان دارد و باشد که اسهال کبدی
آرد و هر که از شراب درد سر آرد نقل او آبی و انار باید و اگر در میان هر چند
جام اندک آب بر آن خورد دفع شراب از دماغ باز دارد و خداوند
معده ضعیف اگر محرور بود نقل او حب الآس و آبی باید کرد و اگر مبرود بود
کمونی و سعد ... نقل باید شراب ... دماغ را و عصب را زیان دارد
و تشنج و دیوانگی آرد و مستی به سر مزاج جگر را گرم کند و کسی اگر زود مست
شود کافور ... جوز بویا به مقدار ... ترنج ... که ... دهد
کسی را که خمار گرد پیش از شراب ... به مقدار دو دانگ ریوند چینی اندر
شراب حل کرده بدهند خمار نگیرد **ترنج پرورده** معده گرم و ضعیف را سود
دارد و طعام گوارد بگیرند ترنج دانه دار ان ... پاره کنند و ترشی از وی پاک
کنند و پوست بر وی بگذارند و هفت شبانه روز در آب نمک کنند

و پس از آب نمک بیرون آرند و در آب جوشان نهند یک دو سه روز
دیگر این آب بگذارند پس آب بریزند و بچشند اگر شوری مانده باشد
یک روز دیگر تا دو روز در آب خوش نهند تا شوری از وی جدا شود و
یک روز زیر سنگی نهند تا آب از وی جدا شود پس بگیرند جزوی انگبین و
درد و جزو آب صافی بجوشانند و کف بردارند پس ترنج را در این
انگبین و آب بریزند تا آب برود و انگبین اندر ترنج و بر نشیند همچنان
مروارید باید بود و از آن انگبین بردارند و هر یک پاره جدا بنهند تا
انگبین از وی پالاید و دیگر روز انگبین دیگر گیرند و کف بردارند بنهند ...
و آن ترنج پاره پاره را بسان ... بر نهند و در این انگبین بجوشانند چو ...
تمام انگبین انگشتی چندان باید که یک انگشت بر سر ترنج ایستاده باشد و از
آتش بردارند و بنهند تا بیاساید و بهر ده من ترنج یک مثقال زعفران و یک
دانگ فلفل و نیم مثقال دارچینی و دو دانگ و نیم مشک بسایند و در میان
انگبین و ترنج بر افکنند چنانکه اندکی دارو خشک ... کنند و یک ... ترنج
برنهند و داروی دیگر افکنند تا بر شود پس باقی انگبین که مانده باشد بر آن

بریزند چنانکه قدر چهار انگشت بر سر آن بایستد و در حجره گرم نهند و در
موضعی نهند که سرما و تری بروی نرسد **باب دوازدهم** اندر
تدبیر خواب و بیداری بدانکه بهترین وقت خواب آن وقت که طعام از
سر معده فرو گذشته باشد و وقت آن نیمه روزی اثر کرده و این بیش از دو
ساعت بود و معده خالی خفتن حرارت اصلی را ضعیف کند و تن لاغر
کند و خواب روز بیماریهای عفن آرد خاصه اندر زمستان که تن فرو زده آرد
و رنگ روی تباه کند و خداوند مزاج سرد را زیان کارترین چیزی بسیار
خفتن است و در خواب شکم را گرم باید داشت و اگر بر شکم خسپد روا بود
تا حرارت جمع شود و طعام گوارد و بر پشت باز خفتن زیان دارد و فضله
دماغ بسینه و معده باز دو آید و نزله و فالج و درد پشت آرد و خواب بامداد
زیان دارد اما اگر معده بهتی بود و آوازی پیوسته و معتدل چون آواز آب
و جای خواب آرد و کسی را که خواب کمتر بود کف پا و ناف را بروغن بنفشه
چرب باید کرد و اندر غذا ها مقدار یک درم تخم کوک کوفته اندر افکنند
سود دارد **باب سیزدهم** اندر تدبیر ریاضت بدانکه جنبش در اوقات

غذای چربت علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و گرم ندهند دارچینی بریان
کرده دو درم زنجبیل بریان کرده یک درم کهربا دو درم تخم شاهسپرم
بریان کرده و ناکوفته دو درم شربتی سه درم با شراب مورد و با کباب جگر
زحیر اسباب زحیر گذشتن ماده گرم بود بر مقعده بود چنانکه گویی حاجت هست
علاج اسپغول اندر روغن گل یا روغن بادام بجوشانند و بدهند و زرده
خایه مرغ با روغن گل بیامیزند و ضماد کنند و اسفیداج و مرداسنگ مغسول در وی
بر شسته و طلی کنند و این شیاف بر نهند کندر و زعفران و حضض از هر یکی
یک جزو افیون ربع جزو و اگر سبب سردی بود از آب گرم رحت باید
علاج دو درم حب الرشاد بریان کرده و ناکوفته در آب گرم بدهند و در
آبزن گرم نشاند گرم و تابه گرم کرده نشستن سود دارد و کوکنار کوفته
با پیه بز بپزند و دود کنند و مغز جوز بریان کرده سه درم ناکوفته
یک درم کندر نیم درم بکوبند و با آب گرم بدهند و بسیار باشد که در روده
ثفلی گرد شود و بطوطی چون حصاره ور و د آید و گمان افتد که زحیر است
در آن حال معجون خیار چنبر موافق بود و باشد که سبب زحیر آماس گرم بود

ونشان او آنست که آب سرد بود و بسیار زحمت باید علاج رگ باسلیق
زنند و ضماد از عدس مقشر و گل سرخ اندر آب عنب الثعلب جوشانیده بیارند
و بروغن گل و اسپغول با آن بیامیزند و باشد که آماس سرد بود برگ آب
پخته بابونه گاو و بکوبند و در زردهٔ خایهٔ مرغ با وی بیامیزند و ضماد کنند
پیچیدن ناف را حب الافاویه دهند **صفت آن** بگیرند زنجبیل و
مصطکی و قرنفل و دارچینی و پلپل و نارمشک از هر یکی یک جزو و یک جزو
سقمونیا بکوبند و بیزند و حب کنند چون نخود یک حب مجلسی برود
اگر دو نیم مثقال او قولنج بگشاید و پیچش ناف را باطل کند والله اعلم
باب بیستم در انواع قولنج و تولد کرم **قولنجی که** ماده آن
خلط سرد بود اندرین علت مقعد سرد بود و گرانی و بادها خیزد و کرکر
روده ها را بخاید و پیچ بکند سخت حقنه تیز کنند و شیاف کنند
پس حب سکبینج دهند **صفت آن** سکبینج ده درم تخم حنظل دو درم
سقمونیا سه درم و دو دانگ و سکبینج را در آب سداب حل کنند و
تخم حنظل را و سقمونیا بدان بسرشند و حب کنند شربتی دو درم

و اگر پیچش شکم رنجه دارد حب الافاویه دهند یا معجون اراخت
صفت آن بگیرند مصطکی و قرنفل و زنجبیل و پلپل و دارپلپل و جوزبویا
از هر یکی دو درم سقمونیا یک درم بکوبند و بیزند و اندر جلاب غلیظ که از
آب آبی و شکر پخته باشند بسرشند شربتی دو درم یا سه درم و تا بتخت
پخته و شیاف راه گشاده نکنند مسهل نشاید داد و پس از آنکه قولنج گشاده شود
یک سکنجبین ماء الاصول باید داد یا روغن بیدانجیر یا با روغن بادام تلخ
و پیش از آنکه ماء الاصول دهند سه درم یارهٔ فیقرا با عسل داده بود
صفت حب دیگر بگیرند تخم حنظل دو جزو سقمونیا یک جزو مصطکی نیم جزو
حب کنند با آب قرنفل شربتی از نیم درم تا یک درم و اگر در حب کرده
قوفیای روی نهد پس علاج قولنج کنند و آنجا که حرارت باشد بگیرند زیره
پخته سه درم تخم کرفس و انیسون از هر یکی سه درم شربتی سه درم در آب
گرم و معجون ترنجبلا در حال بگشاید **صفت آن** پلپل و دارپلپل و زنجبیل
و قرنفل و زنجبیل و سادج هندی و برگ تر و اگر از هر یکی یک مثقال
تخم کرفس و زعفران و مصطکی از هر یکی نیم مثقال سقمونیا ده مثقال

با انگبین بسرشند شربتی دو درم تا سه درم **صفت معجون** بادنجیر که قولنج را از
باد بود بگشاید بگیرند بزر انجره صد درم کوفته و بیخته با سه صد درم انگبین
بسرشند شربتی یکدرم **صفت فلونیای رومی** بگیرند پلپل سپید و تخم بنگ که
بتازی بزر البنج گویند از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
فرفیون و سنبل و عاقرقرحا از هر یکی یک مثقال با انگبین مصفّی بسرشند شربتی دو
دانگ و دانگ نیم **قولنجی که** از خشکی بود و از نشان آنست که طبع او خشک
شود پس درد پدید آید علاج حقنهٔ نرم کند و غذا آش کدو دهد و تخم کتان
و حب ... بکوبند و لعاب آن بگیرند بیست درم ازین لعاب و ده درم
روغن بزرک در وی کنند و هر روز دو کرّه ازین شربت دهند
ایلاوس نوعی از قولنج است نشان وی آنست که بیمار قی کند تا بشود که
ثفل قی برآید و سخت مشکل بود و از سبب قولنج آماس گرم باشد
اول چیزی گرم دهند و بگیرند سیماب زنده ده درم یا ده مثقال تا بخورند
و بیمار را بر ... چوب دهند و سیماب زنده برود دهند تا بگردد
کو شکم او را بجنبانند و خاصیت سیماب آنست که بغلتد بگذرد و روده‌ها

راست

راست کند و راه بگشاید و از معجون ارجت و حب الافاویه بکار
باید حقنت بود **صفت نوش که** قولنج را و باد را دفع کند و گرگاه را بگشاید
بگیرند بورهٔ ارمنی و زیرهٔ کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و پلپل سیاه و پلپل
سپید از هر یکی دوازده درم ... پنج درم خرمای هندی و انیسون
کرده ده درم مغز بادام شیرین سپید کرده ده درم برگ سداب خشک از هر یکی
ده درم خرما اندر سرکه تر کنند یک شبانه روز و جدا بکوبند و داروهای
دیگر کوفته و بیخته جمع کنند و با انگبین بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم **صفت**
حب که قولنج بگشاید و منش گشتن باز دارد بگیرند آبی پاک کرده
دو دانه حبه کرده و نیم من انگبین مصفّی بگیرند آبی را اندر خمیر یا اندر تنور
انگوری بپزند و برآرند و بنهند تا تری از وی جدا شود پس در هاون
چوبین بکوبند و با انگبین بیامیزند و زنجبیل و پلپل و دارپلپل از هر
یکی چهار درم دارچینی دو درم سنبل و قاقله و زعفران از هر یکی یکدرم
مصطکی پنج درم ... و تربد سی درم بکوبند و بپزند و با انگبین و
آبی پخته بسرشند شربتی چهار درم **صفت حب** ... تا بتان که مجرور را نشاید

بگیرند سقونیا دو درم تربد ده درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی
شیرین از هر یکی چند درم گل سرخ و طباشیر از هر یکی دو درم ترنجبین
پاک کرده چهل درم عصارهٔ آبی پنجاه درم عصارهٔ ترنجبین درهم
کنند و بقوام آورده داروها بران برشته این جمله ده شربت
بود **قولنجی که از آماس روده بود** این نوع قولنج با تب و سوزش بود
علاج نخست رگ باسلیق زنند و اندک اندک خون بیرون کنند و حقنه
کرست پس یک صافی زنند پس آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب
انار دهند و خیارشنبر دروی حل کنند و روغن بادام بر چکانند و حقنه
نرم کنند خاصه که لعاب با روغن بابونه و بر شکم ضمادی کنند از بنفشه و جو
و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج یا بگیرند آرد جو و بابونه و اکلیل الملک
و روغن بنفشه بر وی نهند و لعاب با روغن بادام دهند یا بگیرند آب
عنب الثعلب جوشانیده و صاف کرده چهل درم و ده درم فلوس
خیارشنبر و قدری سقونیا دروی حل کرده و غذا از اسفاناخ و کدو
و خرفه هندی سازند با روغن بادام **قولنج دودی** سبب آن تولد

کرمها

کرمها بود در روده نشان وی آنست که خداوند علت را روی زرد
باشد و وقت بخفت و زود گرسنه شود و بطاقت گردد از بهر آنکه
غذا را کرمان بخورند و روده را و در افزودن گیرند بدین سبب پیچش ناف
و نشگفتن پدید آید علاج بگیرند ترمس و برنگ کابلی مغز قنبیل و
شیح ارمنی و قسط از هر یکی چند درم تربد پانزده درم شربتی چند درم
اندر شیر تازه در حال گرسنگی بدهند و بگیرند برنگ کابلی مغز هفت درم
بکوبند و بر سرشته این جمله یک شربت بود در وقت خواب بخورند و
بخسپند و بامداد استفراغ کنند و شب دیگر ایارهٔ فیقرا حب بدهند تا
روده از آن پاک کرده و اگر زود زود پدید آید پس از استفراغ یک قرصه
هر بامداد چهار درم آنگاه بخورند ناشتا از جهت کرم بگیرند صبر و زهرهٔ
گاو و پودنه را ساییده بیامیزند و پنبه بدان آلوده کنند و بگوشتین
بر دارند و برگ شفتالو تر کوفته طفل را بر شکم و ناف طلی کنند
صفت اطریفل از جهت خداوند حب القرع بگیرند برنگ کابلی مغز ده
درم تربد و حب النیل و قسط از هر یکی پنج درم قنبیل و ترمس و افسنتین

بیکو

رومی و شیح ارمنی و افتیمون رومی و ملک هندی و خردل سفید
و تخم حنظل و سعد و راسن از هر یکی سه درم و نیم کوبند و بیزند و
با انگبین مصفی بسرشند شربتی چهار درم به آنکه افسنتین رومی و افتیمون و
نشاع و شونیز و قردمانا و بوزیدان بسیاری خوردن و ضماد کردن کرم را
هلاک کند و بیخ او را با کرزه کرد اندر اقتام **باب بیست و یکم**
اندر بیماری مقعد و **بیرون آمدن آن** بگیرند مازوی نیم کوفته و نار پوست
و خرنوب نبطی و برگ مورد در آب بپزند و در آن آب بنشینند یا خرقه
ترکنند و بجوشیدن بازمی نهند و گلنار و نار پوست و صدف سوخته و انزروت
و شب یمانی و اسفیداج مغسول کوبند و بیزند و بدان موضع بنهند و بجای
باز برند و بر بندند و اگر سردی غلبه دارد مرزنگوش زیادت کنند و داروی
شراب قابض بکار برند **شقاق** اگر از امتلا بود رگ باسلیق زنند
با صافن و اگر حرارت باشد سفیده خایه مرغ و روغن گل اندر هاون
برب بزنند تا سیاه شود و طلی کنند و اگر حرارت کمتر شود مغز ساق گاو
با چیزی که از زرد چوبه ب بنهند و مرهم کنند و اگر یا رب زرد آلو

زرد چوبه

و زرد چوبه و مغز ساق گاو برابر کنند و ضماد کنند مزاج سرد را سود دارد
خارش مقعد که از کرم خوردن نباشد مقعده ناسور بود علاج رگ
باسلیق زنند و بر بیان و بر سرین حجامت کنند و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند
و مقل در روغن مغز زرد آلوی تلخ حل کرده طلی کنند بواسیر را سود دارد
و رگ باسلیق زنند و پس مطبوخ هلیله استفراغ کنند و حب مقل بکار دارند
هلیله پرورده نافع بود و اگر درد سخت بود بابونه و اکلیل الملک اندکی
زعفران لعاب تخم کتان بسرشند و بر وی نهند و حب المقل بکار دارند
صفت آن بگیرند هلیله کابلی و سیاه و آمله و بلیله از هر یکی پنج درم مقل
چند وزن همه را با آب حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند
شربتی ده درم **نسخه دیگر** که طبع را نرم دارد هلیله کابلی پانزده درم سکنجبین
پنج درم خردل سه درم مقل پانزده درم مقل پنج با آب حل کنند
و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی از دو درم تا سه درم **نسخه**
دیگر هلیله کابلی بیست درم مقل ده درم کثیرا پنج درم انجره سی عدد بزنند
چنانکه آب رنگ او بگیرد و مقل و کثیرا در آن آب حل کنند و هلیله را در آن

برشته و حب کنند شربتی دو درم **نسخه دیگر** خون رفتن باز دارد بلیله
بریان کرده در روغن گاو سی درم کهربا پانزده درم مقل صبر (?) پنج درم
مقل را بآب کنند تا حل شود و داروها بدان سرشته و هر بامداد شربتی دو
درم و روغن مقل مالیدن سود دارد **صفت آن** بگیرند روغن زنبق (?) داوی (?)
نیم ده درم سعتر و کندر هم مقل ده درم سعتر و مقل را در روغن حل کنند و
بکار دارند **باد ناسور** باد غلیظ بود اندر ناف گاه و قضیب و خایه فرود آید
و گاهی به پهلوها و کتف برآید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی قولنج آرد
و درد بیقرار دهد و خداوند این باد بها را وقت برخاستن و نشستن آنگاه
زانو و فرا آن آواز **صفت حب نافع** هلیله سیاه و بلیله و آمله و سنبل و حصی (?)
و عاقر قرحا و زنجبیل و تخم گندنا و مقل را بشراب (?) حل
مویز حل کنند و داروها بدان سرشته و حب کنند شربتی سه درم **درجه (?)**
بواسیرات بر قسمت یکی چون کنده و دیگر چون انگور دانه و دیگر چون
پیه و لیکن سپید بود از همه و کنده بدتر بود و هر بواسیر که خون ندارد
بد بود **علاج** باز تر کوبند و بر آنجا نهند تا خون از روی بیرون آید

وانگاه

وانگاه بگیرند سپیداب و مرداسنگ بهم بسایند و آن بواسیر را بر نهند
یا بخیسند و این هر دو در روغن چرب کنند و لعاب بر روی نهند
تا سپید شود چند بار چنین کنند و هر گاه سپید شود درین دارو سرکه زیاده
کنند و هیچ بادانگیز نخورند و گوشت خارپشت با نمک اندرانی بخیه کنند
وانگاه بروغن مورد بپزند چنانکه گوشت نماند مگر اندکی با بدل آب
گوشت را بجل بخورند **ضمادی که** درد بواسیر ببرد اکلیل الملک و بابونه
بآب بپزند تا مهرا شود و در روغن بسایند تا مرهم شود و ضماد کنند
باب بیست و دوم اندر بیماریهای جگر **جگر گرم** را رگ
باسلیق زنند و آب تخم خرفه دهند با سکنجبین و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و شراب اندر رنگ و کشنیز تر و روغن بادام دهند و طبع را بآب میوه یا
بآب کاسنی و خیار شنبر اندر وی حل کرده نرم کنند و اگر طبع نرم بود
و قرص طباشیر و گل ارمنی و شاه بلوط و بزر حماض و زرشک پاک کرده و گل
سرخ و صمغ بریان کرده راستا رات (?) بکوبند و بپزند شربتی سه درم با آب
آبی و ضماد از صندل و گل و تراشه کدوی تر و برگ مورد و اندکی

دانگی مصطکی و دارچینی و آب عنب الثعلب و آب کوکنار بیازند علاج
سرد زبان سپید بود و رنگ روی صافی و بول غلیظ و اشتها باشد
لکن دشوار گوارد علاج مادام اصول حقنه بار و روغن فستق و روغن بادام
تلخ ده دو انگشت سکنجبین خشک کرده و کوفته و دانگی ریوند چینی
با قدری گلشکر موافق بود سه روز پیوسته دهند و اگر شب وقت
خواب اثاناسیای بزرگ دهند صواب بود و ضماد ازین نوع سازند مصطکی
و صبر و افسنتین از هر یکی دو درم عود خام و مشک و سنبل از هر یکی درم
زعفران یکدرم با موم و روغن از روغن یاسمین برسرشند و بر نهند و حب
ریوند نافع بود صفت آن بگیرند ریوند هشت درم و گل مغول چهار
درم تخم کرفس و انیسون و غافث از هر یکی سه درم بکوبند و بیزند
و سکنجبین برسرشند و اقراص کنند شربتی مثقال با گلشکر و این قرص
اندر تبها و بیماریهای بلغمی سود دارد و کسی را که زخمی رسیده باشد سود
دارد صفت معجون امروسیام که جگر و سپرز را سود دارد و اندر بهبودی
استسقا سود دارد و سده بگشاید و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و آرد کرسنه

دو و قو و زیره کرمانی و عود بلسان و سلیخه و قردمانا و تخم کرفس
فقاح اذخر از هر یکی یکدرم دارپلپل و پلپل سپید و قسط از هر یکی
نیم درم قرصانی سه درم حب الغار ده درم عود و ج و زعفران از هر
یکی ده درم با انگبین مصفی برسرشند شربتی یک بندق اندر آب گرم صفت
اثاناسیای بزرگ که بیماری جگر و سپرز را که از بلغم بود سود دارد
و بادهای غلیظ را که از بلغم شوریده شده و تنگی نفس را و قی و نفث و
خون را و اسراف حیض را باز دارد و درد گرده و مثانه را زایل کند و در
جمله بیماریها این معجون را منفعت است و این معجون بسیج افیون باشد بگیرند
مر و زعفران و افیون و جندبیدستر و بزر البنج و قسط و قردمانا و تخم
خشخاش سپید و سپید و غافث و جگر الک خشک کرده راست را بانگبین
مصفی برسرشند و از پس شش ماه بکار دارند شربتی از نیم درم تا
یکدرم در آب کاسنی یا در آب گشت بدهند باب پنجم
اندر بیماری سپرز سپرز گرم را نخست رگ باسلیق زنند و باسلیم از برون
چپ و آب کاسنی با آب بادیان برآمیخته دهند و آب عنب الثعلب

با آب کرفس آمیخته و ایارهٔ فیقرا و غاریقون از هر یکی مثقالی حب
کنند و بدهند و دو درم غاریقون با بیست درم سکنجبین نافع بود و برگ
بید در سایه خشک کرده هر بامداد یکدرم بشکر سوده بدهند و الم قرفی
از چوب گز سازند و طعام و شراب از آنجا خورند بیخ علت زایل
شود و سبوس بسرکه بجوشانند و نهند بی باندازه آن موضع بر آن
و بدان برگ گز کنند و بر روی نهند و به بندند نافع بود سپرز سرد را
ماء الاصول بدهند با روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه بود و روی
کو اخوا و افیون و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با انگبین سرشته معتدل بخدم
نافع بود و اشق بسرکه حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته و برگ سداب خشک
کرده را بشراب سرشته ضماد کنند و انجیر بسرکه پخته و خردل کوفته
و پوست بیخ کبر کوفته برشته ضماد نافع بود و سکنجبین چنانکه یاد
کرده آمد نافع است **باب بیست و چهارم** اندر یرقان
زرد **و اندرین علت** سپیدی چشم و رنگ همه تن زرد بود و گاه بول
رنگ بول دارد علاج نخست رگ باسلیق باید زدن از دست راست و

و طبیخ خرمای هندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و غافث با ماء الجبن
غاریقون در وی پخته استفراغ باید کرد و با خیار شنبر و آب کاسنی و
ماء الجبن هر بامداد سکنجبین بزوری دادن و پس از سکنجبین جلاب ریاست
گلاب بروغن بادام و تخم بادیان و تخم کرفس اندر وی پخته
و اگر تب آید تخم خرفه و سکنجبین باده دهند و آب کاسنی و آب انار
شیرین و ترش موافق بود و اگر در آب زن نشانند هم اندرون
زدن بیست درم آب زرب و ده درم شراب ریحانی و نیم درم توبه و بعضی
حل کرده بدهند زردی از روی فرود آید چاهه اگر در آب زن بول کنند
و برگ سیستاریک چلکند خشک کرده و کوفته و بیخته اندر جلاب یا انگور
العسل بدهند زردی فرود آید و یکدرم ریوند کوفته و بیخته با زردهٔ
خایه نیم برشت همین منفعت دارد و بسیار کسان اندر طبیخ افیون
این خایه دهند **باب بیست و پنجم** اندر یرقان سیاه در
یرقان سیاه رگ باسلیق یا اسیلم زنند از دست چپ و باستفراغ سودا مشغول
شوند و ماء الجبن و غیر آن هر چه اندر باب یرقان زرد یاد کرده

اندکیست درین باب نافع بود و اگر رنگ سیاه و زرد و درکت
بود رنگ ازو بود و دست زرد **باب بیست و ششم** اندر انواع
استسقا **اما استسقا** سه نوعست طبلی و زقی و لحمی **اما نشان طبلی**
آنست که ناف بیرون آید و شکم گران نباشد و اگر دست بروی زنند
آواز طبل دهد **و نشان زقی** آنست که شکم گران بود و اگر دست بر
وی زنند همچون مشک پر آب بود **و نشان لحمی** آنست که اندامها آماسیده شود
و چون انگشت بروی نهند در وی نشیند و یک زمان همچنان بماند پس
بجای خود برود و در رنگ اندام او چون رنگ زندگان نباشد و اندر
بیشتر وقتها طبع نرم بود علاج اندر طبلی شکم را گرم باید داشت و
سبوس گرم و ارزن گرم و نمک گرم و مورد در پارچه پوشیده داشتن
و مار الاصول با غاریقون دادن و هر بامداد هشتی زیره و کندر
خاییدن و غذا نخوداب با روغن جوز و سعتر و زیره خوردن **اما اندر**
زقی بهترین علاج تشنگی و گرسنگی است و هر روز بامداد گرد زقی فرو دوختن
و هر بامداد ریاضت معتدل کردن و اندر گرمابه خشک عرق آوردن

واندر

و اندر ریگ گرم نشاندن چنانکه براد اندر آفتاب بود و آب صابون
زالک و معدن گوگرد سود دارد و حب غاریقون استفراغ کردن صواب
صفت آن غاریقون ده درم شکر طبرزد ده درم هر بامداد یک درم
به دهد و اگر اسهال اسراف کند باز گیرد و بشیر شتر عربی بود و بول آن سود
دارد و غذا نان بریان که در خمیر او تخم بادیان و تخم کرفس و
نانخواه سرشته و نخوداب با روغن بادام و ترب خام نهد چندانکه
بخورد روا بود و اگر گوشت تذرو و کبک و گنجشک بریان فرمایند
آن خوردن روا بود و اگر از آب صبوری نتوانند کردن نخوداب دهند
چنانکه در اول کتاب یاد کرده آمده است یا قدری شراب دهند
اما اندر علاج لحمی قی فرمایند و ریاضت معتدل و معده را بایارج فیقرا
پاک باید کردن و دماغ را بغرغره و آب دریا و معده نشاندن
سود دارد **صفت معجونی که** اندر استسقا که نافع بود و سود دارد گل سرخ
برگ مازریون و ریوند و هلیله زرد و غاریقون از هر یکی پنج درم عصاره
افسنتین سه درم پنج نوع سنبل اسمانکون و گل سرخ و تخم کاسنی و تخم

خیار پاک کرده و رب السوس از هر یکی دو درم بکوبند و به زیره
و فلوس خیار شنبر ده باید و در بگشن از هر یکی پانزده درم هر دو را بگذارند
و بپزند تا قوام گیرد و داروها بدان بسرشند شربتی از دو درم تا
چهار درم و اگر سرگین گاو خشک کرده بخورد استسقا ببرد و سرگین
گاو با زهره او دود کنند بچه بیفکند **باب بیست و هشتم** اندر
بیماریهای گرده و مثانه **آماس گرم اندر گرده** نشان آن تب
و تشنگی و گرانی اندر جایگاه گرده و زبان سیاه بود علاج رگ باسلیق
زنند و گلاب دهند با روغن بادام و شکر و از آب خوردن بسیار
باز دارند و خیار شنبر اندر آب کاسنی تر بسایند و خیار شنبر یک
استار با ایمن شربت کنند **آماس سرد اندر گرده** تب و تشنگی نباشد
لکن گرانی و کاهلی زیاده باشد علاج قی باید فرمودن و شراب الجبر
و کلکین دادن و حقنه ساختن از برگ کرنب و برگ چغندر و برگ خطمی
و سپوس و انجیر پستی و پرسیاوشان و تخم خیار و خربزه و روغن گاو
ضمادی سازند از تخم کتان و حلبه و خطمی و شبت و بابونه و اشق و

علک

و علک البطم باید زدن و لعاب به بریان به ربط و به مربع خایه‌ها و مغز ساق
گاو بکار برند و اگر نقل اندر وی حل کنند و بسرشند و طلی کنند و کمپیر
با عسل و روغن بادام بر بندند **سوزش آب تاختن** که بول با خون
آید اگر آغاز علت از گرده بود خون با بول آمیخته بود و باشد که خرد
و پاره پاره بود و گاه بود که الم اندر میان پشت باشد و بجانب
کتف بر آید و گاه بر اندام فرود آید و اگر از مثانه بود خون تنک
بود و سوزش اندر مثانه بود علاج نخست رگ باسلیق زنند و گلاب
دهند و شراب بنفشه و شراب کاکنج نافع بود **دو قرص کاکنج** مجرب صفت آن
بگیرند تخم خیار بقشر ده درم گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و دم الاخوین
از هر یکی دو درم و تخم خشخاش و مغز بادام شیرین و رب السوس و کثیرا و
نشاسته از هر یکی ده درم افیون یک درم کاکنج [illegible] تخم کرفس دو
درم شربتی سه درم با شراب بنفشه **صفت قرص کهربا** که بول خون و
قی و اسهال خون بسیار آمدن و خون حیض و بواسیر باز دارد بگیرند کهربا
و بسد و مروارید و صدف سوخته و شادنج عدسی مغسول از هر یکی درم

گل سرخ و تخم خرفه و کشنیز خشک و سماق و نشاسته بریان کرده و صمغ
بریان کرده و گلنار از هر یکی پنج درم طباشیر و اقاقیا و عصارهٔ لحیة
التیس از هر یکی دو درم بکوبند و بیزند و بآب لسان الحمل بسرشته قرص
کنند شربتی دو درم با شراب مورد یا آب خرفه یا آب لسان الحمل و تخم
خیار یا شیره یا شیر خریش مثانه پاک کند و اگر مزاج مثانه میل بسردی دارد
ریش را بطبیخ کرفس و حب بادیان و ادخر پاک کنند یا بماء العسل و بعد از این
سفوف قطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و فوه و مورد و دوسن خشک
و مغز تخم خربزه و خیار بادرنگ سرشته راست کوفته و بیخته شربتی از یک درم
تا دو درم با ماء العسل و غذا الکبک و تیهو و دراج و بره دهند
آن **سلس البول** این علتی است که بول بی خواست مرد از وی جدا
شود علاج وی کردن است و از آب کوکرد نشستن و روغن فرفیون
مالیدن **صفت آن** برگ سداب تر را بکوبند و در آب بپزند و بکیسه
و در آب وی بنشانند و چهار یک آب روغن زیت بیامیزند و بکوفه
بنشانند تا آب برود و دیگر تنه جندبیدستر سه درم فرفیون و سعد و قسط

و بلیلج و دار فلفل از هر یکی دو درم و نیم و این جمله را در پنجاه درم ازین
روغن کنند و گرم کنند و بر زهار و کرداگرد او می مالند و اگر دود از
سنگ مقی در وی زیاده کنند سخت نافع بود و معجون سلس البول
سود دارد **صفت آن** بگیرند کندر و حب الآس و سعد و سورنجان و
زرنباد و وج و درونج را سائیده کوفته و بیخته بی پخته بسرشته شربتی
بامداد و بیگاه سه درم **صفت معجونی که** سلس البول را نافع بود بگیرند
فرفیون و انیسون و جندبیدستر و سنبل و دارچینی و زنجبیل و دارفلفل
و زعفران از هر یکی چهار درم زراوند دو درم روغن بلسان و روغن
بادام تلخ از هر یکی سه درم افیون و زعفران بشراب حل کنند و با عسل کف گرفته
بیامیزند و داروها بدان بسرشته شربتی یک درم با مثقال آب گرم و
روغن سداب اندر حلقنه و طبیخ حنظل و طبیخ قنطوریون و ذریره و
سنبل اندر می کوشانند و جندبیدستر ترکیب کرده نافع بود **دشوار**
بر آمدن بول و باز گرفتن آن اگر سبب زحمتی و ثقلی بود در حال رگ
باسلیق زنند و در آب نیم گرم نشانند و بر روغن گل می مالند و بول

نعا ماطینی بردن گیرند و اگر حرارتی تولد کرده باشد شراب غافث
دهند و آب خربزه دهند و تخم خربزه تر استفراغ فرمایند و اگر سبب خون
فسرده بود گریز شب یمانی و اندر سرکه افکنند یکشبانه روز و بپالایند و
ازان سرکه سکنگبین بسازند و داروهای سنگ شکننده اندرین جایگه سود دارد
و از خون فسرده در پیکر پاک کنند شربتی دو درم با سه درم با حلاوت با
ماء العسل و اگر سبب باد غلیظ بود ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ
و اگر سبب ضعف قوت مثانه بود در آب گوگرد بنشانند و بوره
ارمنی در آب حل کنند و نمک آب تلخ و زهرهٔ گاو زهرهٔ کاو دو دانگ
و معجون جلغوزه دهند **صفت آن** بگیرند دوقو و بوره و ریوند
چینی و حب بلسان و اذخر و افیون و سنبل و سلیخه و دارچینی و اسارون
و فطراسالیون و کافیطوس از هر یکی یکدرم فقاع خشک نیم درم مغز
جلغوزه صد درم و انگبین سه وزن ادویه بسرشند شربتی سه درم در
آب گرم دهند **ضمادی که** درد مثانه را ببرد بابونج و تخم کتان و سبوس
بر هم حل طلی کنند **و قرص کهربا** از جهت بول خون و حیض و بواسیر گیرد

کهربا

کهربا و صمغ و گلنار و مازو و از هر یکی دو درم و نیم افیون دو دانگ
و نمک و اقاقیا از هر یکی یکدرم قرص کنند شربتی یک مثقال تا دو درم با آب
عدس مطبوخ **طلی مجرب** گل ارمنی و مازو و اقاقیا و حب و حضض بسایند و
طلی کنند **طلی که** از فرمان بول بسته باشد بگشاید فصد باسلیق کنند و آب
بر عانه بریزند **و اگر سنگ در مثانه بود** بیمار را دو پای بر پشت جنبانند
بردارند و بعد از آن قوی حرکت بدهند **حرقة البول را** و درد و
مثانه و قروح روده را بگیرند بزر خیار ده درم کوز صنوبر و حب کاکنج
از هر یکی سه درم بزر کرفس و شادنج و گل ارمنی و صمغ عربی دو درم ابا خون
و کندر از هر یکی دو درم افیون یکدرم بزر البنج دو درم اقراص کنند شربتی
سه درم **سفوف** برای عسر البول و حرقة البول بزر خیار یکی درم و بزر
کدو و بزر بقلة و بزر البنج از هر یکی دو درم شکر بکوبند همه دارو سفوف
کنند شربتی هر روز سه درم قروح مثانه و گرده را هم سود دارد **دیابیطس**
این علتی است که تشنگی در وی غالب بود و آن آب که خورده باشد
در حال بیرون آید از رنگ خود نا گردیده علاج اگر قوت قوی باشد

رگ باسلیق زنند و آب انار و شراب بنفشه و آب تخم خرفه و آب
نیلوفر و کشکاب با روغن بادام و روغن گل و آب انار ترش طعام کی
سکنکو و قرص طباشیر بر او فق بود و سکنگبین و روغن بادام بوقت
خواب میدهند و خون بچشاریدن برگیرند و چون درد کمتر شود دلیل
شدن این خلط بود نعلابس خیار شنبر و روغن بادام استفراغ کنند
باندک ریوند چینی بر بار کرده **صفت قرص طباشیر** طباشیر ده درم
کوک و تخم خرفه از هر یکی دو درم گل خشک سه درم در سرکه تر کرده
بس خشک کرده و بریان کرده گل سرخ پنج درم گل ارد دو درم کافور
نیم درم شربت سه درم در آب انار ترش و گلاب میدهند و ضمادی
کنند از طحلب و پوست جو و روغن گل و نقوع گلنار تر کرده بر نهند
تولد سنگ و ریگ در مثانه و گرده نشان بدید آمدن سنگ و
ریگ گرانی است اندر گرده و مثانه و خلیدن اندر بن قضیب و تقاضای
است تا خون زود آید اما آنچه در گرده بود زرد بود و آنچه در مثانه
تولد کند خاکستر گون بود و علاج اندر آب زن باید نشست و تواتر و

دگرگاه مثانه را روغن سرطان و روغن کژدم و روغن گل مالیدن
و هر بامداد ده درم آب که از ترب کوفته بفشارند و نیم وزن وی
روغن بادام با وی یار کنند و بدهند که این علاج قوی است و پاک کننده
و اگر بامداد نیم مثقال حب بلسان و یک مثقال حلتیت هندی با یک
مثقال تخم خرفه پاک کرده بدهند زود پاک شود و از هر چه دیر بریان
و باچه و گوشت گاو و نبات خام و پنیر و خایه مرغ و کلیچه پرهیز باید
کردن و معجون عقرب نافع بود **صفت آن** بگیرند عقرب سوخته چنانکه
رسمست سه درم و نیم حنطیانا رومی یک درم و نیم زنجبیل یک درم و نیم پلپل
دار پلپل از هر یکی دو درم و نیم کاکنج تخم درم جند بیدستر چهار درم انگبین
مصفی برسرشند و پس از شش ماه بکار دارند شربتی از نیم دانگ
تا دو دانگ اندر آب کرفس یا اندر آب [illegible] و اگر نشستها اندر آب
یا اندر آب زن دهند اثر زود تر کند و یک مثقال و نیم مغز بادام تلخ اندر
یک اوقیه می پخته نافع بود و روغن کژدم مالیدن سود دارد **صفت** تخم خرفه
زراوند گرد و حنطیانا و سعد و پوست بیخ کبر از هر یکی یک اوقیه و نیم

اندر صد و سی درم روغن بادام چرب کنند و اندر آفتاب نهند و ده
گردم زنند اگر بگزند و دروی کنند و دو حقنه نهند پس رمانند و اگر
روغن بلسان با وی یار کنند یا آب سداب منفعت او قوی تر بود

صفت سفوفی که خداوند قرحه سرد را سود دارد بگیرند تخم خربزه
پاک کرده و زیره و نانخواه و سعد کوفی و تخم کرفس و تخم ترب و مغز
بادام تلخ راستا راست کوبند و به پنج درم ترنجبین کدیده اندر مطبوخ زیره و بادیان

جرب مثانه دلیل آنست که بول کنده بود و پوسته مثانه حکه خارد
علاج شیر تازه آشامیدن و اسفیدباج چرب و شوربای فربه خوردن
دیگر بگیرند تخم خربزه و تخم کدوی شیرین و تخم خطمی و تخم خیار مقشر از هر
یک تخم خرفه و مغز بادام شیرین دیگر ادویه نشاسته و رب السوس و تخم
خشخاش و گل ارمنی و بزر البنج الابیض و تخم کرفس از هر یکی ده درم
شربتی سه درم در آب بنفشه یا شیر تازه دهند **فتق** نشان او آنست که
هرگاه که تقاضا بازجهند بجای خویش بازشود و در اول ازرود وده
اکنون علاج از کارهای با رنج و طعام خورده پیاده رفتن و حرکت

بسیار کردن و از جای جستن و چیزی گران برداشتن پرهیز باید کرد
و از آواز بلند کردن و از جماع نیز کردن و از طعامهای بادناک
خوردن پرهیز کنند و هرگاه که فرود آمده باشد که بجای بازرود ب
بخته نرم برنهند و دم برهم فشارند و چون بجای باز شود این ضماد
برنهند بگیرند جوز سرو و برگ مورد و مازو و جفت بلوط و مر و کندر
و گندر و ناخواه و سریش راستا راست کوفته و بیخته اندر سپیده خایه
سرشند و بر پنبه کهن طلی کنند و بر موضع فتق برنهند و ببندند و گذارند
تا خود بخود بخشکد و بار دیگر برنهند تا جای فتق سخت شود و معجون
کمونی بکار داشتن سود دارد **نسخهٔ دیگر** بگیرند سیو زرد و جوز کمون و فوفل
و مازو و کندر و صمغ عربی راستا راست و جوز سرو و جزوی و صمغ را
بشراب حل کنند و بدان بسرشند و برافکنند و ببندند در روز حمام کنند
و بعد از آن بگشایند و باز برنهند و ببندند تا سخت شود

باب بیست و هشتم اندر بیماریها که مخصوص است بمردان
چون اماس خایه و قضیب و غیر آن اگر از حرارت باشند رگ باسلیق زنند

وطلب وکثیرا ز روات کاسنی وارد جو برمی نهند و اگر آماس سخت بود
آرد باقلی و حلبه و بابونه با پیه مرغ خانگی و بیبط اندر می بپزند چون خبیص کنند
وبر نهند واکلیل الملک وآرد گندم وزرده خایه مرغ خانگی بپخته و
چنین کرده برمی نهند **ریش قضیب وخصیه را** اول قی فرمایند و اگر
رگ باسلیق زنند و از چیزهای گرم خوردن پرهیز کنند و صبر و کندر و زرد و
و گلنار و مرداسنگ کوفته و بیخته پراکنند **خارش قضیب وخصیه را** نیز تن رگ زنند
و رگ باسلیق زنند و بر روی را نیز حجامت کنند یا دو پیچه را بگشایند و بنهند
درد ماده با اسفناخ تر کرده اندر سرکه بشویند و اگر سوزش کند روغن گل
با سپیده خایه مرغ طلی کنند **بسیاری مذی وودی را** بگیرند ز خرفه
و جند بیدستر و عاقرقرحا و سعد و قسط و دارچینی بکوبند و بریزند و
رینارات و اندکی مشک تبتی بروغن بیدانه اندر کنند و بر زیر ناف طلی
کنند و کمونی ودوالمسک بکار دارند و از ترشی و چیزی که تری آید
پرهیز کنند و از شاه دانه طلی کنند سود دارد **ضعیفی قوت جماع**
محرور هر چند داروی گرم بیشتر خورد ضعیف تر گردد لیکن از دوغ

تازه و جغرات و امرود چینی و نخود خام در آب وغار کند و شوربه
قوت باه و کسی را که مزاج معتدل باشد و بر انزر سود دارد و سرد و
مرطوب را قی سخت نافع بود و نیم درم انگرد اندر پنج عدد خایه مرغ
بدهند سود دارد و نوشدارو سخت موافق بود و غذا قلیه خشک و
دارچینی و کباب و بادنجان پرکرده موافق بود والله اعلم **باب**
بیست و نهم اندر بیماری که مخصوص است بزنان **بسیاری خون حیض**
اگر سبب بسیاری خون بود رگ کشنده و غذا سماق و مانند آن سازند
و شربت قرص کهربا و خمول ابریشم رکیس با آب مازو تر کرده و سرمه آلوده
و اگر سبب گرمی و تری بود تن ضعیف بود و خون رقیق علاج غذای
سماق و افشرده و باجه و مانند آن سازند و آب فیات بدهند و اگر سبب
ریش بود و خون کنده آید رگ باسلیق باید زدن و مالش صواب بود و
بطبیخ حلبه و ماء العسل بیشتر داد و اقراص کاکنج موافق بود **بازداشتن**
حیض پیش از وقت اگر سبب کمی خون بود لاغری و ضعیفی تن نشان
آن بود تر برفته کردن باید کرد با آب نخود ماء اللحم دادن زرده

خایه نیم برشت و اگر سردی مزاج بود و خون غلیظ بود و کسلانی اندر وی
نشان سردی بود علاج بسجزنیا و کمونی و معجون وج دهند و غذا
نخود آب از نخود سیاه و نانخواه و انگدان و دارچینی و الگرد و سلیخه
نیم کوفته از هر یکی ده درم قرفه و کنجد سیاه و عاقرقرحا و نانخواه شبت و ده
و کمی نمک کنند و بهم اندر آب جوشانند و پالایند شربتی چهل درم
و مثقال سلیخه کوفته و بیخته اندر طبیخ روغن نارخ بود صفت سجزنیا
بگیرند خند بیدستر و فرفیون و دارچینی و اسارون و فو و مو از هر یکی
یک درم مرجانی و بلیله و بازرد و قسط و دارپلپل از هر یکی شش درم
زعفران نیم درم با انگبین مصفی بسرشند و پس از شش ماه بکار دارند شربتی
نیم درم تا یک مثقال نسخه دیگر بگیرند قردمانا و کمونی و بزر الجزر از هر یکی
سه درم فو و مو و اسارون و وج و قسط ایالیون و پلپل سیاه و دار
پلپل و قسط از هر یکی شش درم خند بیدستر و دارچینی و افیون از هر
یکی دو درم زعفران سه درم میعه یک درم با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال
اختناق الرحم درحال پدید آمدن همچو صرع بود و لیکن کف و

و تشنج اندر صرع بود و اندرین علت نبود علاج مباشرت و حجامت
و فصد و غذا انگبین خبا کماب جدا شود و عطسه آوردن و بوی کافور
و ضماد نیلوفر سود دارد دشواری زادن را خرما و حلبه بجوشانند و
مقدار صد درم ازین مطبوخ با روغن بادام شیرین بیاشامند بدهند و
بکندش و پلپل سوده عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمدن بینی باز گیرند تا
تا قوت دارو بزیر شود و دفع کردن یاری دهد و غذا شوربای مرغ
فربه دهند و یک مثقال غالیه اندر شراب ریحانی دهند و دو درم قصب
خیارشنبر قلوس جدا کرده خرد بکوبند و بیخته بدهند با آب گرم و اگر بچه
مرده باشد بگیرند قردمانا و جاوشیر و کوکرد و زهره گاو بسرشند و حب
کنند و بر او دود کنند دفع بچه مرده و مشیمه بکنند و بگیرند تخم حنظل و
قسط و سداب از هر یکی سه درم مر یک درم آنجمله کوفته و بیخته بزهره گاو
بسرشند و بر زهار و حوالی آن طلی کنند و چون حامله را روزگار زادن
نزدیک شود هر روز سه درم روغن بادام شیرین دهند و از ترشها
پرهیز کنند و طعامهای قابض نخورد تا به آسانی زاید و بچه پاکیزه آید

علاج بچه در شکم مرده یا دشوار زادن

اندر شیرها اگر شیر زرد و تنک بود سکنگبین باده و آب تخم خرفه دهند
و آب انار و غذا فرخ مصوص و افشرده از گوشت بزغاله و کساله
زیره با و غوره با و سماق با دهند و اگر شیر غلیظ و کبود بود سکنگبین بزوری
و ماهی شور دهند و قی فرمایند و غذا نخود آب و قلیه خشک با کامه دهند
و اندکی سعتر در خوردنی کنند بشود و دارچینی و شبت بکار دارند نرم کردن
کشکاب دهند با روغن بادام و شکر و کج بیشتر خورند و شوربای نخود و کدو
اسفاناخ و بغیرهای با گوشت و کنجد و ارده و شراب ریحانی بمالند و مالند
و بگورند و پستان بزرگ و سعفه سود دارد بسته شدن شیر در پستان اگر مزاج
گرم بود موم روغن از روغن بنفشه طلی کنند با آب گشنیز تر و برگ کاهو
بمالند تا هموار شود و ضماد کنند و اگر مزاج سرد بود موم روغن از روغن
قسط یا روغن خیری و بابونه خشک در روی پستان بشتند و ضماد کنند
و آرد جو و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته و برگ کرنب پخته ضماد کنند
بزرگ شدن پستان بگیرند اقلیمیا و قیمولیا اندر طبیخ تخم بنگ بسرشند
و بروغن مصطکی یا نرنج دو سه روز طلی کنند و پیوسته خرقه کتان با آب

مازو ترکرده سرد بروی می پوشند و کنند و آرد جو با برگ بنگ بسرشند
و طلی کنند سخت شدن پستان و غدد ها پدید آمدن اگر گرم بود روغن
بنفشه و زرده خایه مرغ طلی کنند و در روی وی برگ بزنند و برگ
شقایق و برگ سداب ضماد کنند سود دارد باب سی ام اندر
نقرس و اوجاع مفاصل نقرس گرم با دلیل آن بود که ماده گرم بود
و جایگاه درد سرخ و گرم بود علاج رگ باسلیق بگشایند خاصه از آن جانب
که درد باشد و معجونی که از جهت درد مفاصل یاد کرده آمده است بکار دارند
و اول ضماد رادع برنهند چون طحلب و اسپغول با برگ تر کرده و برگ کوکنار
کوبیده برنهند و هر ساعت بدل کنند و سماق و نار پوست و پوست جوز
در آب بسرشند برنهند و اگر درد سخت بود زعفران و افیون با سیافات
با شیر بسایند و با موم روغن و روغن گل طلی کنند و لعاب و بنگ کوفته
و پخته ضماد کنند درد و آماس بنشاند و اگر درد رود و دفعا و دت کنند
بگیرند سورنجان عدس مقشر از هر یکی یک درم استخوان سوخته دانگی و نیم
و شکر چند وزن همه شربتی دو درم علاج اوجاع مفاصل گرم همچنین

باید کرد امّا اگر چیزهای بادرد از این بیشتر باید داد صفت مسهل که
اوجاع مفاصل منفعت او عظیم را نافع بود بگیرند زنجبیل و قرنفل و مصطکی و
پلپل و عود خام و جوزبوا و دار پلپل و دارشیشعان از هر یکی دو درم
تربد پانزده درم سورنجان پنج درم سقمونیا سه درم انگبین ده استار
داروها کوفته و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی دو درم تا سه درم نقرس
سرد و اوجاع مفاصل سرد را جایگاه درد هم رنگ تن بود و آماس باشد
و گرانی کند علاج قی فرمایند و ماء الاصول دهند و روغن بادام تلخ
یا روغن بید انجیر و کلکلانج و حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج
غذا نخود آب دهند و ضماد از خفض و شراب و روغن گل کنند و گاه
باشد که اثر با خفض یار باید کردن و با جبنه روغن یاسمین و روغن
طلی کردن و سرگین گاو ضمادی نافع است مجرب و زنجبیل و قرنفل و
جاوشیر و پیه کرده چشم و زیت و حلبه در سرکه بپزند تا قوام شود و انگبین
بر نهند و جوشی دیگر بدهند و بعد از آن بسایند تا چون مرهم شود و طلی
کنند و دو روز بگذارند و اگر خشک شود بروغن گل چرب کنند و چلوه

و لکنجه و تخم کتان کوفته با دنبه محلل است عرق النسا علاج او هم چو
علاج نقرس بود و اصل آنست که غذا اندک کنند و از پس غذا حرکت
معتدل نکنند و هر بامداد ریاضت کنند و چون شفا یابد تا چهار فصل حجامت
نکنند و از شراب نشاید خورد دوالی رگهای غلیظ بود که بر ساق پای
پدید آید علاج قی باید فرمود و استفراغ با ایارج و طبیخ افتیمون باید کرد
و هر هفته ایارج غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی حل کرده بدهند
داء الفیل آنست که قدم و ساق پای سطبر شود چون ساق پیل علاج او استفراغ
با ایارج و طبیخ افتیمون باید کرد و از پس استفراغ خاکستر چوب رز و
چوب گز و اگر حلبه و سرگین بز و تخم [illegible] تخم خربزه کوفته با روغن زیت
کهنه طلی کنند و بگیرند خاکستر چوب رز [illegible] بوره [illegible] اندر آب خاکستر چوب
زرد آب و خاکستر چوب انجیر بسرشند و طلی کنند و ببندند و دو روز بگشایند
و بعد از دو روز طلی تازه کنند نافع بود بخش سیم اندر علاج تب و حمی
و این دو باب است باب اول اندر انواع تبها و علاجهای
وی حمّی الیوم یعنی تب یکروزه و شب این بیشتر و قضا از ماندگی بود

یا غذاهای ناموافق یا خشم و غم عظیم و اندر تن گرانی و کسلانی
چنانکه اندر تبهای دیگر بود قوی نباشد علاج هرگاه که تب گسارده شود
اندر گرمابه رفتن و اندر آب زن نشستن صواب بود و تدبیر غذا کردن چون
جوزه مرغ و کنجشک و جو در غاله شوربا و مانند آن **تب دق** بسیار بود که
تب یکروزه بسبب تحلیل بیمار یا بسبب خطای طبیب بدو باز گردد اما تب
دق با تبها نماند در تشنه و نبض به فوق صلب و ضعیف و متواتر بود و موضع
رگ گرمتر از جای دیگر بود و هرگاه که غذا خورد پس از یک زمان تب و حرارت
ظاهر شود و نبض قوی شود و آن نشانست از نشانهای دق علاج همچنانکه
دستور بیمار خنک باید داشت و آب زن و گرمابه معتدل و آب خوش و
نیم گرم و روغن بنفشه مالیدن پس از آنکه از آب بیرون آمده باشد سود دارد
و اگر تب ظاهر افروخته نباشد شیر زنان و شیر خر دادن و بر اندام نهادن و نشستن
سود دارد و شراب خشخاش و گلنگاب سرطان تازه در روی جوشیده با روغن
بادام و شکر بست و لعاب اسبغول دهند و از پس گلنگاب شراب آلو با شراب
ملک و وقتی کافور با شراب صندل و غذا قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناج و ماهی تازه

خرد و خایه مرغ نیم برشت و مزوره ماش مقشر و کشکاب جو و بادنجه
کشکاب بخته و دوغ تازه و شراب نیلوفر و بنفشه و میوه‌های ترش خوش بوی
پیش او نهادن و آب کدوی تر و آب خربزه هندی و آب خیار با درنگ
و آب انار شیرین با روغن بادام و نگذارند که درخشم شود که زیان دارد
تب حصبه سبب این تب یا عفونت هوا بود یا عفونت خون یا بسیاری
خون علاج رگ باید زدن و خون باندازه قوت برگرفتن و سکنجبین باده
تسکین دادن و آب انار ترش و شیرین موافق بود و مطبوخ هلیله و اسفناج
باید کردن **تب محرقه** حرارت درین تب لازم بود و اندرون سوزان
تر از بیرون بود و تشنگی عظیم بود و زبان سیاه و درشت بود و علاج سکنجبین
ساده و شراب غوره و شراب حماض ترنج و شراب صندل و قرص کافور باید
و بعوض آب آب کدو و آب خربزه هندی و آب خیار ترش و گلکاب رقیق
دهند و اسفاناج و فلوس خیار شنبر گشنیز اندر طبیخ خرمای هندی **تب غب خالص**
این تبی است که یکروز گیرد و یکروز نگیرد و مدت نوبت او هفت ساعت بود
دیگرین چهار ساعت و بیشترین دوازده ساعت و آنچه از دوازده ساعت

درگذرد بد اگر اندازه از غب خالصه درو باشد اگر تدبیر صواب رود
هفت نوبت بیش نباشد و باشد که بچهار نوبت بگذرد و بسیار که اندر آغاز
این تب بود زود ساکن گردد و نیک لرزاند **علاج** سکنجبین بزوری دهند
با شراب ریواج یا با شراب ترشی ترنج یا شراب آلو و در آن حال که خواهد لرزه آید این
شربت سکنجبین با آب نیم گرم دهند و تکالیف کنند تا هر چیزی از صفرا باقی
مانده و اگر خواهد که قی کند آب گرم تنها خورد تا رطوبت بگذرد و بزیر فرود
آید و بسیار زودتر ساکن شود و تب کوتاه گردد و چون تب گسسته شود
اندکی گلاب تنک دهند بشکر و آن روز که تب نباشد آب انار با تخم فشارده
دهند بشکر و بوقت صبح با شراب آلو یا آب میوه آمیخته و اندکی ترنجبین
بر او نهاده باندکی طباشیر و خیارشنبر در آب خرمای هندی یا دو درم اسپغول
با آب آلو دهند بشکر و غذا لغزوره از آب غوره یا آب لیمو یا آب خرمای
هندی یا از کشته زرد آلو یا از کشک و اگر با صداع و ناسازی بود طبع با حقنه
نرم فرود آرند یا بشیافی از شکر و بنفشه و سقمونیا بکار دارند **تب غب**
غیر خالص و شطر الغب این نوبت از تبها که ماده این آمیخته بود از

صفرا و بلغم و فرق میان تب خالص و شطر الغب آنست که ماده
شطر الغب اگر چه از صفرا و بلغم بود اما هر دو آمیخته است و بیکجا نباشد
در این تب نوبت صفرا جدا گردد و نوبت بلغم جدا و آن روز که نوبت صفرا
بود گرمتر و بی آرام تر بود و روز دیگر که نوبت بلغم بود حرکت کمتر و همیشه
تر بود و ماده تب غیر خالص هم صفرا بود و هم رطوبت بلکی هر دو بهم
آمیخته بود و یکجا گشته در این تب فصل جدا گانه نباشد که گاه بلغم غلیظتر بود
و گاه باشد که تنکتر و اندکتر بود و گاه باشد که صفرا بیشتر بود و گاه باشد که
بلغم و گاه باشد که صفرا سوخته بود و گاه باشد که ناسوخته بود و گاه
باشد که هر دو از اندرون و گاه بیرون رگها بود و برین تبها
مرکب اند و شمار روا نام درین تبها نیست جز این دو نام که یکی را غب خالص
گویند و دیگر را شطر الغب علاج هر دو مشکل است اما طریق صواب در علاج
این تبها آنست که تدبیر طبیعت نرم کردن و تدبیر قی کردن فرمایند و
ادرار البول و تدبیر گشاده شدن دماغ و عرق انشاء و عرق آوردن
در جمله تدبیر پاک کردن تن از ماده قوی و زیادتی آن و تسکین حرارت کند

واستفراغ قوی و پس بیرون آوردن نفخ کنده و در حالهای تب نگاه
میکنند و آن ماده که تر میکنند که غلبهٔ آن ظاهرتر باشد و اگر حاجت
سکنجبین حرارت بیشتر بود سکنجبین باده دهند یا سکنجبین زوری جنت و اندازه
حرارت شربت سازند از بزورها چون تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم کرفس
و این سکنجبین با آب این تخمها بدهند و اگر حاجت بدان بیشتر بود که ماده
را بپزاند گلگاب باید داد که در وی نخود و تخم بادیان و سعتر بود و روغنهای
خشک و نفاخ بپرهیزند و آنچه در خورد نتوان داد و در آن لیری نشاید که اگر
بیم باشد که مادهٔ لطیف در دماغ رابد و بیم بود که سرسام تولد کند و حاجت اگر
صداعی بود از گلشکر سکنجبین درد نشاند و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بتخم
حنظل باید کرد و پس از استفراغ نما الاصول دهند **تب ربع** روز نوبت
از طعام و شراب باز باید داشت و از آب سرد نیز باز باید داشت و قی بنخود
اندر بیند ای تب صواب بود و آن روز که نوبت تب باشد هیچ غذا ندهند
در روز دیگر که تب نباشد شوربای زیره که گوشت مرغ و یا گوشت با نخود
داشته پخته و روز دیگر که ذات خواهد بود به نخود آب با حیوانی مختصر

بروغن گاو و یا بروغن شیرخشت کنند ازند یا مزوره دیگر چون زیرهای
باشیره بادام و نخود کوفته در وی کرده و با عسل بنات گر چاشنی
داده و روز نوبت اگر چاره نباشد گلشکر دهند یا سکنجبین باده تر
اگر پیش از گلشکر قی فرمایند صواب بود و باقی علاج بسیج علاج غب
کنند **باب دوم** اندر حصبه و آبله بهر دو از یک جنس اند و هر دو را
سبب جوشیدن خون است لیکن مادهٔ آبله بسیار حرارت و میل بتری دارد
و مادهٔ حصبه اندک حرارت و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثرهای حصبه کوچک
ترات و از پوست بر خاسته نیست و با خطرتر است از بهر آنکه مادهٔ آن
تباه تر است و تب اگر با درد پشت و درد سر و گرانی اندامها بود و اندر
خواب ترسد و چشم سرخ بود و بینی و کام بخارد و باشد که او را آرزو قی نبود
اما آنچه سپید بود یا زرد و پراکنده بی خطر بود خاصه اگر زود بیرون آید
و زود به پزد و آنچه بنفش دارد و سیاه بود و ببیند و شکم بسیار بود
دیر بیرون آید و دیر پخته شود و در هم پیوسته بود بد باشد و اگر بخت
آید و پس از آن تب گرد خطرناک شود و اگر آبله برآید و تب بنگارد

بدبود علاج هرگاه که در شهر بسیار کس را آبله بود دیگران را فصد باید
کرد یا حجامت و از گوشت و شیرینی پرهیز کردن و طبع را با آب میوه نرم داشتن
و آنرا که آبله آید هوای خانه معتدل باید داشت و تن بجامه پوشیده دارد
و چهره را به آب سرد دهند تا عرق کند و طبیعت را بر دفع مادّه یاری
باید داد و صندل و گلاب و کافور بوییدن و سرکه و گلاب در بینی کنند
تا از هوا نسیم رسته شود و آب گشنیز تر و نعناع و سماق با عصارهٔ تخم انار
ترش با مازو و گلاب سوده یا سرمه بگلاب حل کرده با اندکی کافور در چشم اندر
چکانند و اگر آواز بگیرد شراب خرنوب با سپیوش غرغره کنند و غذا
پست جو با آب عدس آمیخته اندر آب انار ترش یا آب غوره و اندکی شکر
و طفیشل با آب غوره یا سرکه بشیرهٔ مغز بادام و گشکاب جو و عدس مقشر
و هرگاه که علامت خیر بود خشکی پدید آید خاصه از پی هفت روز و آبله
بزرگتر باشد بسوزن زرین بشکافند و آب وی بیرون کنند و به نیز مرهم
بچینند و اگر آبله تر بود و پر آب باشد بیمار را بر گل سرخ سوده یا آرد
ارزن و آرد جو خوابانند و بر ریگ نرم با گره نیز موافق بود و اگر دیر

خشک شود از نمک آب چاره نباشد لکن آنجا که بسوزن شکافته باشند
و آنجا که پوست بخراشیده باشد نمک نباید رسانید تا تمامی پخته شود و نمک
دور باید داشت و صواب آن بود که عدس مقشر و گل سرخ و [illegible] اگر اندر
آب بپزند و نمک اندرین آب کنند و بخور آن آب بوی میرسانند آنجا که
می باید و اگر حرارت قوی بود قدری کافور و صندل سوده اندرین آب حل
کنند و اگر آبله دیر پخته شود سپوس گندم بپزند و بخار آن بزیر جامه رسانند
و آب گرم خورند با اندکی بادیان و انجیر خشک و قدری شکر در آب بپزند
و بپالایند و اندک اندک میدهند و اگر عضوی ریش گردد گل سرخ و جو
کندر و عنزروت و دم الاخوین بر آنجا طلی کنند و اندر چشم لعابها بسیار
دهند چون لعاب اسپغول و لعاب دانهٔ آبی و گشکاب نمک و آب کدو و آب
خرفهٔ هندی با آب غوره آمیخته یا آب ریواج یا آب انار ترش نافع بود.

بخش چهارم اندر آماسها و ریشها و جراحتها و این یازده باب است

باب اوّل اندر آماس گرم و سرد اما آماس گرم سرخ بود
و سوزان علاج رگ زنند و حجامت کنند و طبع بهلیله یا باقوامش

استفراغ کند و باول صندل سرخ و سفید با آب عنب الثعلب سوده طلی کنند
پس شیاف مامیثا و خشخاش و زعفران و مرو اندر آب کشنیز تر حل کرده
طلی کنند و چون آرد جو با آب کشنیز تر کوفته با روغن گل بر وی نهند و اگر
زخمی و آسیبی بود صندل سرخ و زعفران را با آب کشنیز تر سوده طلی
کنند و اگر با پلک چشم بود روغن گل چرب کنند و بر نهند درد بنشاند **آماس سرد**
گران بود و هم رنگ تن باشد علاج شیاف ابیض اندر شیر حل کرده و آن سرکه
با آب بیامیزند و پنبه بدان تر کنند و بر نهند و ببندند و آب خاکستر چوب بلوط
نافع بود و تدبیر استفراغ کند خاصه آماسی که سخت بود و آن سرطان بود که
ماده آن سودای خالص باشد و باشد که صفرا و سودا بهم آمیخته بود و درد
و سوزش او با اندازه بود و اندر پستان و رحم بسیار باشد و اندر چشم
نیز افتد و سخت چند باقی بود و لون او تیره بود و علاج صواب آن بود که
نگاه دارند تا همچنان بماند و نیفزاید و ریش نگردد و استفراغ کنند بماء الجبن
و هر چند روزی مطبوخ افتیمون بدهند با سکنجبین باقی علاج مالیخولیا کنند و تدبیر
ترطیب و تبرید باعتدال سازند و چکانیدن سنگ آسیا و سنگ فسان و چکانیدن

شرب در آب کشنیز نافع بود **باب دوم** اندر علاج **خوانیک** خداوند
این علت از غذای غلیظ پرهیز کند و طعام اندک خورد و مرهم داخلیون
بر نهند و اگر خواهند که مرهم داخلیون را قوت زیاده کنند بگیرند ایرسا و
زفت و زراوند و اسارات کوفته و بیخته بر سرشته بگیرند بیخ کرفس و سفید
و بیخ زیر و بیخ قثاء الحمار و آرد باقلی و آرد جو و مغز بادام تلخ و اقل مرگ
راسنا رات کوفته و بیخته با هم سرشته و بر نهند **صفت مرهم داخلیون**
بگیرند مرداسنگ ده اوقیه نیم و روغن زیت با آتش نرم بجوشانند
و می شورانند تا بجوشد تا روغن سیاه گردد و مرداسنگ بگدازد و اگر لعاب
تخم کتان یک اوقیه و لعاب تخم خطمی یک اوقیه و درین روغن افگنند و باز نرم
و می شورانند تا قوام گیرد چنانکه مرهم شود و اطریفل غددی سود دارد
صفت آن بگیرند هلیله سیاه پانزده درم بلیله و آمله و تربد از هر یکی هفت
درم افتیمون ده درم بسفایج و اسطوخودوس و سنا مکی از هر یکی پنج درم سقمونیا
و زرنباد و غاریقون از هر یکی سه درم انیسون مصطکی و جوز بویا
و قرنفل از هر یکی دو درم نوشادر سه درم همه را کوفته کوبند خشک کرده

وکوفته و بیخته هر بامداد نیم درم با نیم درم دارچینی و قدری شکر بخورند
نافع بود **باب بیستم** اندر طاعون و دخس و دمل و شری **طاعون**
اماسی است گرم و بر جایگاه نرم باید دادن او سیاه بود یا بنفش یا بسبزی
گراید و با سوزش بود و خفقان و غشی آرد **علاج** دل را از شراب صندل و دوای
کافور قوت باید داد و اگر ابه بیرون شده و خون اندک اندک از حجامت
بیرون کنند و هیچ طلی سرد بکار ندارند و فرزند حکیم گوید که طاعون از عفونت
خیزد یا از عفونت خون یا از عفونت هوا و آنچه نزدیک اعضای رئیسه
بود کشنده بود و آنچه از عفونت هوا خیزد نیز کشنده است علاج دفع
وی هوا او باد باشد و یکدرم طباشیر سوده با آب انار ترش و شیرین
چند روز بدهند مفید بود و در حوالی او گل ارمنی بسرکه حل کرده طلی کنند
چنانکه هیچ خشک نشود و نگاه باید داشت که از آن تریها که ازوی
بیرون آید جای دیگر آلوده نشود که جای دیگر نیز برآید و کسی دیگر از
حوالی آن دور شوند که این بیماری سرایت کننده است **دخس** آماسی
بود که در بن ناخن پدید آید **علاج** نخست رگ زنند و افیون بسرکه طلی

کنند

کنند و اسپغول بسرکه تر کرده بر آن نهند و هر ساعت باب سرد ترکنند
و اگر همه روز انگشت در آب سرد دارند نافع بود و اگر بدین طریق دردش کم
نشود انگشت در روغن گل گرم کرده بدارند سود دارد **دمل** را فصد
و حجامت باید کرد و استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و طعام کم و لطیف بکار
دارند علاج نخست اسپغول تر کرده بر نهند پس از آن دواهای دیگر بر نهند چون
نان خشکار بروغن پخته و خردل و انجیر خشک کوفته و اندر روغن کنجد
سرشته و حلبه با خرما کوفته و تخم کتان و تخم بورد و تخم کرنب کوفته
و انجیر با نمک سرشته و با خرما و نشر و پیاز نرگس با کشک و روغن سرشته
پس بر نهند و برگ کرنب اندر خرقه پیچیده و اندر آتش نیم پخته کرده با روغن
گاو بمالند و مرهم سازند و بر نهند **شری** از بسیاری خون و صفرا و بلغم
شور بود اما آنچه از بسیاری بلغم شور بود شب غلبه کند و بیشتر بود
و آنچه از خون بود سرخ بود و بروز غلبه کند علاج آنکه از خون بود آب
غوره خورند و هم آب غوره طلی کنند و هر وقت که لکی شود رگ
زنند و طبع را با آب میوه نرم کنند و دفع تری و آب انار و قرص کافور

دهند و اگر درازگشته دو درم هلیله زرد و کثیفال ایارج فیقرا سکنجبین برد
شده بدهند و اگر چشم بود نخست رگ زنند پس حب ایارج را بگشنیز تر دود و مسهل
آورند و ایارج فیقرا و ترنجبین و غاریقون و افیون و نمک هندی و شحم
حنظل ترکیب کنند و بدهند نافع بود و گرمابه و آب معدن سود دارد

باب چهارم اندر نوع جمره و آتش فارسی و گاورسه نمله

بثرهای خرد بود با هم پیوسته پدید آید و پهن میگردد و با سوزش و خارش بود
و باشد نیز که کبیره باشد جمره بثرات باشد سوزان و زرد و اگر سیاه
گردد و آتش فارسی بثرات بزرگ باشد که با خارش و سوزش بود گاورسه
بثرات خرد بر باشد علاج همه یکی کرده و یک باشد نخست فصد اکحل باید کرد
با آب غوره و آب انار ترش و شیرین پس تنقیه باید زدن و مطبوخ هلیله زرد
یا آب انار ترش و شیرین و شیرخشت استفراغ باید کرد پس ضماد کنند سنبل و فوفل
و شیاف مامیثا و عنب الثعلب و ارزیز و گل ارمنی با آب کشنیز و آب کدو و آب عنب الثعلب
و آب کوکنار و گلاب و مانند این بر وی طلی کنند جمره اول استفراغ فرمایند
و پس از آن فصد کنند و انار ترش با پوست و دانه اندر سرکه بپزند و گرم

با گشنیز تر بپزند و بر جمره طلی کنند و در شبانه روزی سه بار بر نهند و گاورسه را
هم برین گونه علاج کنند اما گاورسه را بمطبوخ هلیله کابلی استفراغ کنند و از
زرنیخ و افتیمون غافل نکنند و باب پنجم اندر گر و خارش و سعفه

و شیر پنجه گر را گرمابه خوش آب و آب چغندر و آب نخود و شستن و رگ
زدن و مسهل خوردن و اطریفل شاهتره بکار داشتن صفت آن بگیرند هلیله
کابلی سه درم هلیله و آمله و شاهتره از هر یکی بیست درم شاه تره سی درم بوزیدان
چینی ده درم کوبند و بپزند و بروغن بادام چرب کنند و کشمش بیست
سرشته شربتی چهار درم صفت قرص بزرگ که خارش را سود دارد بگیرند
هلیله و بلیله و آمله و زنگ کابلی از هر یکی پنج درم زنجبیل جوزی با قاقیه
بقوام آرند و داروها دران سرشته با جزوات اندر گرمابه طلی کنند یک روز
پس بشویند و تخم کتان سوده اندر سرکه حل کرده طلی کنند و در گرمابه روند
نافع بود صفت دیگر بگیرند یکدرم زرد اوند طویل ده درم خبث الفضه
بیست درم زرد چوبه یکدرم و نیم سیماب کشته یکدرم مردا کوفته و بیخته با سرکه تر
کنند و بروغن گل چرب کرده در گرمابه یا در آفتاب گرم یا پیش آتش طلی کنند

سه روز و دیگر بگیرند مرداسنگ و زنگار سبز را برکوفته و بیخته در سرکه بپزند و
در ظرف سفالین کنند و در زمین نمناک دفن کنند تا چهل روز و پس طلی کنند
کرکین را از بیخ بر کنند و اگر سخت سوزان بود مرداسنگ و اسفیداج ارزیز
از هر یکی دو درم با روغن گل بجوشانند و اندکی موم صافی در وی
گداز کنند و دو درم سیماب و اندکی کافور بر پاشند و طلی کنند پس از گرمابه
خارش را بسرکه و گلاب و روغن گل و آب گشنیز طلی کنند و نیکو بود و حب
و تخم حنظل بپزند و اندر گرمابه طلی کنند و خشخاش را نرم بکوبند و در سرکه
حل کنند و طلی کنند و اگر در زمستان بود در آب چغندر بشویند و در روغن
چرب کنند و اگر اندر بیخ بود بوره یک درم و تخم حنظل نیم درم و صندل
سرخ دو درم سنا مکی یک درم بکوبند و با سرکه و روغن گل طلی کنند و اگر
در فرج بود شب یمانی سوخته با قطران بر پاشند و در خرقه نرم کرده بر دارند
سعفه و شیرینه اگر سعفه خشک بود رگ پس گوش زنند و آن خون بیرون
بریزند و این مرهم بکار دارند صفت آن بگیرند مرداسنگ و زرد چوبه
کوفته با سرکه با روغن بپزند و در مانند و گشادن رگ قیفال و حجامت

سود دارد و اسفیداج مطبوخ و هلیله و حب فوفل کنند و توبال مس و مرو و قسط از
هر یکی دو درم کنند و شب یمانی از هر یکی چهار درم زرد و انزروت و قلقطار
و صبر از هر یکی یک درم بکوبند و بپزند و با سرکه و روغن گل طلی کنند و خرزهره
بپزند و سر و ران آب پاکیزه بشویند و تنور کهن و بوره و نمک با سرکه
بسایند و طلی کنند و صمغ و کثیرا و هلیله زرد کوفته و بیخته با سرکه طلی کنند و اگر
سخت قوی بود مطبوخ افتیمون دهند و همچنین اسفیداج نمایند و مازو و کثیرا و
ریاحین با سرکه حل کرده نافع بود و مازوی ناسفته اندر سرکه و بول گاو بپزند و
بسایند و طلی کنند اما نخست مطبوخ هلیله استفراغ کنند ثؤلول را بصابون بشویند
و چوب بابونه زر [illegible] و برگ کرنب بپزند و کوفته طلی کنند و [illegible] بول
از [illegible] غده را علاج نخست تا پراگنده شود و با سرکه و [illegible]
و ابریشم بر پاشند و بر کاغذ طلی کنند و بگذارند تا خود بیفتد و اگر ساق چون
[illegible] بود و اندرون پوست چسبان بود علاج آن اسفیداج با سرکه حل کنند و ضماد کنند
و مرهم باسلیقون طلی کنند صفت آن بگیرند موم صاف و کافور و [illegible]
بر سرکه [illegible] بر پاشند و طلی کنند بسیار نافع بود باب ششم در [illegible]

و طلی کنند

آتش در حال سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل طلی کنند و اسفیداج ارزیز و مردا
سنگ از هر یکی سه درم صبر یک درم زراوند طویل دو درم با موم و روغن روغن
گل بسرشند و طلی کنند **باب هفتم** اندر ریش مخی و ریش سپید علاج
ریش مخی علاج طاعون است با آب غوره و روغن گل و در سکنجبین نهند **ریش سپید را**
روغن زیت و شب یمانی و انگبین برابر هم بسرشند و طلی کنند دیگر زرنیخ سوخته
و زاج و نمک اندرانی برابر هم و موم و روغن خورده هم کنند و طلی کنند
باب هشتم اندر جذام و عرق مدنی **جذام را** نخست رگ بزنند
و علاج مالیخولیا کنند و استفراغ سودائی دارند و بگرمابه خوش آب برند و شیر
تازه دوشیده خوردن نافع بود و عصیر انگور تازه هر روز بر روغن بادام است
در ساعتی که فشرده باشند عصیر چهل درم روغن بادام یک مثقال و شراب ریحانی
نافع بود و نان جو پاکیزه و هر روز خویشتن را با آب خالص و چوب گز و بوره
نان بمالند در گرمابه و اگر باقلی و آرد حلبه و نوره و کرسنه برابر بسرشته
و در گرمابه طلی کنند و یک زمان بدارند و طبیخ حلبه و صابون در روی حل
کرده هر روز تن خویشتن را بدان بشویند و غذا شعیر با مرغ خانگی

فربه و گوشت تازه بره و بزغاله و بعد از آنکه طبع اجابت کرده باشد
ریاضت معتدل کنند و استفراغ با ایارج فیقرا و لوغاذیا کنند و معجون
افتیمون چنانکه در علاج مالیخولیا یاد کرده آمد کار دارند که نافع است
باد شنام علتی است که روی و اطراف آن سرخ گردد و مانند مجذوم
نماید و اندر زمستان بیشتر باشد نخست رگ زنند و حجامت کنند و علاجها
که در اول جذام یاد کرده شد سود دارد **عرق مدنی** اندر شهری که این
علت تولد کند باید شروع کردن طبیخ هلیله و افتیمون و اطریفل که
خاصه برای این علت ساخته اند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و تربد و سنبل و
فنجیل برابر بکوبند و ببیزند و بروغن انگبین بسرشند شربتی دو درم
بآب گرم اگر ده روز بخورند مادهٔ علت ببرد و آغاز طلا آنچه موافق
بود تخم مورد و سبوس و اسپغول اندر آب کنند تا لعاب گیرد و طلی کنند و
پیه کهن بر روی آن چرب کنند **باب نهم** اندر انگشت پای که
بر زمین آید جالینوس حکیم گوید که حرفه را دوستی کنند و بجنبد و خشک شود
تو بل بر و کنند علاج دیگر نباشد **باب دهم** اندر جراحتی که تازه باشد

ورست رفته بوده باشد علاج آنست که هر دو لب زخم فراهم کرده و بگذارد که
چیزی در میان جراحت افتد چون موی و روغن و غیر آن و خشک بند باید کرد
و اگر جراحت هموار روزها و بسیار دارد بشگافند و راست کنند آنگه علاج کنند
داروها را از بکار نداده و داروی خشک بکار دارند صفت ذرور بگیرند
مرداسنگ و اسفیداج از هر یکی یکجزو نرم بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر
افتاده باشد زراوند مدحرج اندر شراب بخیسانند و خشک کرده و کوفته و بیخته ذرور
کنند و بر وی نهند ذرور دیگر که خون باز دارد بگیرند صبر یکجزو و کندر یکجزو
مرد خادی بود یکجزو عنزروت دو درم دم الاخوین از هر یکی یکجزو کوبند و بیزند
و بکار دارند و در کمین خرد و بسر کین اسب خون باز دارد باب یازدهم
اندر خار و پیکانی که در عضو مانده بگیرند زراوند مدحرج کوفته و بیخته با انگبین سرشته
و بر وی نهند خار و پیکان بیرون آید والله اعلم بخش پنجم اندر زهر تا و این
سه باب است باب اول اندر شکستگی و کوفتگی و بیرون آمدن مفصل
از جای خود هرگاه که این نوع آفتی رسد در حال که باید زدن و بیرون آمده را
جایگاه خود بنهادن و خون را بجانب دیگر کشیدن و طبع را الخ نرم

کردن و آب میوه و ترش دو و اسطوخودوس دو دانگ با آب به و ریوند چینی اندر گلاب
حل کرده و گلاب با ترنج و اسفیداج با روغن بادام دادن اگر الم بمعده
رسیده باشد شربت سکنجبین ساده بدهند یا کبد باد و بسد از هر یکی
نیم مثقال و سیب بیان پاک کرده و در گلاب بخیسانند پنجاه درم گل سرخ
ده درم مصطکی و اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یکی چند درم خورد و
زعفران و صبر از هر یکی یک درم با آب سیب چگل سرشته و بر معده نهند و اگر
الم بر جگر رسیده باشد ریواس که بتازی فوه گویند و ریوند چینی از هر یکی
ده درم گل مختوم و طباشیر از هر یکی چند درم بکوبند و بپزند ترنجبین دو درم
با سکنجبین ساده بگیرند صندل سرخ و سپید و بنفشه خشک از هر یکی چند درم آرد
جو سه درم زعفران یک درم کافور نیم دانگ همه را با گلاب و روغن گل سرشته
و بر جگر نهند و ببندند و اگر حرارت کمتر بود بگیرند گل سرخ چند درم مصطکی و
سنبل و دارچینی از هر یکی دو درم برگ مورد سه درم دم الاخوین و
انزروت از هر یکی دو درم در روغن خیری حل کرده داروها بدان سرشته
و طلی کنند شکستن استخوان و بیرون آمدن از جای خود علاج آن شکسته است

چندانکه بجای خویش باز آید و راست کرده و دو لیسکن برفق بالا کشیده چنانکه
درد تولد نکند **از کار افتاده شدن عضو را** بروغن گل چرب کنند و برگ مورد
کوفته و بیخته بروی پاشند و بر پای بندند و روز دیگر بگشایند و بجای آن خشک
باید بست تا گرم نشود و اماس نگیرد و ضمادی سازند از مورد و خرفه
و بدان تر کنند و ببندند و نیز سخت نباید بست و خرقه بر چهار جانب پیش نباید
گرد آمدن و اگر آسیب بر عضوی رسیده بود ضمادی از روغن سوسن
برشته و روغن کرده پوسته مصطکا و روغن بابونه و روغن [illegible]
درهم کرده بر وی بندند **داروهای شکستگی** از این گونه سازند بگیرند مقل [illegible] درم
مغز از هر یکی ده درم صبر و قرصعنی و [illegible] اقاقیا از هر یکی [illegible] درم گل ارمنی
بیست درم کوفته و بیخته با سپیده خایه مرغ برشته و ببندند و اگر درد کند
بگشایند و آسایش دهند و دیگر بار ببندند **باب دوم** در
زینت **داء الثعلب** بگیرند ایارج فیقرا و تخم حنظل و غاریقون و چندانکه
بدهند و اگر اسهال ضعیف بود طبیخ افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا و معجون
نجاح بکار دارند و اگر مزاج گرم بود اطریفل کوچک دهند و طبیخ افتیمون [illegible]

بپزند و ایارج فیقرا در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و قوقایا
و افتیمون و زهره گاو در سرشته و طلی کنند و چون ناسور بود و [illegible]
نرگس و سپیدار خطمی و بنفشه برگ تر کرده و بر سر طلی کنند پس بشویند و اگر زهره
گاو و تخم حنظل با آن یار کنند قوی تر باشد **دراز کردن موی** آب
چغندر و آب کدو می‌شویند و صبر اندر آب مورد بسایند و طلی کنند و حنا
صبر کنند پس بشویند و پوسته موی را همیشه سیاه و اگر می‌شویند و روغن مورد
و اگر بکار دارند **کلف** را رگ زنند و مطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و
ایارج فیقرا بکار دارند و آب برغست بیشتر تازه [illegible] طلی کنند و آب گشنیز
تر و [illegible] بسایند و طلی کنند و تخم ترب و مغز تخم خربزه پاک کرده و کوفته
با آب معصور سرشته طلی کنند پس از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشند و بخار آب
گرم رسیده بود **صفت داروی نیک** مغز بادام تلخ سفید کرده ده درم
تخم خربزه بیخته [illegible] سیماب دو درم بسایند چندانکه از سیماب بماند و مغز
بادام و تخم خربزه سیاه شود و هر شب طلی کنند و [illegible] از روی شستن
باز دارند و بعد از هفته بشویند کلف را پاک کند **بهق** را مطبوخ هلیله و افتیمون

استفراغ کنند و معجون نجاح و اطریفل کوچک کار دارند و تخم ترب و ده
و شیطرج و تخم حنظل و مازو و دیوبند و خربق سفید و خردل و عقوب را
کوفته و بیخته بر کوز کنند در گرمابه با نزدیک آتش یا در آفتاب طلی کنند برص را
قی فرمایند با ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون و معجون یا همان مدبر بکار دارند
صفت آن هلیله کابلی بیست درم هلیله و آمله از هر یکی ده درم شیطرج و
زنجبیل از هر یکی سه درم حاشا و هندی و سنبل و اسطوخودوس از هر یکی دو
درم پلپل و دارپلپل و دار زنگ از هر یکی چهار درم بکوبند و بیزند و با انگبین
بسرشند شربتی چهار درم چهار روز بیاشامد بلغمی را سود دارد صفت طلی برص گرفته
برگ ... و مازریون و خربق سیاه و پلپل و بوره برابر گرفته بیزند و نطرون
و در روغن و سوده آهن و کلک دریا کوفته و بیخته در روغن افکنند و با ...
در آفتاب طلی کنند پس بشویند اگر آبله کرده باشد بکشایند و آب ... روغن
کنند تا خشک شود و درست گردد صفت حب از جهت برص گرفته زنجبیل و
پلپل سپید و خربق سیاه و ایارج فیقرا راست راست بکوبند و بیزند و
ایارج فیقرا با شراب حل کرده داروها بدان بسرشند شربتی سه درم طلی کر

از آلوده است از جهت این میل گیرند شیطرج و سرمه و مازو و استخوان
سوخته و برابر طلی کنند صفت طلی دیگر گیرند شیطرج و سنبل و شب یمانی و میویزج
خشک کرده بکوبند و بیزند و بیامیزند و در آب سوده طلی کنند تب روز
ازین رنگ بماند خاکستر سبوس کوبیده و بر که پوست معجون بنجح با موج مرلی خورد
هر گاه او را بهق و برص نباشد گیرند آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و
نشاسته و کثیرا و تخم ترب بکوبند و بیزند و بشیر تازه بسرشند و اول
طلی کنند و بامداد بآب گرم بشویند و اگر در آب سبوس سفید خشک بخته
بسرشند بهتر باشد و غذا شیر تازه و به بط و به مرغ خانگی و مغز استخوان
انار شیرین و زرده خایه نیم برشت و انجیر خشک و زردک تا دانه کی
سفید و زعفران خوردن رنگ روی را روشن کرداند و اگر بروغن
سنبل روس بسرشند و بر گونه‌ها بنهند و کاغذ بر روی او نهند تا
دارو خشک نشود و اما این علاج پس از آن کنند که در گرمابه پای
پاکیزه شسته باشند فربه کردن تن را نشاط و کامرانی و آسایش
و بستر نرم و طعامهای بوقت خوردن و آسودن و هریسه و گوشت بره

دیگر برنج و شیر و گوشت برهٔ بریان کرده و گوشت فربه و گوشت
کبک **صفت حبی که** مردم را فربه کند نخود سفید در شیر گاو و خر تازه
و اندر سایه خشک کنند نخود یک جزو و شکر جزو و نشاسته یک جزو کرده
و نان میدهٔ خشک یک جزو نخود بپزند و اندکی زیره در نخست
پس نان خشک و شکر در افکنند و اندکی شیر تازه در وی کنند و قوام
آرند و دو جزو بادام کوفته در افزایند و هر روز بخورند و نخست
او را باید تا اندام او نرم شود پس غذا بخورد و **لاغری تن را**
چیزهای تلخ و شور باید خورد و نان خشک چون در طبخ ایشان و بر
گرسنگی و تشنگی صبر باید کردن و طعام در شبانه روزی یک بار
باید خورد و جامهٔ درشت باید پوشید و بر بستر سخت خفتن **باب سیم**
اندر علاج زهرها قانون علاج همه زهرها آنست که هر که زهری افتد که
چیزی داده اند فی الحال آب نیم گرم و روغن کنجد بسیار
باید خورد و در وی حل کرده باروغن بسیار قی کند پیشتر آرد
و شیر تازه خوردن سود دارد و اگر شیر بقی باز آید نیک باشد

و اگر شیر خام نباشد مسکه تازه که چنین نافع بود و روغن گاو
که چنین همان منفعت دارد و لعاب تخم کتان و به بطا که چنین
نافع بود و اگر غذا خورده چنان خورد که بسیاری غذا بر آن جمله کند
تا قی کردن بر وی آسان تر شود و باید که آنست که در خواب بود و
بتکلیف تمام بیدار باید داشت **داروهایی که** گزیدن جانوران
را نافع بود تریاق فاروق است و تریاقی که از آن نوبجه
خوانند **صفت دارویی که** مضرت جانوران موذی گزیدن
افعی باز دارد دو درم تخم ترنج تریاق همه زهرهاست از
جانوران اما آنچه طلی کنند نفط سفید است و شیر خام و پیه
با روغن گاو در سرشته و پیه بستر با روغن زیت سرشته و آب
کنند تا و آب بود چوب باری و زهرهٔ گاو و نمک و دیگر
سم کبن هم سرشته ضماد کنند **کژدم زده را** نمک هندی
بر نهند نافع بود **صفت معجونی که** مضرت زهرها باز دارد گوز
جوز مغز پاک کرده شش درم برگ سداب خشک نمک دو

از هر یکی یکدرم الحجر خشک و ربع چند اگر همه را بدو برشته شربتی
چند جوزی **صفت تریاقی که** مضرت گزیدن حشرات زهردار
باز دارد بگیرند شونیز و تخم اسپند و زیره از هر یکی دو درم مسیل
و مر از هر یکی نیم درم جنطیانا و زراوند از هر یکی یکدرم با انگبین بسرشته
شربتی نیم مثقال در شراب **صفت تریاقی که** مضرت زهر گژدم
باز دارد بگیرند عاقرقرحا و انگژد و ببر را بشارند شربتی دو
مثقال **گزیدن سگ دیوانه** و غیر آن سیر و پیاز و خردل کوفته
کماد کنند و محجم بزنند و آتش بر باید نهادن تا بپزد زمین مضرت
گزندگی بردم باز نرسد و بجای طعام نان میده در آب زنند و بخورند
و بدین غذا قانع بشنوند و گفته اند که هر بامداد دو دانگ
خفخفنگی بدهند تا چهل روز تا از آب ترسیده نشود **گزیدن**
پشه را علاج است که برگ مرو را بر گزندگی پشه نهند تا نیک
شود و مرو را و قرد بخ دشتی را نهادن نافع بود والله اعلم
باب در علامت اگر نطفه را نگیرد و زن حامله نمی شود و آن

هفت علامت و تا آن هفت علامات در زن باشد هرگز زن
بار نگیرد **اول** است که در زادادن باد داشته باشد **دوم**
آنکه زادان کرده بود **سیم** است که در بچه‌دان گوشت فزوده
باشد **چهارم** است که آن موضع را زرد آب گرفته باشد **پنجم** آنکه
زادانش را چو دانه تباه کرده باشد **ششم** است که خون در
زادان رسته باشد **هفتم** است که بر ابر در رحم داشته باشد که
حایض نشود و دیگر آنکه رحم گرم باشد یا سرد که چون آب مرد در رحم
زن رسد اگر گرم بود بسوزاند و اگر سرد بود منفسرد و اگر رحم گرم
بود نشان آن باشد که روی سرخ و حواس و نشاطی بود و دست و پای او
روشن بود و هر چه خورد زود آید و فربه تر شود **علامات** هفت‌گانه
اول آنکه زادانش کردیم بود علامت است که چون مرد
با وی جمع شود درد کرده بدید آید علاج مغز دانه کدو و کوبند
و با زهره گاو بیامیزند و پارچه جامه کتان ترکنند و بخود برگیرند
سی عدد حب دانه و زهره مرغ آبی بهم کوفته دوازده شاف کنند و هر روز

یک طاس شیر گاو یا شیر زنان بخورد و چون از حیض پاک شود هر روز
یک شانه بکند تا بازگردد و چون تمام شود مرد با وی جمع شود حمل گیرد
دوم اگر زن را از نشیب باد گرفته باشد علامت آنست که هرگاه که
مرد با وی جمع شود درد پشت و کمرگاه و زیر ناف پدید آید و دیگر
نشان آن بود که گرمی غالب آید و چون بجنبد خیالهای بد پدید
آید علاج کنجد و نانخواه و راستارات بکوبند و بمثقال
گل سرخ و جو با شیر در وی حل کنند و یک هفته بدهند و دیگر زند
ماش سوده یک طسوج و زهره گوسفند سیاه با هم بکوبند و شیاف
سازند و در پیه ناف کنند و چون پاک شود با خود برگیرد تنها
باد رحم را نشان آنست که مقعدش درد آید و آب مرد را
رحم نپذیرد و چون حایض شود خویشتن را ناپاک باید علاج کدو و
تخم و لبلاب بکوبند و با بول خر بیامیزند و بعد از پرهیز بکند و برگیرد
سیوم اگر در زادانش گوشت زیاده باشد نشان آنست که
چون بی نماز شود عرق کند و دیگر بی نماز گردد و در وقت

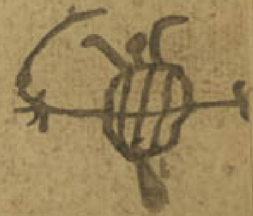
مجامعت درد پشت پدید آید بگیرند پیه ماهی تازه و پیه کرکی و پیه
خرگوش و زهره کفتار و زهره کرکس و زهره مرغ سیاه و زهره
زاغ سیاه و زهره تیهو و عقاب و زهره گاو و زهره سگ و جفت عدد
موی سگ سیاه همه را با آب بکوبند و با روغن کنجد نرم سازند و بشیاف
سازند و سنگ را هفت بار با آب جیره و ترنجبین نرم سازند و بکوشند
برگیرند و چون صحبت شود حمل گیرد چهارم اگر زن را آب گرفته باشد
نشان وی آنست که زن نشاطی بود و چون حایض شود آب
تا حیض بسیار بود و در حیض بول با خون بسیار بود و در وقت
مجامعت درد دیگر پدید آید و از مجامعت سیر نشود علاج تنور گرم را سر
استوار کنند چنانکه تبش بدر نرود و بعد از آن یک سوراخ کنند از هر
و موضع را بدان سوراخ نهند چنانکه تبش بدان به الموضع رود
نافع بود پنجم اگر چو دانه در شکم باشد نشان آنست که دایم
نالان بود و ضعیف و خفقان شود و اگر بار گیرد فرزند تمام نشود
و در وقت صحبت ناف و زهار درد آید علاج شراب چند بدهند

تا باد از وی برود و بعد از ان هفت مرغ بریان بخورد
و روغن یاسمین و زهره گاو و حمول سازند و بگیرند نیم دانگ
زرنیخ و دو دانگ زیره کرمانی با هم بکوبند و در پنبه پیچیده
سه روز با خود برگیرند **ششم** اگر خون در رحم زن بشد
نشان آن بود که چون بیمار شود گاه سرخ و گاه زرد
بی نماز شده درد زهار و ناف بود علاج بگیرند جو کوبیده
کرده شش مثقال با زهره گاو بسرشند و با پشم کبود حمول
سازند **هفتم** اگر بواسیر در رحم دارد نشان آنست که چون صحبت کنند
سرین و حوالی مقعد درد آید علاج بگیرند پیه گرگ و پیه زنبی خام(?)
بیامیزند و یک سیر تخم کرفس و یک سیر تخم شبت بکوبند و در ان
پیه ها بیامیزند و حمول سازند و شکم و ناف را بعد از روغن چرب کنند
و روغن بنفشه و گل و خیری و سوسن و مرزنگوش و یاسمین و
نیلوفر طلی سازند و از مشک و کافور و گلاب در برگ بشم(?)
بگیرند **برص رحم را** نشان آن بود که چون حیض باز ایستد

همه زرد و عرق کنه و سفید رنگ کرده علاج اگر پرهیز کند از
پیاز خام و ترشی و اطریفل بزرگ بکار دارند دوا ایارج فیقرا
دهند باز بعد و تخم حنظل با انگبین هر ماه بخورد و اگر حایض
نشود بستانند بارچه یعنی انگشت دانگی و با آب تر کنند و در پنبه پیچیده
سه روز بخود برگیرد و از انکه کرم در رحم افتاده باشد نشان این است که
در وقت صحبت دهان زن تلخ شود علاج زهره روباه با
زرده تخم مرغ بیامیزند و بر پشم نشسته طلی کنند و حمول سازند
و در وقتی که گفتیم بکار دارند **دیگر اگر** بر گرد میغ بود و بوقت
صحبت ناف و زهارش درد آید علاج روغن جوز با آب سداب
بجوشانند و بخورد برگیرد و چون پاک شود حمل گیرد **دیگر اگر**
جو دانه تباه کرده باشد علامت او آنست که در وقت
صحبت درد سر گیرد علاج زهره خرگوش با روغن بادام حل
کرده بر پشم نشسته طلی کنند و بوقت حیض برگیرد و چون پاک شود
حمل برگیرد **دیگر اگر** حیض بسته باشد علامت او آنست که

در وقت صحبت پستان او بدرد آید علاج روغن زیتون
و زهره روباه و زهره کرکس حل کرده بر پشم نشسته طلی
کند و برگیرند **دیگر** اگر طبع زن سرد بود و علامت او
آن بود که در وقت مجامعت کر زن بدرد آید علاج داروهای
گرم بعسل حل کرده صبح و شام بخورد بر دارد و روغن
جوز و سداب بهم آمیخته بر پشم طلی کرده حمول سازد

باب اندر طلب فرزند حکما گفته اند که این حال را
مرد و زن هر دو تعهد باید بود و اگر از طرفین
علتی نباشد و هر دو جوان باشند آن در وقت صحبت
مرد مست نباشد و غذای چرب و شیرین خورده باشد
و یک زمان صبر کند تا طعام بانهضام شود و مرد برخیزد و
زن هیچ حرکت نکند و به پشت باز خسبد و بالش زیر سرین او
نهاده تا آب بیرون نیاید مرد آب آنگه افگند که از
چشم و بینی زن پیدا آمده باشد و رگ شهوت او جنبیده



تا هر دو آب یکجا گرد آیند و بهم پیوندند تا آب بسته شود و
چون آب گرفت مرد با وی جمیع نشود تا مدت ده هفته بگذرد و
زن حرکت کمتر کند و بگرمابه نرود و چیزی گران برنگیرد و
طعام غلیظ و تلخ و شور و سخت و درشت و ناهموار نخورد و رگ
نزند والله اعلم بالصواب تمام شد کتاب علاج الطب
بعنایت الله و حسن توفیقه عن ید ذره حقیر اسمعیل بن حاجی اسمعیل
کوچک طالب ثرای غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه من النبی الکریم
رابع عشرین شهر محرم الحرام سنه اثنی و سبعین و الف

من حجره خیر البریه حاضر او
مصنف علی محمد ذاکه
اهر قدم بوش
۱۲



ع

علی

لعنت الله

لعنت الله